

مَا شَاءَ اللَّهُ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ

بفضل سستی سخن بیان از نفع حکم میسر آید چنانکه در این کتاب بیان شده است

ایہ تمام چار بھائی محمد عبدالرحمن بن محمد رشید خان مغفور و تربیت برادر معظم محمد مصطفیٰ خان مغفور

مَطْمَعُ صَدِّيقٍ وَشَرَّكَائِكَ صَدِّيقٍ  
رَبِّكَ أَنْظِرْنَا وَأَلَا كَانِيَوْمَ مَطْمُونٍ







بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي خلق لكل دار ودار و جعل العاقبة لقدرته لكل مريض شفا و انزل لزل  
الذين هم اطباء النفوس العلية من العصيان والطفیان و هداة الى طريق الحق  
والصراط المستقيم الذي هو مانع من دخول النيران و والصلاة والسلام على  
نخل الخلق من الانزل الى الابد الذي ذاته باعث الخلق دم وغيره من الموجدات  
شفيع المؤمنين في يوم الحشر والنشر محمد المصطفى صلى الله عليه وعلى اله الذين هم كمثل  
سقية لوج من ركبها نجي ومن تخلف عنها هلك واصحابه الذين هم نجوم الالهة والاركان  
الاربع للشيعة الغراء وعلى سائر الصحابة والتابعين رضوان الله تعالى عليهم اجمعين  
اما بعد فيكون يدبده كثر من حكيم سيد سراج الدين الحكيم سيد بهار الدين جهان آبادي مد ظله الله تعالى  
على اسبوح كتب طيبة مشهورة مشدولة و دیگر کتب تحصیلیه در سیه معروفه تحصیل نموده فراغ می حاصل نمود  
و چند مدت در شاهجهان آباد پیش استادان این فن مثل ذکا را همدان صاحب شرف الدین علی انصاری  
و محمد شرف خان صاحب مصداق علیخان صاحب و والد بزرگوار خود و مطبوعه معالجی نموده خواست که مجربات سانه  
و مجربات والد بزرگوار که این کمترین فوائد بسیار از ان مشاهد نموده بطریق دستور العمل باختصار  
برای یاد داشت خود درین ساله نویسنده برای مبتدیان تبصره و برای مفسرین تذکره باشد و معالجه  
امری که کثیر الوقوع اند و در مطبوعه معالجه آنها بیشتر می باشد نوشته می شود تا بهار ثانی هم رسد و این ساله را  
قانون علاج تالیف سراج نام نهاد باید نیست که این امورات تذکره مدار علیهاست در امر معالجه و

و حسب شنبار و حسب لغون برای تقویت دماغ از بلغم سودا مخصوص  
در امراض مریه و باخولیا و امراض سوداوی مؤثر تر تجویز نخل برای مایخولیا و امراض سوداوی  
مخصوص استعمال حب جد و اریونی و بر ششها و خمیه خشکاش و استعمال طریقات برای دفع نزله مخصوص  
و خوردن افیون تنها نیز سودمند برای دفع نزله و برای صلاح افیون اگر هم وزن آن سرچ سیاه داخل  
حب ساخته بمعل آرد بغایت نافع میشود و اگر افیون را در عرق ادرک سه درعل ساخته حب ساخته استعمال  
کنند نهایت صلاح افیون میشود و حسب اشتداد نفع مثل افیون است بلکه نفع از آن است و جامع فوائد  
کثیره و خمیه و ابرشیم خمیه و گازبان و دودار المسک بار و دودار حسب مزاج و دیگر مفرحات برای تقویت  
دماغ و دل مخصوص اند و هر چه مقوی دل است مقوی دماغ است و بالعکس حتی که اطبا میگویند که مری  
هر یک از دماغ و قلب بدون مرض دیگر عارض نمیکرد و چرا که هر دو مای یکدیگر اند و تعادل مزاج یکی  
از دیگری میگیرد و متعجب و عصب نیز برای امراض سوداوی و بلغمی دماغی و غیر آن مؤثر و برای دفع لثیمه  
مواد آتشک بسیار مفید و آلودن روغن قسط و روغن شونیز و روغن حوصل و روغن شبت و روغن  
بابونه و خیرگی برای فالج تشنج و عرشه و غیره مفید و برای در معامل و دیگر در دهای بار و نیز سودمند  
و بوسیدن مشک و عنبر و خوردن این هر دو برای تقویت دماغ و دفع امراض بار و دماغی مؤثر و استعمال  
حضض یعنی رسوت در وان چشم و کتال و وضاد مقوی چشم و دفع رمد و عارضت و استعمال صبر طلائع بالا  
چشم برای رمد بلغمی و صرخه چشم که از ماده بلغم باشد بغایت سودمند و شبت یانی یعنی پخته گری بریان  
و خام هر دو وضاد و اکتال برای بسیاری امراض چشم سودمند و رافع رمد چشم و مجلی و رافع سرخی چشم  
و سیلان اشک غار چشم است و نمک لاهوری نیز بغایت مجلی و قاطع ناخن و بیاض چشم و دفع سیاه  
اشک است و سنگ بصری بغایت مقوی بصر است و سرکه سیاه برای تقویت ثوت باصره و حفظ قوت  
آن و دفع چرک چشم بی مثل است آب پیاز باشد میخته و چشم کشیدن بغایت جالی چشم و مقوی به  
است و خوردن شلغم خنجه و خام بغایت مقوی بصر است و سلقن سبز را جامه هر روز مقوی بصر است و چشم  
مشامین را و شناری کردن و در آب صاف و کشادن چشم در آن برای قوت بصارت چشم مفید است  
خصوصا جوانان را و دکان و گریه شدید و کثرت نوم و غذای سحر و سیاه کنین و نظیر سبوی مشرق  
و جمیع اینها مضر اند مگر شش و شبات برای چشم مخصوص اند و گیاه آبیغ برای رمد و دیگر امراض

بجایان دیگر من و خواران  
 باد و بوقالات باد و دالاب  
 دیگر فزونی را نشناخت  
 دیگر از یونان و یونان  
 در جای بندگی من و خواران  
 و جای بندگی من و خواران  
 مابین من و خواران  
 آن حکمت و عدالت من و خواران  
 بسیار بدیدار من و خواران  
 اگر در دست من و خواران

[illegible]

تخم خشک اگر از مغز بادام و تخم خشک شیر بهر اوده یا حریره ساخته نوشند برای تقویت دماغ و بدن  
کمال مفیدست و کشنیز خشک برای تقویت دل و دفع صداع و بخارات از معده کمال خصوصیت دارد  
و تخم کاهو برای تبرید و ترطیب تقویت دماغ و دفع صداع و سهر اکلا و ضما و بسیار موثرست و کندر برای  
زیادتی فهم و تحصیف رطوبت زائده و دماغی و تقویت دماغ بار و دفع نسیان نهایت مفید و زنجبیل  
همچنین است و عنبر بسیار خصوصیت است برای تقویت دماغ بار و دل و بگردانیز بسیار سودمند  
و خشک همچنین است و دماغ حیوانات برای زیادتی جوهر دماغ و تقویت دماغ بسیار سودمند و گوشت  
و کراچ و مرغ همچنین است سبوس گندم بغایت مقوی دماغ است و فافا و نیا برای از الهی صمغ مخصوص است  
تا آگاه و بختن در گلو و دفع ساییده آن در بینی سودمند و جوهر آن در گلو می طفل و کلان نهایت  
است برای صرع و بلیه سرنی برای تقویت دماغ و معده بغایت سودمند و آمله خشک برای آن  
همچنین لیکن در آمله تفریح قلب یاده است و جندید سرطنت و لوم یعنی سیر و جد و دار و دار پخته  
و دغل برای تقویت دماغ و دفع امراض بار و دفع دماغی مثل صرع و فالج و تشنج و لقوه و غیره بسیار سودمند  
و صبار و دونه مخصوص دماغ است که تنقیه دماغ بآن مخصوصست لهذا در ایاج فیقر که جزو اعظم حب ایاج  
دخول کردن صبر مقرر کرده اند و اگر چه فقط از صبر هم تنقیه دماغ می تواند شد لیکن یک جز که در حب ایاج  
مصالح و معین نخل او هستند و تخم خنظل نیز خصوصیت دارد برای اخراج ماده دماغ و عصاب و عسولات  
و لقومات و عسولات تمامها و بعضی از غرغها با خصوصیت با امراض دماغ و بینی دارند و در شیشعان لغز  
مقدمین است بنفق هندی که آنرا یهنگا گویند از عسولات مجرب است سو ط آن برای تنقیه دماغ  
و دفع شقیقه و صداع بار و مجرب خوردن ابجیر یا مغز بادام صلیع بدینامی ضعیف و زیاده کننده عقل  
جوهر دماغ خوردن لوبان قوی دماغ بار و زیاده کننده قوت حافظه و دفع امراض بار و ده و شش  
و هصر و حست لوبان لطیف تر از آن و در لقوت باه نیز موثر خوردن برگ تنبول مقوی حافظه و فهم  
و نشاط آورنده و مقوی معده و بگردان اطریلات با قسامها مقوی دماغ و دفع نزلات اند و خصوصاً  
اطریل بسط خود سی و اطریل کشیدنی و اطریل بغیر و خوردن اطریل کبیر برای تقویت دماغ و  
بار و بغایت سودمند همچون سیر و همچون فلا سف و همچون بلا دربی و جوارش سف و جوارش مالینوس  
برای امراض بارده دماغی مثل فالج و لقوه و غیره بعد تنقیه خوردن مفید و حب ایاج و حب مبد و حب قفا

تخم خشک اگر از مغز بادام و تخم خشک شیر بهر اوده یا حریره ساخته نوشند برای تقویت دماغ و بدن  
کمال مفیدست و کشنیز خشک برای تقویت دل و دفع صداع و بخارات از معده کمال خصوصیت دارد  
و تخم کاهو برای تبرید و ترطیب تقویت دماغ و دفع صداع و سهر اکلا و ضما و بسیار موثرست و کندر برای  
زیادتی فهم و تحصیف رطوبت زائده و دماغی و تقویت دماغ بار و دفع نسیان نهایت مفید و زنجبیل  
همچنین است و عنبر بسیار خصوصیت است برای تقویت دماغ بار و دل و بگردانیز بسیار سودمند  
و خشک همچنین است و دماغ حیوانات برای زیادتی جوهر دماغ و تقویت دماغ بسیار سودمند و گوشت  
و کراچ و مرغ همچنین است سبوس گندم بغایت مقوی دماغ است و فافا و نیا برای از الهی صمغ مخصوص است  
تا آگاه و بختن در گلو و دفع ساییده آن در بینی سودمند و جوهر آن در گلو می طفل و کلان نهایت  
است برای صرع و بلیه سرنی برای تقویت دماغ و معده بغایت سودمند و آمله خشک برای آن  
همچنین لیکن در آمله تفریح قلب یاده است و جندید سرطنت و لوم یعنی سیر و جد و دار و دار پخته  
و دغل برای تقویت دماغ و دفع امراض بار و دفع دماغی مثل صرع و فالج و تشنج و لقوه و غیره بسیار سودمند  
و صبار و دونه مخصوص دماغ است که تنقیه دماغ بآن مخصوصست لهذا در ایاج فیقر که جزو اعظم حب ایاج  
دخول کردن صبر مقرر کرده اند و اگر چه فقط از صبر هم تنقیه دماغ می تواند شد لیکن یک جز که در حب ایاج  
مصالح و معین نخل او هستند و تخم خنظل نیز خصوصیت دارد برای اخراج ماده دماغ و عصاب و عسولات  
و لقومات و عسولات تمامها و بعضی از غرغها با خصوصیت با امراض دماغ و بینی دارند و در شیشعان لغز  
مقدمین است بنفق هندی که آنرا یهنگا گویند از عسولات مجرب است سو ط آن برای تنقیه دماغ  
و دفع شقیقه و صداع بار و مجرب خوردن ابجیر یا مغز بادام صلیع بدینامی ضعیف و زیاده کننده عقل  
جوهر دماغ خوردن لوبان قوی دماغ بار و زیاده کننده قوت حافظه و دفع امراض بار و ده و شش  
و هصر و حست لوبان لطیف تر از آن و در لقوت باه نیز موثر خوردن برگ تنبول مقوی حافظه و فهم  
و نشاط آورنده و مقوی معده و بگردان اطریلات با قسامها مقوی دماغ و دفع نزلات اند و خصوصاً  
اطریل بسط خود سی و اطریل کشیدنی و اطریل بغیر و خوردن اطریل کبیر برای تقویت دماغ و  
بار و بغایت سودمند همچون سیر و همچون فلا سف و همچون بلا دربی و جوارش سف و جوارش مالینوس  
برای امراض بارده دماغی مثل فالج و لقوه و غیره بعد تنقیه خوردن مفید و حب ایاج و حب مبد و حب قفا

تخم خشک اگر از مغز بادام و تخم خشک شیر بهر اوده یا حریره ساخته نوشند برای تقویت دماغ و بدن  
کمال مفیدست و کشنیز خشک برای تقویت دل و دفع صداع و بخارات از معده کمال خصوصیت دارد  
و تخم کاهو برای تبرید و ترطیب تقویت دماغ و دفع صداع و سهر اکلا و ضما و بسیار موثرست و کندر برای  
زیادتی فهم و تحصیف رطوبت زائده و دماغی و تقویت دماغ بار و دفع نسیان نهایت مفید و زنجبیل  
همچنین است و عنبر بسیار خصوصیت است برای تقویت دماغ بار و دل و بگردانیز بسیار سودمند  
و خشک همچنین است و دماغ حیوانات برای زیادتی جوهر دماغ و تقویت دماغ بسیار سودمند و گوشت  
و کراچ و مرغ همچنین است سبوس گندم بغایت مقوی دماغ است و فافا و نیا برای از الهی صمغ مخصوص است  
تا آگاه و بختن در گلو و دفع ساییده آن در بینی سودمند و جوهر آن در گلو می طفل و کلان نهایت  
است برای صرع و بلیه سرنی برای تقویت دماغ و معده بغایت سودمند و آمله خشک برای آن  
همچنین لیکن در آمله تفریح قلب یاده است و جندید سرطنت و لوم یعنی سیر و جد و دار و دار پخته  
و دغل برای تقویت دماغ و دفع امراض بار و دفع دماغی مثل صرع و فالج و تشنج و لقوه و غیره بسیار سودمند  
و صبار و دونه مخصوص دماغ است که تنقیه دماغ بآن مخصوصست لهذا در ایاج فیقر که جزو اعظم حب ایاج  
دخول کردن صبر مقرر کرده اند و اگر چه فقط از صبر هم تنقیه دماغ می تواند شد لیکن یک جز که در حب ایاج  
مصالح و معین نخل او هستند و تخم خنظل نیز خصوصیت دارد برای اخراج ماده دماغ و عصاب و عسولات  
و لقومات و عسولات تمامها و بعضی از غرغها با خصوصیت با امراض دماغ و بینی دارند و در شیشعان لغز  
مقدمین است بنفق هندی که آنرا یهنگا گویند از عسولات مجرب است سو ط آن برای تنقیه دماغ  
و دفع شقیقه و صداع بار و مجرب خوردن ابجیر یا مغز بادام صلیع بدینامی ضعیف و زیاده کننده عقل  
جوهر دماغ خوردن لوبان قوی دماغ بار و زیاده کننده قوت حافظه و دفع امراض بار و ده و شش  
و هصر و حست لوبان لطیف تر از آن و در لقوت باه نیز موثر خوردن برگ تنبول مقوی حافظه و فهم  
و نشاط آورنده و مقوی معده و بگردان اطریلات با قسامها مقوی دماغ و دفع نزلات اند و خصوصاً  
اطریل بسط خود سی و اطریل کشیدنی و اطریل بغیر و خوردن اطریل کبیر برای تقویت دماغ و  
بار و بغایت سودمند همچون سیر و همچون فلا سف و همچون بلا دربی و جوارش سف و جوارش مالینوس  
برای امراض بارده دماغی مثل فالج و لقوه و غیره بعد تنقیه خوردن مفید و حب ایاج و حب مبد و حب قفا

چیزهای تیز و گرم بغایت مضر و ملامتی بود برای مردم گلو و خناق و پس گوش مفید و زوای خشک اهل السوس  
 و پریاوشان مطلق خود و سبب نفثه و گاذوبان برای امراض صدر و سینه خصوصیت دارد و استعمال این شیای مطلق  
 منفع و ملین باشد و در معال بغایت سودمند مانند مویز و انجیر و اهل السوس عناب استعمال شیای مانند بنی  
 ترش در سرفه و زکام و نزله کمال ضررست و مطبوخ ملبه و انجیر پخته و در سینه و ضیق النفس مفید  
 و مجرب است و مطبوخ بذر کتان یعنی تخم السی حاصل نیز برای سرفه و ضیق النفس مفید و مجرب است و خوردن  
 انجیر و مویز و خواهر یک از اینها برای امراض صدر و سینه خصوص سرفه و ضیق و در سینه مجرب مطبوخ اینها  
 طینه از جوش گل و زبان و تخم خطمی و عناب و پستان و اهل السوس برای سرفه و زکام و نزله و ذات الحجب  
 و در گلو مفید لیکن در ذات الحجب و در گلو اضافه کردن غلبه ضررست و استعمال قیر و طیات بر سینه  
 و صدر و ذات الحجب و ذات الصدر مفید مطلق لیسوا خصوصاً لعوق پستان لعوق بذر کتان و مطبوخ  
 زوفا و همچون زوفا و شربت زوفا و مطبوخ تین و مطبوخ پریاوشان برای سرفه و ضیق النفس مخصوص و برای  
 دیگر امراض سینه نیز سودمند و حب میوه لاله برای دفع اقسام سرفه و حب نزله برای دفع نزاع مفید و حب لایقون  
 و حب انزروت و حب ایرسا برای اخراج ماده سینه و صدر و دفع مایه ضیق النفس مؤثر و همچون قوی برای  
 سینه و در دمد و دیگر مفید و جوارش جالینوس برای سرفه نرسن مفید غار لایقون و غلیمون برای امراض  
 شش و سینه مثل بو ضیق النفس بغایت سودمند و تنوف سرطان برای سل مفید و قرص کبریا و قرص  
 انجبار برای نفث الهم و قرص گلنا نیز برای نفس الدم و در معال مفید و در ابتدای حدوث زکام نزله و تناسل  
 اشیا حاکمه مثل برشعسایا فیون خوردن یا دیگر چیزهای حاکمه کام بسیار ضرر ندارد پدید آمدن کام تنقیه  
 و باغ میشود از حبس آن در ابتدا و در سرد و دیگر امراض پیدا میشوند بعد سه چار روز و حبس نفع آن کوشند  
 بنوشیدن مطبوخ اهل السوس بمدهانه و سبوس گندم و نبات و باید دانست که گل گاو زبان و گاو زبان  
 و کشیر خشک و آله و صندل مفید و طباشیر زعفران و سیب بر شیم و مر و اید و کافور و تو و در سرفه و  
 و کبریا و انار و ورق طلا و لقره و یا قوت لعل و لبس و لیشب تقویت قلب خصوصیت دارد و از مر کت  
 شربت گاو زبان و شربت صندل شربت انار و شربت سیب مر بای آله و مر بای سیب خمر و مر و اید و خمر  
 و بر شیم خمره گاو زبان و خمره صندل و دوا المسک مار و بار و معتدل و نفع شیخ الرئیس بار و یا قوت  
 شیخ الکلیس و نفع جالینوس و دیگر مفرجات و یا قوتها شیخ الرئیس نماید که گوشت اریه نذای صبرست لیکن

در سینه و ضیق النفس مفید و مجرب است و خوردن انجیر و مویز و خواهر یک از اینها برای امراض صدر و سینه خصوص سرفه و ضیق و در سینه مجرب مطبوخ اینها طینه از جوش گل و زبان و تخم خطمی و عناب و پستان و اهل السوس برای سرفه و زکام و نزله و ذات الحجب و در گلو مفید لیکن در ذات الحجب و در گلو اضافه کردن غلبه ضررست و استعمال قیر و طیات بر سینه و صدر و ذات الحجب و ذات الصدر مفید مطلق لیسوا خصوصاً لعوق پستان لعوق بذر کتان و مطبوخ زوفا و همچون زوفا و شربت زوفا و مطبوخ تین و مطبوخ پریاوشان برای سرفه و ضیق النفس مخصوص و برای دیگر امراض سینه نیز سودمند و حب میوه لاله برای دفع اقسام سرفه و حب نزله برای دفع نزاع مفید و حب لایقون و حب انزروت و حب ایرسا برای اخراج ماده سینه و صدر و دفع مایه ضیق النفس مؤثر و همچون قوی برای سینه و در دمد و دیگر مفید و جوارش جالینوس برای سرفه نرسن مفید غار لایقون و غلیمون برای امراض شش و سینه مثل بو ضیق النفس بغایت سودمند و تنوف سرطان برای سل مفید و قرص کبریا و قرص انجبار برای نفث الهم و قرص گلنا نیز برای نفس الدم و در معال مفید و در ابتدای حدوث زکام نزله و تناسل اشیا حاکمه مثل برشعسایا فیون خوردن یا دیگر چیزهای حاکمه کام بسیار ضرر ندارد پدید آمدن کام تنقیه و باغ میشود از حبس آن در ابتدا و در سرد و دیگر امراض پیدا میشوند بعد سه چار روز و حبس نفع آن کوشند بنوشیدن مطبوخ اهل السوس بمدهانه و سبوس گندم و نبات و باید دانست که گل گاو زبان و گاو زبان و کشیر خشک و آله و صندل مفید و طباشیر زعفران و سیب بر شیم و مر و اید و کافور و تو و در سرفه و کبریا و انار و ورق طلا و لقره و یا قوت لعل و لبس و لیشب تقویت قلب خصوصیت دارد و از مر کت شربت گاو زبان و شربت صندل شربت انار و شربت سیب مر بای آله و مر بای سیب خمر و مر و اید و خمر و بر شیم خمره گاو زبان و خمره صندل و دوا المسک مار و بار و معتدل و نفع شیخ الرئیس بار و یا قوت شیخ الکلیس و نفع جالینوس و دیگر مفرجات و یا قوتها شیخ الرئیس نماید که گوشت اریه نذای صبرست لیکن

الانزال الانزال الانزال الانزال الانزال

چشم سودمند و شیان و روی و بر روی و برای رمفید و شیان اخضر و باسلیقون برای یاض چشم و سل و فاخته  
سودمند و شیان سماق برای جرب و چشم و سل و فاخته و شیان دینا چون و شیان احمد و فیر برای سل و فاخته  
و یاض چشم و شیان غوب برای صورت و گوشه چشم معمول است شیان سررات برای نزول اما مخصوص هر چه  
در گوش اندازند بیکم اندازند و اگر حاجت افیون افتد افیون را در شیر تازه حل کرده در گوش اندازند و بخت  
اغفران دافع ضرر افیون است و گوش را از چرک و وجع صاف کرده باشند و حافظ صحت گوش را باید که هر شب  
یکبار روغن بادام تلخ در گوش چکاند و انداختن روغن ترب در روغن بمل و بابونه برای درد گوش گرانی  
سامعه که از برودت باشد مفید و برای درد گوش حار روغن گل تنها یا مدبر بر سر که یک یک جز در روغن آب  
جز و سر که جو شاییده ساخته باشند در گوش چکانند تمیدن و قرب اشیا منقن و بد بوی مفسد روح و حلقه  
و حیوانی است بوییدن اشیا ی طیبیه و خوشبو فوج قلب زیاده کننده و هر چه است استنونات با سرش  
انسان یعنی دندان و لثه غلق دارند و تعامل مسواک قوی دندان و لثه است خصوص مسواک ارک بعض  
بیلو و غلال دندان کردن و بعضی مسواک از چوب ببول میکنند برای استحکام دندان و لثه و بعضی برای جلا  
دندان و اخراج رطوبات نزل از چوب نیم مسواک میکنند و هر شب مالیدن روغن گل بر دندان یا روغن بابونه  
حسب مزاج که چیزی بر دندان چسبید بسیار سودمند و اگر شب نباشد بعد و سه روز مالیده خواب کنند و یاد در  
بیداری بر روغن که باشد بر دندان مالند بغایت دندان را صاف می کند و هیچ چیز مثل او نیست و مالیدن  
شده یا سکر بر دندان برای جلای آن نیز سودمند لیکن مالیدن غسل با قدری نمک سوخته یا غیر سوخته بر دندان  
برای جلا و تنقیه از چرک نیز بغایت سودمند قال السنج قدیمین الا انسان کل لکنه یمنع الحفنه  
و مالیدن سنون که بسیاری چهایه سوخته یک حصه و نمک از هر قسم که باشد ربع حصه با هم ساییده بر دندان مالند  
بغایت صاف کننده دندان و قوی لثه است مالیدن شب یامانی بریان هنها یا با قدری نمک یا صبر بریان  
برای در دندان و لثه بسیار مفید و سما که بسیار مالیدن همچنان مضمضه کردن با شیا مناسبه قابضه  
مثل چاهال لکوتی یا چاهال درخت بره و پیل که در آب جو شاییده صاف نموده مضمضه سازند نیز برای  
دندان و دیگر امراض آنها مفید و تریاق الا حان برای درد دندان بغایت مفید و امراض حلق و غرغره  
با شیا مناسبه مثل برگ درخت توت و کشنیز و کوی و کونار و عدرس و گلنار برای در و گلو و دفع زهر و زهر  
مفید و تخم کاهو و عناب و شربت بقشه و امراض حلق بسیار سودمند و تعامل شیا مثل زهر و زهر

در دندان و لثه و روی و بر روی و برای رمفید و شیان اخضر و باسلیقون برای یاض چشم و سل و فاخته  
سودمند و شیان سماق برای جرب و چشم و سل و فاخته و شیان دینا چون و شیان احمد و فیر برای سل و فاخته  
و یاض چشم و شیان غوب برای صورت و گوشه چشم معمول است شیان سررات برای نزول اما مخصوص هر چه  
در گوش اندازند بیکم اندازند و اگر حاجت افیون افتد افیون را در شیر تازه حل کرده در گوش اندازند و بخت  
اغفران دافع ضرر افیون است و گوش را از چرک و وجع صاف کرده باشند و حافظ صحت گوش را باید که هر شب  
یکبار روغن بادام تلخ در گوش چکاند و انداختن روغن ترب در روغن بمل و بابونه برای درد گوش گرانی  
سامعه که از برودت باشد مفید و برای درد گوش حار روغن گل تنها یا مدبر بر سر که یک یک جز در روغن آب  
جز و سر که جو شاییده ساخته باشند در گوش چکانند تمیدن و قرب اشیا منقن و بد بوی مفسد روح و حلقه  
و حیوانی است بوییدن اشیا ی طیبیه و خوشبو فوج قلب زیاده کننده و هر چه است استنونات با سرش  
انسان یعنی دندان و لثه غلق دارند و تعامل مسواک قوی دندان و لثه است خصوص مسواک ارک بعض  
بیلو و غلال دندان کردن و بعضی مسواک از چوب ببول میکنند برای استحکام دندان و لثه و بعضی برای جلا  
دندان و اخراج رطوبات نزل از چوب نیم مسواک میکنند و هر شب مالیدن روغن گل بر دندان یا روغن بابونه  
حسب مزاج که چیزی بر دندان چسبید بسیار سودمند و اگر شب نباشد بعد و سه روز مالیده خواب کنند و یاد در  
بیداری بر روغن که باشد بر دندان مالند بغایت دندان را صاف می کند و هیچ چیز مثل او نیست و مالیدن  
شده یا سکر بر دندان برای جلای آن نیز سودمند لیکن مالیدن غسل با قدری نمک سوخته یا غیر سوخته بر دندان  
برای جلا و تنقیه از چرک نیز بغایت سودمند قال السنج قدیمین الا انسان کل لکنه یمنع الحفنه  
و مالیدن سنون که بسیاری چهایه سوخته یک حصه و نمک از هر قسم که باشد ربع حصه با هم ساییده بر دندان مالند  
بغایت صاف کننده دندان و قوی لثه است مالیدن شب یامانی بریان هنها یا با قدری نمک یا صبر بریان  
برای در دندان و لثه بسیار مفید و سما که بسیار مالیدن همچنان مضمضه کردن با شیا مناسبه قابضه  
مثل چاهال لکوتی یا چاهال درخت بره و پیل که در آب جو شاییده صاف نموده مضمضه سازند نیز برای  
دندان و دیگر امراض آنها مفید و تریاق الا حان برای درد دندان بغایت مفید و امراض حلق و غرغره  
با شیا مناسبه مثل برگ درخت توت و کشنیز و کوی و کونار و عدرس و گلنار برای در و گلو و دفع زهر و زهر  
مفید و تخم کاهو و عناب و شربت بقشه و امراض حلق بسیار سودمند و تعامل شیا مثل زهر و زهر









والبدين دروغن خنار دروغن شبت دروغن قسط دروغن سورنجان دروغن بابونه دروغن موم و عرنا  
به روزه دروغن دلودار دروغن شونيز برای دروغن قسط و لغند و کنجبین باهم آمیخته و خوب کلان برای حمی  
و سفید و قرص گل و شربت بزوری حار و بار و گلکند و کنجبین باهم آمیخته و خوب کلان برای حمی  
بلغمی و قرص زرشک و قرص طباشیر و قرص کافور برای حمی صفراوی و برای حمی مرکب قرص  
تبل و قرص طباشیر باهم آمیز نموده همراه تبرید دهند و تبرید بادیان با گلکند برای حمی بلغمی و تبرید تخم کاسنی  
با کنجبین بر آب صفراوی مخصوص و شیر بادیان و شیر تخم کاسنی همراه گلکند و کنجبین بر آب  
از صفرا و بلغم بهترین ادویه است و اگر گلکند و کنجبین هر دو دهند یا کاسنی و بادیان هر دو را شیر برآورده  
قدری نبات داخل کرده بنوشند نیز برای حمی مرکب بغایت سودمند و نیز شیر بادیان و گلکند و اصل السوس  
برای تب بلغمی کنند و لو بسیار مؤثر و تبرید بادیان با کنجبین و کنجبین و شیر تخم کاسنی با کنجبین برای تب صفراوی  
مخصوص است و نیز تخم کاسنی خشک کوفته یک توله و تمر هندی مقطر و توله یا سه توله که تب در آب خیسانیده اند  
مالیده صاف نموده قند سفید یک توله داخل کرده و بپا نهاده کرده بنوشانند برای تب صفراوی نبات  
نافع و شیر بادیان با گلکند برای تب بلغمی بسیار مفید و در امراض صفراوی و تبهای حار استعمال  
کنجبین لازم است که کنجبین را افضل اثر گفته اند و فوائد بسیار از تفتیح سده و تسکین توران و غلاط و  
تسکین و تلطیف مواد و غیره در آن موجود است و گاهی که سرفه با نزل یا پیش یا پس از اسهال یا سحر یا درم  
هنگام و معده و غیره مریض شود آن وقت بدل آن شربت بیلوفر یا شربت نفثه استعمال کنند و نفثه  
نوا که نفثه نامش و نفثه شمش و نفثه آلو و شربت تمر هندی و شربت آلو و مطبوخ نوا که و مطبوخ نفثه و تبرید  
مار و مضع یا روتنج رئیس شربت مسندل و خمیر مسندل و مار القرق و آب خیار و تر بوز و آب کاسنی و سبزه  
راه شیر و تخم خیارین و کنجبین و آب کاسنی مقطر برای امراض صفراوی و حمیات صفراوی و دوسوی  
بسیار مفید و در امراض بلغمی و تبهای بلغمی استعمال مار الاصول مار و مار البرز و مار و مطبوخ زوفا و مطبوخ  
رین و علی حلقوی مطبوخ حلو و در غیر تب احتمال حب صبر و حب غار لقون و جوارش جالینوس و جوجون بابونه  
حب حلیت و خمیر ابرسم و خمیر همد و خمیر عنبر و مضع کبیر تیخ رئیس مفید است و در امراض  
موی و حمیات موی و جوش خون شربت عناب شربت آلو و تمر هندی و کنجبین و آب  
بهتره سبز و روغن تنها و جوی آتش ماریده و آب کاسنی سبز و روغن تنها که بر روی آتش جوشانیده لطیف

[illegible]

بر وزن جرب ساخته فرورند و بر وزن نیاید معلوم کنند که سده در معاست در مصورت اشکی قابضه خوردن مکمل  
نیز قاتل در دوا زین چیزها بر شیر کنند و اشپای بلبله نرله بکار بر و شل آنکه کیتول ریشة خطمی را در یک پا و آب لعاب  
بر آورده و در قوطی مغر فلو س حل کرده بر وزن گاو سیه اضافه کرده بنوشند با گل کنند و تخم خطمی و بنفشه سیستان  
و گاو زبان و برگ سنا جو شانیده بنوشند و گز مانج حب لاس خرور و زهر مهره زرشک خسته انبه خسته پهن  
کشید خشتک بریان دانه الایچی بریان بادیان بریان پوست کونار بریان نج انجبار تخم خرده بریان نخل کری  
عل ارمنی طبائیر کهر با گلنار بلبله سیاه بریان پوست کونار زیره سفید کشید خشتک صدف سوخته سرورارید  
گیر و دم الاغین باز و سدر و سوس و قوطی سوخته افیون پوست انار شاخ گوزن سوخته سفید اسهال اندواز  
مرکبات سفوف لطین برای سحج و انواع اسهال صفر اومی و سفوف انار دانه همچنین و سفوف  
مقلیان یعنی تره تیزک برای اسهال بلغی مخصوص و قرص کهر با و قرص گلنار و قرص انجبار برای اسهال  
و ترن الدم و نفث الدم سفید و از انخله ادریه مفروده و مرکبه مذکوره برای نفث الدم و سیلان  
خون بواسیر و حیض نیز سودمند است و جوارش بقع از برای قوطی و دفع قبض طبیعت و دفع  
ریاح بواسیر و مضطرب طعم مفید و حب خبث الحدید و جوارش خبث الحدید برای حبس سیلان خون بواسیر  
و برای بواسیر تل یعنی گوگل و رسوت و بلبله سیاه و مغز تخم نیم و بکاین و ترب و بودینه مفید است و در صورتیکه  
رفع قبض منظور باشد مقل یا بلبله سیاه و قوت شب خورند و قتی که قبض خون منظور باشد تنهار رسوت  
یا از رسوت و بلبله سیاه و مغز تخم نیم و تخم بکاین مساوی الوزان حب از مد بقدره بخود و بقدره باشد  
آب تازه بنجوزند و حب مقل برای بواسیر و رفع قبض طبیعت سودمند و تمامی البوبات مثل مغز بادام و مارچیل  
و چغوزه و بشته و بقیه مرغ و کبوتر و مغز گنجشک و تیر گا و گوشت گوسپند و مرغ و دماغ بره گوسپند و دیگر  
بسیار مثل اغلب صری و شقاقل مصری و تودیرین و موصلی سیاه و سفید و منین و ستا و در و خولجان و فلفل  
و دچینی و بنجیل و کنجود جوز بو اوجم گز و ترب و شلغم مقوی باه و مولد منی است و از مرکبات ملجوز  
لبوب کبیر و صغیر و همچون بزور و جوارش رعنوی و همچون سفوف و همچون فلاسفه و همچون بقراط و منج سحج  
اقبوت و تولید منی مخصوص در مضائل و فقرس و عرق البهنا و غیره خوردن سورخان طلاء  
عن خصوصیت دارد و حب سورخان حب صبر و همچون سورخان و سفوف سورخان و شربت بزور  
عار و بار و دیگر مرات عاره و بار و ده بوی امراض مقابل خصوصیت دارند و بطبع سورخان و مطبوخ





















وقات المرض فانه اذا كان المرض في ابتداء وكان حار اطلق التدبير والحكم في ابتداء المرض من منا علق  
 التدبير قال الشيخ من الامور التي يحتاج في علاجها الى نظرو دقيق ان يجمع في مرض واحد استحقاقان متضادان  
 فيستحق المرض مثلا تبريد او سببه تسخين مثل ما يقتضيه الحمى تبريد او اسهال وتكون سببا للحمى تسخين او اسهال  
 كذلك ان يستحق المرض تسخين وعرضه تبريد مثل ما يستحق مدة القولنج تسخين وتقطيعا ويستحق شدة وجهه تبريد او تحملا  
 او بالعكس قال القصرشي وهكذا قال الشيخ وازجبه علاج جديد مشترك لبراي اكثر امراض ست ملاقات كسبكه خوش  
 و مسرور شو و در بعض احوال ملازمت كسبكه حيا كن در بعض احوال ملازمت كسبكه النسيب و محبت دار دبان همچونيز  
 شميدن بوبه اي خوش م آواز خوش اند شمع غنا و انتقال كردن از هوا بطرف هواي گير و از مسكن بسكن گير و از  
 شهر بديگر و هر چه گاه با مرض و جمع جمع شود و واجب است كه اول تسكين جمع سازند بعد از آن به علاج سبب  
 پردازند همچنين هر گاه عرض نج بسيار دهد بملاداي آن پردازند مانند قولنج كه اول تسكين جمع آن پردازند  
 بعد از آن علاج سده كنند چون چند لمرض مجتمع شوند بايد كه ملاحظه كنند كه صلي كدام است و جمع دي كدام  
 پس علاج اهل مرض كنند و عايت عرض ميرانيه طوطا دارند مثل حمي صلاح كه صلاح عرض حمي و تير چون چند  
 امراض مجتمع شوند بايد كه بعلاج مرضي كه در آن يكي از سه شرط باشد مشغول شوند يعني آنكه صحت يافتن دوم موقوف  
 باشد بر صحت يافتن اول مانند درم و قرصه هر گاه هر دو جمع شود پس بايد كه اول علاج درم كنند تا زائل شود و سورا  
 مزاج كه سبب م است بدون زائل شدن سورا مزاج به شدن درم غير ممكن و بغير دفع شدن درم به شدن  
 قرصه دشوار تر است و در سبب سورا مزاج و عدم اعتدال ملع است از تصرف غذا و گردانيدن آنرا جز و خفوف  
 غذا جز و خفوف شود و بگويا هم پذيرد و درم آنكه يكي از دو مرض سبب يكره باشد مانند سده كه باعث حمي  
 باشد پس بايد كه باز اسبكه سده است اول مشغول شوند مانند نجبين و باليست استعمال سخفات براي قطع  
 سده مانند و اوند تخم كرفس مانند پس كه معالجه آن بخففات اول بايد كرد و از حسي و قيه خطرناك بديكر و زيرك  
 است كه دفع شود حمي سبب آي قيه و موجود باشد و علاج سبب قيه تخفيف است زيرا كه علاج جميع موقوف  
 است و تخفيف ضرر حمي است سووم آنكه يكي از آن اهم باشد از ديكره مانند و در مبن مثل سونوخسما  
 و فاج پس بايد كه علاج سونوخسما متفصلا و فصد مشغول شوند و از عايت ديگر نيز غافل نباشند و هر گاه مرض  
 و عرض جميع شوند اول بعلاج مرض مشغول شوند مانند حمي صفراويه و صلاح پس بعلاج حمي مشغول شوند كه صلاح  
 تير دفع خواهد شد و در قتي كه عرض نج بسيار دهد چنانكه خورانيده ميشود و محدرات مانند فلويا و بر شمعاد و جمع

در وقت المرض فانه اذا كان المرض في ابتداء وكان حار اطلق التدبير والحكم في ابتداء المرض من منا علق  
 التدبير قال الشيخ من الامور التي يحتاج في علاجها الى نظرو دقيق ان يجمع في مرض واحد استحقاقان متضادان  
 فيستحق المرض مثلا تبريد او سببه تسخين مثل ما يقتضيه الحمى تبريد او اسهال وتكون سببا للحمى تسخين او اسهال  
 كذلك ان يستحق المرض تسخين وعرضه تبريد مثل ما يستحق مدة القولنج تسخين وتقطيعا ويستحق شدة وجهه تبريد او تحملا  
 او بالعكس قال القصرشي وهكذا قال الشيخ وازجبه علاج جديد مشترك لبراي اكثر امراض ست ملاقات كسبكه خوش  
 و مسرور شو و در بعض احوال ملازمت كسبكه حيا كن در بعض احوال ملازمت كسبكه النسيب و محبت دار دبان همچونيز  
 شميدن بوبه اي خوش م آواز خوش اند شمع غنا و انتقال كردن از هوا بطرف هواي گير و از مسكن بسكن گير و از  
 شهر بديگر و هر چه گاه با مرض و جمع جمع شود و واجب است كه اول تسكين جمع سازند بعد از آن به علاج سبب  
 پردازند همچنين هر گاه عرض نج بسيار دهد بملاداي آن پردازند مانند قولنج كه اول تسكين جمع آن پردازند  
 بعد از آن علاج سده كنند چون چند لمرض مجتمع شوند بايد كه ملاحظه كنند كه صلي كدام است و جمع دي كدام  
 پس علاج اهل مرض كنند و عايت عرض ميرانيه طوطا دارند مثل حمي صلاح كه صلاح عرض حمي و تير چون چند  
 امراض مجتمع شوند بايد كه بعلاج مرضي كه در آن يكي از سه شرط باشد مشغول شوند يعني آنكه صحت يافتن دوم موقوف  
 باشد بر صحت يافتن اول مانند درم و قرصه هر گاه هر دو جمع شود پس بايد كه اول علاج درم كنند تا زائل شود و سورا  
 مزاج كه سبب م است بدون زائل شدن سورا مزاج به شدن درم غير ممكن و بغير دفع شدن درم به شدن  
 قرصه دشوار تر است و در سبب سورا مزاج و عدم اعتدال ملع است از تصرف غذا و گردانيدن آنرا جز و خفوف  
 غذا جز و خفوف شود و بگويا هم پذيرد و درم آنكه يكي از دو مرض سبب يكره باشد مانند سده كه باعث حمي  
 باشد پس بايد كه باز اسبكه سده است اول مشغول شوند مانند نجبين و باليست استعمال سخفات براي قطع  
 سده مانند و اوند تخم كرفس مانند پس كه معالجه آن بخففات اول بايد كرد و از حسي و قيه خطرناك بديكر و زيرك  
 است كه دفع شود حمي سبب آي قيه و موجود باشد و علاج سبب قيه تخفيف است زيرا كه علاج جميع موقوف  
 است و تخفيف ضرر حمي است سووم آنكه يكي از آن اهم باشد از ديكره مانند و در مبن مثل سونوخسما  
 و فاج پس بايد كه علاج سونوخسما متفصلا و فصد مشغول شوند و از عايت ديگر نيز غافل نباشند و هر گاه مرض  
 و عرض جميع شوند اول بعلاج مرض مشغول شوند مانند حمي صفراويه و صلاح پس بعلاج حمي مشغول شوند كه صلاح  
 تير دفع خواهد شد و در قتي كه عرض نج بسيار دهد چنانكه خورانيده ميشود و محدرات مانند فلويا و بر شمعاد و جمع

فالعلة طيبة تاکه ادویه طيبة قوت این عضو را بدارند و نیز وار کرده نشود برین اعضا و الی که آن کیفیت  
مخالفت سمیه باشد و نیز مواد این اعضا دقت تحلیل کرده نشود و اما مقدار مرض پس ضعیف کفایت می کند  
آنرا و دای ضعیف لا محاله در مرض قوی محتاج میشود به کوه قوت و باقی امور عشره ظاهر آمد و معلوم از قوت این  
علاج در فاش شدن اوقات مرض است باینکه مرض کم کردم وقت است از اوقات اربعه مرض از ابتدا و تنه  
و احاطه مثلا اگر باشد درم در ابتدا استعمال و ادوات کنند و اگر در انتها باشد استعمال محلات کنند و در میان این  
یعنی در مزایده تنه رواج با محلات کنند و در احاطه اختصار کنند بر محلات صرفه بچنین اگر مرض در ابتدا باشد  
لطیف ترینند لطیف معتدل و اگر باشد مرض در انتها نهایت جدا کنند در لطیف و اگر باشد مرض در  
نهایت لطیف در ابتدا کنند بلکه لطیف کنند لطیف معتدل نزدیک انتها و بسیار امراض مزمنه را سهولت  
سمیات تحلیل میکند آنرا لطیف تدبیر و ایضا اگر باشد مرض کثیر الماده با کج استفرغ ماده کنند و ابتدا و قطرات  
نکند و اگر باشد ماده آن معتدل در میان نفیج ماده کنند بستر استفرغ ماده کنند قال القدر النفس سول  
لا یکنب و مناه و انحرس لا یسمع و انفس یخبر عن حال قلب و ما هو علیه من کیفیات الاربع و لغوه و البضع  
و نحو کما یخبر البول عن حال الکبد و ما هو علیه من کثیر من احوال الکلیة و المثانة و کما یخبر البول عن حال  
آلات اخذ اخصه الکبد لانه اولیة و علی باقی الاعضاء دلالة ثانیه قالوا ان البعض العاخرة کالمغنیة  
قال الیونس و کذا قال الشیخ الطبیعة کالدع و العلة کالنحصر و العلامات کالشهو و البعض العاخرة  
کالمغنیة و یوم لجزان کیوم لقضاء و الفصل و المرض کالتوکل و الطبیعة کالقاضی منته بالفهم و کسر حفره و تش  
نون جای یقین و ثبوت چیزی معنی سند و دستاویز از منتخب لغات و قال الشیخ و یعلم ان الدلائل  
الاولیة للبول هی علی الکبد و مسالك المایة و علی احوال المعروق و متوسط ما یدل علی امراض اخری  
و اصح الدلائل ما یدل علی حال الکبد و خصوصاً علی حال صلب و باید دانست که امری که در آن خط  
و این نباشد و در آن از قوت قوت سبب تاخیر علاج پس اجب است شروع و در آن بجای قوتی و مرضی که در  
خط نباشد شروع کنند در علاج آن از علاج ضعیف بترتیب بچ بطرف قوی بروج کنند اگر علاج ضعیف کافی نباشد  
و برای هر بدن بلکه برای هر عضو از بدن بلکه برای عضو واحد و در وقتی دون وقتی راجعیت در فعال است از  
واحد سوا و دیگر و از جمله قوایین واجب الحفظ این سه تا که ترک کنند حاجات قویه در فصول قوی  
و حسب مقدار از سهال قوی و کمی و بطرفی و ضعیف و شتاب بر نیز کند قال صاحب مختارین مایل منتهی ان

بنا بر این که در این اعضا دقت تحلیل کرده نشود و اما مقدار مرض پس ضعیف کفایت می کند  
آنرا و دای ضعیف لا محاله در مرض قوی محتاج میشود به کوه قوت و باقی امور عشره ظاهر آمد و معلوم از قوت این  
علاج در فاش شدن اوقات مرض است باینکه مرض کم کردم وقت است از اوقات اربعه مرض از ابتدا و تنه  
و احاطه مثلا اگر باشد درم در ابتدا استعمال و ادوات کنند و اگر در انتها باشد استعمال محلات کنند و در میان این  
یعنی در مزایده تنه رواج با محلات کنند و در احاطه اختصار کنند بر محلات صرفه بچنین اگر مرض در ابتدا باشد  
لطیف ترینند لطیف معتدل و اگر باشد مرض در انتها نهایت جدا کنند در لطیف و اگر باشد مرض در  
نهایت لطیف در ابتدا کنند بلکه لطیف کنند لطیف معتدل نزدیک انتها و بسیار امراض مزمنه را سهولت  
سمیات تحلیل میکند آنرا لطیف تدبیر و ایضا اگر باشد مرض کثیر الماده با کج استفرغ ماده کنند و ابتدا و قطرات  
نکند و اگر باشد ماده آن معتدل در میان نفیج ماده کنند بستر استفرغ ماده کنند قال القدر النفس سول  
لا یکنب و مناه و انحرس لا یسمع و انفس یخبر عن حال قلب و ما هو علیه من کیفیات الاربع و لغوه و البضع  
و نحو کما یخبر البول عن حال الکبد و ما هو علیه من کثیر من احوال الکلیة و المثانة و کما یخبر البول عن حال  
آلات اخذ اخصه الکبد لانه اولیة و علی باقی الاعضاء دلالة ثانیه قالوا ان البعض العاخرة کالمغنیة  
قال الیونس و کذا قال الشیخ الطبیعة کالدع و العلة کالنحصر و العلامات کالشهو و البعض العاخرة  
کالمغنیة و یوم لجزان کیوم لقضاء و الفصل و المرض کالتوکل و الطبیعة کالقاضی منته بالفهم و کسر حفره و تش  
نون جای یقین و ثبوت چیزی معنی سند و دستاویز از منتخب لغات و قال الشیخ و یعلم ان الدلائل  
الاولیة للبول هی علی الکبد و مسالك المایة و علی احوال المعروق و متوسط ما یدل علی امراض اخری  
و اصح الدلائل ما یدل علی حال الکبد و خصوصاً علی حال صلب و باید دانست که امری که در آن خط  
و این نباشد و در آن از قوت قوت سبب تاخیر علاج پس اجب است شروع و در آن بجای قوتی و مرضی که در  
خط نباشد شروع کنند در علاج آن از علاج ضعیف بترتیب بچ بطرف قوی بروج کنند اگر علاج ضعیف کافی نباشد  
و برای هر بدن بلکه برای هر عضو از بدن بلکه برای عضو واحد و در وقتی دون وقتی راجعیت در فعال است از  
واحد سوا و دیگر و از جمله قوایین واجب الحفظ این سه تا که ترک کنند حاجات قویه در فصول قوی  
و حسب مقدار از سهال قوی و کمی و بطرفی و ضعیف و شتاب بر نیز کند قال صاحب مختارین مایل منتهی ان

بنا بر این که در این اعضا دقت تحلیل کرده نشود و اما مقدار مرض پس ضعیف کفایت می کند  
آنرا و دای ضعیف لا محاله در مرض قوی محتاج میشود به کوه قوت و باقی امور عشره ظاهر آمد و معلوم از قوت این  
علاج در فاش شدن اوقات مرض است باینکه مرض کم کردم وقت است از اوقات اربعه مرض از ابتدا و تنه  
و احاطه مثلا اگر باشد درم در ابتدا استعمال و ادوات کنند و اگر در انتها باشد استعمال محلات کنند و در میان این  
یعنی در مزایده تنه رواج با محلات کنند و در احاطه اختصار کنند بر محلات صرفه بچنین اگر مرض در ابتدا باشد  
لطیف ترینند لطیف معتدل و اگر باشد مرض در انتها نهایت جدا کنند در لطیف و اگر باشد مرض در  
نهایت لطیف در ابتدا کنند بلکه لطیف کنند لطیف معتدل نزدیک انتها و بسیار امراض مزمنه را سهولت  
سمیات تحلیل میکند آنرا لطیف تدبیر و ایضا اگر باشد مرض کثیر الماده با کج استفرغ ماده کنند و ابتدا و قطرات  
نکند و اگر باشد ماده آن معتدل در میان نفیج ماده کنند بستر استفرغ ماده کنند قال القدر النفس سول  
لا یکنب و مناه و انحرس لا یسمع و انفس یخبر عن حال قلب و ما هو علیه من کیفیات الاربع و لغوه و البضع  
و نحو کما یخبر البول عن حال الکبد و ما هو علیه من کثیر من احوال الکلیة و المثانة و کما یخبر البول عن حال  
آلات اخذ اخصه الکبد لانه اولیة و علی باقی الاعضاء دلالة ثانیه قالوا ان البعض العاخرة کالمغنیة  
قال الیونس و کذا قال الشیخ الطبیعة کالدع و العلة کالنحصر و العلامات کالشهو و البعض العاخرة  
کالمغنیة و یوم لجزان کیوم لقضاء و الفصل و المرض کالتوکل و الطبیعة کالقاضی منته بالفهم و کسر حفره و تش  
نون جای یقین و ثبوت چیزی معنی سند و دستاویز از منتخب لغات و قال الشیخ و یعلم ان الدلائل  
الاولیة للبول هی علی الکبد و مسالك المایة و علی احوال المعروق و متوسط ما یدل علی امراض اخری  
و اصح الدلائل ما یدل علی حال الکبد و خصوصاً علی حال صلب و باید دانست که امری که در آن خط  
و این نباشد و در آن از قوت قوت سبب تاخیر علاج پس اجب است شروع و در آن بجای قوتی و مرضی که در  
خط نباشد شروع کنند در علاج آن از علاج ضعیف بترتیب بچ بطرف قوی بروج کنند اگر علاج ضعیف کافی نباشد  
و برای هر بدن بلکه برای هر عضو از بدن بلکه برای عضو واحد و در وقتی دون وقتی راجعیت در فعال است از  
واحد سوا و دیگر و از جمله قوایین واجب الحفظ این سه تا که ترک کنند حاجات قویه در فصول قوی  
و حسب مقدار از سهال قوی و کمی و بطرفی و ضعیف و شتاب بر نیز کند قال صاحب مختارین مایل منتهی ان

و دشوار و سخت تر از تشخیص مرض است زیرا که هرگاه مرض متحقق شود علاج سهل بود ساده را تبدیل و مادی را  
 تنقیح کفایت می کند و گاه باشد که با وجود تشخیص مرض و ادراک سودمند نشود و یا مانده بیکند فایده ضعیف و قطع  
 مرض نباشد و جهت نرسیدن مرض یا سقوط قوت یا بهجت آنکه مرض از جمله آن اراض است که دفع آن  
 مستعذر و دشوار است مانند سل و جمی ق و در آخر دستساقی زنی و بدم مزمن و برص مزمن و ضیق النفس که  
 خصوص بریران و لثوه مزمن و حشمته مزمن و بواسیر خونی مزمن و غیر ذلک و باید که نوشتن سهل موقی را  
 عادت نکنند و فصول شدید الحار و شدید البروده استعمال سهل باقی با فصد بالظلمه کنند قال الشیخ منفعه التدریج ثانیة  
 اجزاء و منفعه الدوا جرید و احد فلتستعمل الدوا الابد و التدریج یعنی هر که از تدریج مخالفت نماید و بر بریر قار نباشد  
 علاج آن نشاید کرد فارابی گوید طبیب را باید که با زوی خود و معالج کس نگردد و چه اگر بصحت انجامد صورت احسان  
 و اگر باز با دشمنان عداوت بظهور آید فظالمون گوید طبیب لازم است که بر معالجات که بر او آن محال و قریب الحما  
 باشد گوشش نگیرد که باعث نزول مراتب ملعن خلق است فارابی گوید طبیب را باید که بر پس سخن امید نگوید که  
 یزداد و مرض و تحلیل روح او گردد و در غیر فارابی گوید تا ممکن باشد دواهای کثیر استعمال قریب بحصول مشوره  
 استعمال کند که همه پس آن علم باشد چه اگر کلاکت بر پیش پدید آید جای ملن نشود و تا از دوا می مفر و مشهور کار بر آید  
 رجوع بر دوا می مرکب نکنند و تدریکه خلاف جمهور باشد جز بصورت نکند و در امری که مردمان آنرا سهل دانند  
 تدریکه و معالجات قوی جز بصورت نکند که باعث بدنامی بود و معالجاتی که احتمال ضرر در درجه بصورت نکند چنانچه  
 قطع شیرینمای ضعیف و فصد و همین در معالجات که بر شاخت و اتفاق در نباشد استعمال آن نکنند فظالمون  
 طبیب را باید که در حالت تشخیص مرض بر آلات عشره توجه نماید اگر موافق کیفیت یا بدفع المراد و الا بر آلات غالبه  
 تدریکه نماید و غلبه از عوارض داند و از حالات مرض خبردار باشد تا اگر خطا واقع شود تدارک آن بایده و طبیب  
 باید که تشخیص خود اعتماد نکند بلکه متوجه حالت مرض باشد و نیز فظالمون گفت که اگر تمام روز و شب حالت مرض  
 نظر ناچیز آمده یک مرض خوب گویم فارابی گوید هر مرض که مرض او بعد از دم تدریکه مناسبه و معالجه جمیع درستی  
 باشد طبیب باید که دست از آن باز دارد و تشخیص رئیس در قانون میسر باید که مرض مضاد و مخالف فصل و مزاج پس  
 هر که عارض نشود مگر سبب قوت سبب دلیل است بر قوت سبب مرض مناسب مزاج و سن و فصل  
 اقل حلاست از آنچه مناسب این چیز نباشد و نیز شیخ فرموده که نیست چنین هر سببی که رسد نزدیک بدن نخل خود  
 کند بلکه با وجود قریب بودن سه شرط لازم است یکی قوی بودن قوت فاعله دوم قوت استعدادیه بدن سوم ملاقا

و دشوار و سخت تر از تشخیص مرض است زیرا که هرگاه مرض متحقق شود علاج سهل بود ساده را تبدیل و مادی را  
 تنقیح کفایت می کند و گاه باشد که با وجود تشخیص مرض و ادراک سودمند نشود و یا مانده بیکند فایده ضعیف و قطع  
 مرض نباشد و جهت نرسیدن مرض یا سقوط قوت یا بهجت آنکه مرض از جمله آن اراض است که دفع آن  
 مستعذر و دشوار است مانند سل و جمی ق و در آخر دستساقی زنی و بدم مزمن و برص مزمن و ضیق النفس که  
 خصوص بریران و لثوه مزمن و حشمته مزمن و بواسیر خونی مزمن و غیر ذلک و باید که نوشتن سهل موقی را  
 عادت نکنند و فصول شدید الحار و شدید البروده استعمال سهل باقی با فصد بالظلمه کنند قال الشیخ منفعه التدریج ثانیة  
 اجزاء و منفعه الدوا جرید و احد فلتستعمل الدوا الابد و التدریج یعنی هر که از تدریج مخالفت نماید و بر بریر قار نباشد  
 علاج آن نشاید کرد فارابی گوید طبیب را باید که با زوی خود و معالج کس نگردد و چه اگر بصحت انجامد صورت احسان  
 و اگر باز با دشمنان عداوت بظهور آید فظالمون گوید طبیب لازم است که بر معالجات که بر او آن محال و قریب الحما  
 باشد گوشش نگیرد که باعث نزول مراتب ملعن خلق است فارابی گوید طبیب را باید که بر پس سخن امید نگوید که  
 یزداد و مرض و تحلیل روح او گردد و در غیر فارابی گوید تا ممکن باشد دواهای کثیر استعمال قریب بحصول مشوره  
 استعمال کند که همه پس آن علم باشد چه اگر کلاکت بر پیش پدید آید جای ملن نشود و تا از دوا می مفر و مشهور کار بر آید  
 رجوع بر دوا می مرکب نکنند و تدریکه خلاف جمهور باشد جز بصورت نکند و در امری که مردمان آنرا سهل دانند  
 تدریکه و معالجات قوی جز بصورت نکند که باعث بدنامی بود و معالجاتی که احتمال ضرر در درجه بصورت نکند چنانچه  
 قطع شیرینمای ضعیف و فصد و همین در معالجات که بر شاخت و اتفاق در نباشد استعمال آن نکنند فظالمون  
 طبیب را باید که در حالت تشخیص مرض بر آلات عشره توجه نماید اگر موافق کیفیت یا بدفع المراد و الا بر آلات غالبه  
 تدریکه نماید و غلبه از عوارض داند و از حالات مرض خبردار باشد تا اگر خطا واقع شود تدارک آن بایده و طبیب  
 باید که تشخیص خود اعتماد نکند بلکه متوجه حالت مرض باشد و نیز فظالمون گفت که اگر تمام روز و شب حالت مرض  
 نظر ناچیز آمده یک مرض خوب گویم فارابی گوید هر مرض که مرض او بعد از دم تدریکه مناسبه و معالجه جمیع درستی  
 باشد طبیب باید که دست از آن باز دارد و تشخیص رئیس در قانون میسر باید که مرض مضاد و مخالف فصل و مزاج پس  
 هر که عارض نشود مگر سبب قوت سبب دلیل است بر قوت سبب مرض مناسب مزاج و سن و فصل  
 اقل حلاست از آنچه مناسب این چیز نباشد و نیز شیخ فرموده که نیست چنین هر سببی که رسد نزدیک بدن نخل خود  
 کند بلکه با وجود قریب بودن سه شرط لازم است یکی قوی بودن قوت فاعله دوم قوت استعدادیه بدن سوم ملاقا

و دشوار و سخت تر از تشخیص مرض است زیرا که هرگاه مرض متحقق شود علاج سهل بود ساده را تبدیل و مادی را  
 تنقیح کفایت می کند و گاه باشد که با وجود تشخیص مرض و ادراک سودمند نشود و یا مانده بیکند فایده ضعیف و قطع  
 مرض نباشد و جهت نرسیدن مرض یا سقوط قوت یا بهجت آنکه مرض از جمله آن اراض است که دفع آن  
 مستعذر و دشوار است مانند سل و جمی ق و در آخر دستساقی زنی و بدم مزمن و برص مزمن و ضیق النفس که  
 خصوص بریران و لثوه مزمن و حشمته مزمن و بواسیر خونی مزمن و غیر ذلک و باید که نوشتن سهل موقی را  
 عادت نکنند و فصول شدید الحار و شدید البروده استعمال سهل باقی با فصد بالظلمه کنند قال الشیخ منفعه التدریج ثانیة  
 اجزاء و منفعه الدوا جرید و احد فلتستعمل الدوا الابد و التدریج یعنی هر که از تدریج مخالفت نماید و بر بریر قار نباشد  
 علاج آن نشاید کرد فارابی گوید طبیب را باید که با زوی خود و معالج کس نگردد و چه اگر بصحت انجامد صورت احسان  
 و اگر باز با دشمنان عداوت بظهور آید فظالمون گوید طبیب لازم است که بر معالجات که بر او آن محال و قریب الحما  
 باشد گوشش نگیرد که باعث نزول مراتب ملعن خلق است فارابی گوید طبیب را باید که بر پس سخن امید نگوید که  
 یزداد و مرض و تحلیل روح او گردد و در غیر فارابی گوید تا ممکن باشد دواهای کثیر استعمال قریب بحصول مشوره  
 استعمال کند که همه پس آن علم باشد چه اگر کلاکت بر پیش پدید آید جای ملن نشود و تا از دوا می مفر و مشهور کار بر آید  
 رجوع بر دوا می مرکب نکنند و تدریکه خلاف جمهور باشد جز بصورت نکند و در امری که مردمان آنرا سهل دانند  
 تدریکه و معالجات قوی جز بصورت نکند که باعث بدنامی بود و معالجاتی که احتمال ضرر در درجه بصورت نکند چنانچه  
 قطع شیرینمای ضعیف و فصد و همین در معالجات که بر شاخت و اتفاق در نباشد استعمال آن نکنند فظالمون  
 طبیب را باید که در حالت تشخیص مرض بر آلات عشره توجه نماید اگر موافق کیفیت یا بدفع المراد و الا بر آلات غالبه  
 تدریکه نماید و غلبه از عوارض داند و از حالات مرض خبردار باشد تا اگر خطا واقع شود تدارک آن بایده و طبیب  
 باید که تشخیص خود اعتماد نکند بلکه متوجه حالت مرض باشد و نیز فظالمون گفت که اگر تمام روز و شب حالت مرض  
 نظر ناچیز آمده یک مرض خوب گویم فارابی گوید هر مرض که مرض او بعد از دم تدریکه مناسبه و معالجه جمیع درستی  
 باشد طبیب باید که دست از آن باز دارد و تشخیص رئیس در قانون میسر باید که مرض مضاد و مخالف فصل و مزاج پس  
 هر که عارض نشود مگر سبب قوت سبب دلیل است بر قوت سبب مرض مناسب مزاج و سن و فصل  
 اقل حلاست از آنچه مناسب این چیز نباشد و نیز شیخ فرموده که نیست چنین هر سببی که رسد نزدیک بدن نخل خود  
 کند بلکه با وجود قریب بودن سه شرط لازم است یکی قوی بودن قوت فاعله دوم قوت استعدادیه بدن سوم ملاقا











نیز در بسیار دشمن و اسطوخودوس ضرورت و سبب است دیگر که در باره یا ماهی توان اقرود و سوسنج آ  
 قتل قوام سازد و مستعد برای دفع و تفرغ کند پس چیز که غلیظ باشد آن را رقیق کند چیز که رقیق باشد آنرا غلیظ کند  
 استوای قوام نفع لازم است پس آنکه هر کینه رقت و غلظت نفع خروج مواد است آن غلظت پس نفع بودن آن  
 بی خروج ظاهر است و آنرا قوت پس سبب آنکه مواد رقیق در جرم اعضا و دل آن نفوذ می کند و داخل نمی شود تا وقتی که سبب  
 اتم تمام حاصل نشود و اگر چنین باشد باید که در ذات اینجانب را ابتدا اخرج ماده بقیث شود و در حیات عاده رسوب بر  
 دل و ابتدا حاصل شود بلکه رسوب حیات عاده بعد ابتدا حاصل میشود و دیگر آنکه هر که متعادل نبود و دای قوی باو نبود  
 که احتیاج نخست بر دای ضعیف کند و بهترین اوقات سهل برای جمع و دفعی که از برای حفظ صحت و تقویت حفظ  
 سهل گیر و موم بتار و خولین است و هر گاه اندر تن مردم جمع چیدین اعضا و در شکم و کمر و در زانو پدید آید و در  
 اعضا کسل از حرکات ضعیف شست و طعام و رنگینی بول و غلظت آن و بودن بغض شدید الا متلا و متعاج و قوی  
 زنگ برین ظاهر شود باید که دست که او را بر دای سهل حاجت است کمال شیخ و الا سهال ایضا با الضعف العروق المستعفا  
 طلوع اسهل لغو با تمامه و الا کتاب البینا سور الخراج منه و یا بحری مجراه و باید که سکه سس اسهل قوی نباید و ادبی دوم  
 خشک مزاج که ایشان ادا روی نرم و لزج باید و چون خلوص خیار شنبه و هندوی خطی و شیرشت و دوم سردانی که  
 و شمرهای گرم کموت دارند بواسطه آنکه فضول ایشان سبب گرمی و تعجیل میسر و سوم کسی که دار و می سهل خورد  
 عادت باشد و سه فرقه اند که با آنها سهل قوی باید و ادبی که مردم ساکن شهرهای سرد و کمسای که آب ساد و ملته تالاب  
 و غیره تشریب می کنند بواسطه آنکه در ایشان غلظا و غلیظا هم می رسند سوم خداوند نیز بنا بر غلظا و غلیظا ایشان بلا که در مرتبه  
 او می سهله و نیز بر سه سبب است که می آنکه بدانند که او می سهله کما مضرمعه اند پس لازم است که او می سهله  
 متقویه قلب باوی آئیند تا سر از فم معده باز دارد و دوم آنکه با دار و می سهل چیزهای مدر بسیار نباید آنجست بلای  
 دار و می مد قوت دار و می سهل ابا زدار دالان الا در انقیص الا سهال سوم آنکه دار و می سهل سخت شیرین سازند  
 بسیار باشد که طبیعت سبب خلالات آن را عوض غذا صرف کند و از وی منفعل نشود چهارم آنکه دای سیرج سهل  
 باطنی الص مرکب سازند چه ممکن است که بطبی عمل قوت سیرج عمل را بشکند یا سیرج عمل زود دفع شود و بطبی عمل بعد از  
 بخترت آید و در تاثیر ضعف افتد و اگر ترکیب چنین دو اتفاق افتد باید که تقدیر وزن چنان سازند که از هر دو یک  
 و یک قوت پدید آید یکی را قوی کنند و دیگری را ضعیف و مساوی سازند تا تعارض نکند و پنجم آنکه دار و می سلی  
 بدو ای که قوت او زیاد کند و کند و کند چنانچه با تر بد و تعجیل اضافه سازند تا که فعل تر بد قوی شود بد آنکه تر بد اخرج شود

افغانستان

مسئله اساسی قومی بیدار و شکست براساس قومی بیدار و عایت در اردو

[illegible]







کذا کتاب الشیای تبیین غرضه که طهر باشد مانند سفرجل و قلع که این چیز را بنا بر قبض فم معده و تحت او که قریب است  
 نصیر سیاه زرد و غلیظ تر می نمایند و دو دوا غلط را از فوق باطل مایل میگردد و بنا بر عطریط طبیعت را قوت میدهند  
 شای میزند کوره لاجاله اعانت میدهند بر اجابت و اگر بدین تدبیر و اصل نیاید زودتی کند تا دو که در معده منجمد باشد  
 دفع شود و هرگاه دو از معده با معارضه باشد و در لایحه بگشاید ایضا با غسل آب شور دهند و در اینجا بگشاید و شایا و ملین  
 زود باید کرد و هرگاه سه سال نیاید یا کمتر آید و عرض منکره مثل دوار غشی و مصلح و منفس و گرمی در احضار پیدا شود قوی باید  
 برین در حلق انداخته یا آب گرم نه یا با تخم آینه یا با لعل گرم ساخته نوشیده یا دیگر مکیات نوشیده قوی کند و مکیاتی  
 باید و عوارضات منکره لاجاله هنوز موجود باشد فصد باید کرد تا مواضع حرکت متحرک شود و احضای رگبیه از انصباب موقوف  
 شوند و احاطه آنکه هرگاه سه سال دهند و عمل نکند اگر چه احراض دیدید نباید فصد باید کرد و اگر چه بعد دور و یا تازه و زود بود  
 ده بعد چند حرکت ناید و معضای رگبیه میل ناید و جمع کردن دو سه سال در یک روز خطر دارد و بسیار باشد که تحت سه سال  
 فصد جمعی و دیگر بد آید علاج این درد با آب گرم نوشیدن است و مویقاعه بغسل و تحلیل هرگاه وار و سه سال یا  
 فراوان کند و دستار از این بغل و بسیار از این ران پاره بر بندند چند نماند اندر آب انار ترش تر کرده خورند  
 است چو با اندکی تخم شمشاد سوده خورند این سخت نیک باشد و هرگاه فزاج گرم باشد مغول بریان و صمغ عربی  
 بل از منی بریان بر وزن گل چرب کرده خورند این همراه رب سیب یا به میفند و اگر مزاج سرد باشد حب الزا و نیم  
 بریان و دروغ کا و بوشانند چون غلیظ شود و نوشانند بغایت سودمند است بدانکه شاختن منفع از بول من طریق  
 است که بول در ماه و صفای بعد از منج رنگ ترجی بهم میرساند و در بلغم بول نلین میشود مایل بر روی و در سودا  
 سیاهی و کرمت بهم میرساند و از منفس نفع چنین توان یافت اگر اول بغض صلب باشد بعد منفع نرم شود و معلوم شد  
 که منفع شد همچنین بالعکس اگر پراشند غالی نماید و بالعکس اگر ضعیف باشد قوی شود و بدانکه مفرای خالص رسد روز  
 غیر غرائض و غیر منفع تمام پذیرد و بلغم غلیظ در روز و بلغم رقیق در پنج روز و سودای خالص در بازده روز و منفع  
 تمامیت در چند روز و این قاعده کلیست بلکه اکثر است گاهی از این اوقات تاخیر و تقدیم نیز میکنند باید دانست  
 مسهل که در فزاج و لقوه و عشه مثل این دیگر امراض مله بارده دهند باید که با جزای مار الاصول حار و مار البرز و حار  
 و مطبوع منظور لیون و مطبوع زوفا و منی و ملین دیگر منفعات بلغم داوه شود و همراه وی حسب مزاج یا حار یا سرد  
 نیز باید و در حیات حاره و امراض صفراوی با جزای لقع و فک و لقع و منی و مطبوع فک و مطبوع شاهر و دیگر منفعات صفرا  
 داوه شود و در امراض سودا و لیون و مطبوع و لیون و منی و ملین یا دیگر منفعات سودا همراه حسب اقیقون

در فزاج و لقوه و عشه مثل این دیگر امراض مله بارده دهند باید که با جزای مار الاصول حار و مار البرز و حار  
 و مطبوع منظور لیون و مطبوع زوفا و منی و ملین دیگر منفعات بلغم داوه شود و همراه وی حسب مزاج یا حار یا سرد  
 نیز باید و در حیات حاره و امراض صفراوی با جزای لقع و فک و لقع و منی و مطبوع فک و مطبوع شاهر و دیگر منفعات صفرا  
 داوه شود و در امراض سودا و لیون و مطبوع و لیون و منی و ملین یا دیگر منفعات سودا همراه حسب اقیقون

در فزاج و لقوه و عشه مثل این دیگر امراض مله بارده دهند باید که با جزای مار الاصول حار و مار البرز و حار  
 و مطبوع منظور لیون و مطبوع زوفا و منی و ملین دیگر منفعات بلغم داوه شود و همراه وی حسب مزاج یا حار یا سرد  
 نیز باید و در حیات حاره و امراض صفراوی با جزای لقع و فک و لقع و منی و مطبوع فک و مطبوع شاهر و دیگر منفعات صفرا  
 داوه شود و در امراض سودا و لیون و مطبوع و لیون و منی و ملین یا دیگر منفعات سودا همراه حسب اقیقون

بطریق اولی ضرورت دارند و ترک تعب جماع و احداث نفسانیه قویه لازم دارند زیرا که اینها محض اند و وقت  
تفصیح اجتناب از جوهر و ملج و حرین و غرض از قبول فواکه ضرورت دارند و بدانکه قبل از شروع در عمل و خواب کردن  
معین عمل بشرطیکه و اقوی بود و الا سطل باضعفت آنست بعد شروع در عمل ترک نوم اولی است سطل قوی بود  
باضعیف و هرگاه جهت مهال خوب بکار برد اگر مقصود تنگداری است بود و محتاج آغانت نیست نقطه همان باید داد و این  
جواب باید که بکار سازند و بعد غنن نمایند که استسکان در اندام پیدا می شود و خشک نام هم نشود و ناول کنند تا بنای که حجم و تناسل  
اجزای او زود عمل نشوند و در محدوده ویر بمانند و قوت او بزیل تخمیر بسوی دماغ هم میرسد و اگر مقصود تنقیه سطل بود  
جواب مطلوبات لازم است قوت و ابرست محل مطلوب سرد و باید که بطبیخ مجانس خوب بود چنانچه حسب مهال  
همراه طبعی شاهره دهند و حسب سطل سودا همراه طبعی فقیهون و صفایج و مانند آن و حسب مخرج بلغم همراه طبعی قسطولون  
رماندن آن دهند و حتما که باطبیخ دهند باید که خرد و قریب الحمد بختن بود و ناز و دخل شود و قوت او برست  
بجمل مقصود رسد آنجا که تنقیه عضو خاص بعد از معدود چون سر مطلوب بود بالضرورت باطالت است و اما حاجت باشد تا بزرگ  
تخمیر قوت و دماغ هم میرسد و در صورت شب تبرست ازین است که جواب تنقی دماغ شبست دن مقرر شد و قوت  
که با و میوه حمایه و دریه عطره مخلوط سازند تا قوای اعضا را محاطت کند و کند او دریه قلبیه نیز مزملج سازند و کسیکه از اندام  
و اتفرک کند سینه خنجرین کافی است و آنرا که از طعم و اتفرک بود بخوردن برگ عناب یا طرخون و انقه را تخمیر کند و از  
گرفتن برف و بچ در دهان داد و در حرین شل و در چینی یا ناخواه پیش از شرب جلاب میدن تخمیر جیس کند و دیگر  
در طبع خوب آنکه لعل آل لایند و بلع نمایند یا بقوم شکر یا شکر مقوم غلافی بران کرده فرو گذارد و در بر عیاق و کلی بران  
بماند و نیکو تر حلیه که درین باب یا چیزی دیگر مملو کنند بالای او حب ننداخته بلع نمایند و جسته فوج خونی بازو  
را بر بندند بستی سخت تا طبیعت بسبب مل متوجه اطراف شود و روائح مانع غشیان چون راحه مغضاع و میاز و به طبع  
مشوشن لبر که و مار و رد بوسیدن و فواکه تا بحدی چون سفرجل سیزیل متخاص خوردن و هرگاه در بعضی طبع  
تا که اخراج او بحدی و شیاف طینه و امراق نزلت کنند بمسمل نمهند و کند لک هرگاه کسی را تخمه بدیهی بود یا اخلا  
لج جو به یا شکر سفید او تند باشند یا در حشای وی التهاب و سده بود تا که باغذیه طینه و حمام و استراحت در آن  
محركات و طبقات اصلاح حالات مذکوره نشود و مسل نشاید داد و هرگاه در عمل تخمیر بسیار شود و دوا هنوز  
نمودار لعل گرم باب گرم قدری نمک نندخته و شور کرده بدهند تا دوا غلط را قریق ساخته مدود بر اجابت  
که بطبیخات فواکه و از بار طینه مد کنند و امضا در بنوقت مصطلک موده از یکد رم تا دو درم باب گرم خوردن

باید که در این عمل قوی بود و اگر ضعیف بود در وقت  
تفصیح اجتناب از جوهر و ملج و حرین و غرض از قبول فواکه ضرورت دارند و بدانکه قبل از شروع در عمل و خواب کردن  
معین عمل بشرطیکه و اقوی بود و الا سطل باضعفت آنست بعد شروع در عمل ترک نوم اولی است سطل قوی بود  
باضعیف و هرگاه جهت مهال خوب بکار برد اگر مقصود تنگداری است بود و محتاج آغانت نیست نقطه همان باید داد و این  
جواب باید که بکار سازند و بعد غنن نمایند که استسکان در اندام پیدا می شود و خشک نام هم نشود و ناول کنند تا بنای که حجم و تناسل  
اجزای او زود عمل نشوند و در محدوده ویر بمانند و قوت او بزیل تخمیر بسوی دماغ هم میرسد و اگر مقصود تنقیه سطل بود  
جواب مطلوبات لازم است قوت و ابرست محل مطلوب سرد و باید که بطبیخ مجانس خوب بود چنانچه حسب مهال  
همراه طبعی شاهره دهند و حسب سطل سودا همراه طبعی فقیهون و صفایج و مانند آن و حسب مخرج بلغم همراه طبعی قسطولون  
رماندن آن دهند و حتما که باطبیخ دهند باید که خرد و قریب الحمد بختن بود و ناز و دخل شود و قوت او برست  
بجمل مقصود رسد آنجا که تنقیه عضو خاص بعد از معدود چون سر مطلوب بود بالضرورت باطالت است و اما حاجت باشد تا بزرگ  
تخمیر قوت و دماغ هم میرسد و در صورت شب تبرست ازین است که جواب تنقی دماغ شبست دن مقرر شد و قوت  
که با و میوه حمایه و دریه عطره مخلوط سازند تا قوای اعضا را محاطت کند و کند او دریه قلبیه نیز مزملج سازند و کسیکه از اندام  
و اتفرک کند سینه خنجرین کافی است و آنرا که از طعم و اتفرک بود بخوردن برگ عناب یا طرخون و انقه را تخمیر کند و از  
گرفتن برف و بچ در دهان داد و در حرین شل و در چینی یا ناخواه پیش از شرب جلاب میدن تخمیر جیس کند و دیگر  
در طبع خوب آنکه لعل آل لایند و بلع نمایند یا بقوم شکر یا شکر مقوم غلافی بران کرده فرو گذارد و در بر عیاق و کلی بران  
بماند و نیکو تر حلیه که درین باب یا چیزی دیگر مملو کنند بالای او حب ننداخته بلع نمایند و جسته فوج خونی بازو  
را بر بندند بستی سخت تا طبیعت بسبب مل متوجه اطراف شود و روائح مانع غشیان چون راحه مغضاع و میاز و به طبع  
مشوشن لبر که و مار و رد بوسیدن و فواکه تا بحدی چون سفرجل سیزیل متخاص خوردن و هرگاه در بعضی طبع  
تا که اخراج او بحدی و شیاف طینه و امراق نزلت کنند بمسمل نمهند و کند لک هرگاه کسی را تخمه بدیهی بود یا اخلا  
لج جو به یا شکر سفید او تند باشند یا در حشای وی التهاب و سده بود تا که باغذیه طینه و حمام و استراحت در آن  
محركات و طبقات اصلاح حالات مذکوره نشود و مسل نشاید داد و هرگاه در عمل تخمیر بسیار شود و دوا هنوز  
نمودار لعل گرم باب گرم قدری نمک نندخته و شور کرده بدهند تا دوا غلط را قریق ساخته مدود بر اجابت  
که بطبیخات فواکه و از بار طینه مد کنند و امضا در بنوقت مصطلک موده از یکد رم تا دو درم باب گرم خوردن

باید که در این عمل قوی بود و اگر ضعیف بود در وقت  
تفصیح اجتناب از جوهر و ملج و حرین و غرض از قبول فواکه ضرورت دارند و بدانکه قبل از شروع در عمل و خواب کردن  
معین عمل بشرطیکه و اقوی بود و الا سطل باضعفت آنست بعد شروع در عمل ترک نوم اولی است سطل قوی بود  
باضعیف و هرگاه جهت مهال خوب بکار برد اگر مقصود تنگداری است بود و محتاج آغانت نیست نقطه همان باید داد و این  
جواب باید که بکار سازند و بعد غنن نمایند که استسکان در اندام پیدا می شود و خشک نام هم نشود و ناول کنند تا بنای که حجم و تناسل  
اجزای او زود عمل نشوند و در محدوده ویر بمانند و قوت او بزیل تخمیر بسوی دماغ هم میرسد و اگر مقصود تنقیه سطل بود  
جواب مطلوبات لازم است قوت و ابرست محل مطلوب سرد و باید که بطبیخ مجانس خوب بود چنانچه حسب مهال  
همراه طبعی شاهره دهند و حسب سطل سودا همراه طبعی فقیهون و صفایج و مانند آن و حسب مخرج بلغم همراه طبعی قسطولون  
رماندن آن دهند و حتما که باطبیخ دهند باید که خرد و قریب الحمد بختن بود و ناز و دخل شود و قوت او برست  
بجمل مقصود رسد آنجا که تنقیه عضو خاص بعد از معدود چون سر مطلوب بود بالضرورت باطالت است و اما حاجت باشد تا بزرگ  
تخمیر قوت و دماغ هم میرسد و در صورت شب تبرست ازین است که جواب تنقی دماغ شبست دن مقرر شد و قوت  
که با و میوه حمایه و دریه عطره مخلوط سازند تا قوای اعضا را محاطت کند و کند او دریه قلبیه نیز مزملج سازند و کسیکه از اندام  
و اتفرک کند سینه خنجرین کافی است و آنرا که از طعم و اتفرک بود بخوردن برگ عناب یا طرخون و انقه را تخمیر کند و از  
گرفتن برف و بچ در دهان داد و در حرین شل و در چینی یا ناخواه پیش از شرب جلاب میدن تخمیر جیس کند و دیگر  
در طبع خوب آنکه لعل آل لایند و بلع نمایند یا بقوم شکر یا شکر مقوم غلافی بران کرده فرو گذارد و در بر عیاق و کلی بران  
بماند و نیکو تر حلیه که درین باب یا چیزی دیگر مملو کنند بالای او حب ننداخته بلع نمایند و جسته فوج خونی بازو  
را بر بندند بستی سخت تا طبیعت بسبب مل متوجه اطراف شود و روائح مانع غشیان چون راحه مغضاع و میاز و به طبع  
مشوشن لبر که و مار و رد بوسیدن و فواکه تا بحدی چون سفرجل سیزیل متخاص خوردن و هرگاه در بعضی طبع  
تا که اخراج او بحدی و شیاف طینه و امراق نزلت کنند بمسمل نمهند و کند لک هرگاه کسی را تخمه بدیهی بود یا اخلا  
لج جو به یا شکر سفید او تند باشند یا در حشای وی التهاب و سده بود تا که باغذیه طینه و حمام و استراحت در آن  
محركات و طبقات اصلاح حالات مذکوره نشود و مسل نشاید داد و هرگاه در عمل تخمیر بسیار شود و دوا هنوز  
نمودار لعل گرم باب گرم قدری نمک نندخته و شور کرده بدهند تا دوا غلط را قریق ساخته مدود بر اجابت  
که بطبیخات فواکه و از بار طینه مد کنند و امضا در بنوقت مصطلک موده از یکد رم تا دو درم باب گرم خوردن



قی با دیان که گفته در آن محل کرده باشند یا بلکه هر سه همراه شیره با دیان و دیگر اجزای مناسبه میدهند و برای محو  
 غول همراه لعاب بهمانه یا دیگر تریه مناسبه میدهند لیکن اگر در دوم و سوم سهل را بر او منجمد و نفیج اجزای بارده یعنی  
 غنچ سابق همراه بغول یا بدون آن عمل آید نهایت بهتر است همچنین در دوم و سوم سهل در اسرار من بارده مطبوخ  
 جزای حار یعنی منضج سابق یا ضاذه تخم ریحان یا بدون آن عمل آید نهایت بهتر است و باید دانست که این  
 تسبیح منضج نیست اما هرگاه فساد خون بسبب کثرتش اخلاط دیگر بوده باشد موافق غلظه منضج داده فصد کنند و اخلاط  
 یا ترخه شده همراه خون در فصد بکنند و باید دانست که قد شربت ادویه مفروضه که در کتب قدیمه مرقوم است بعضی  
 یاس با نرجه سابقه و برخی اکثر مقدار را اعتبار نموده اند که زیاده از آن نتوان استعمال نمود و قوی موافق قوی الزام  
 بعضی قیاس معتدل مزاج فرموده و حکیم دلی بن حکیم علی گیلانی این دعوی را یعنی نسبت تعیین قد شربت ادویه و یک  
 معتدل المزاج کمال تنانت و مدلل بر همین بیان فرموده چنانچه عبارت آن بحسنه نقل کرده میشود مخفی نماند که در حفظ  
 حیات و تقویت قوت بر عایت قوانین اعتدال و رعایت آن رغبت اشکال است بسبب اختلاف مزاج  
 افراد انسان متفاوت احوال مراتب آن زیرا که در شخص از اشخاص انسان ای توان یافت که مزاج ایشان  
 یک مرتبه باشد و چون افراد اشخاص انسانی را از عایت کثرت جزیر ضبط نمی توان آورد و هر آینه از برای مزاج  
 بر فرد هر چیز که لائق بحال و باشد تعیین توان نمود پس حکما ضرورت شده که از مراتب اختلافات از مرتبه حد  
 سطحی و مرتبه اعتدالی منظور دارند و چیز که لائق بحال و باشد تعیین فرمایند از اندیه و اشربه و غیره و باقی  
 احوال اجدس طیب بانگ دارند و چون معلوم شد که مراتب مزاجها و غایت اختلاف است نظا هرست یعنی که  
 حکما فرموده اند موافق مزاج نخواهد بود پس حکم حدس صاحب قیاس درست را بمنزله صواب خطا باید  
 دید و انبیا و بعد از آن رعایت قوانین حکما مشغول باشند تا محنت قول حکما ظاهر گردد زیرا که می تواند بود که  
 دوائی را که حکما گفته اند نسبت بعضی مزاجها گرم باشد و دوائی را که گفته اند نسبت بعضی مزاجها سرد باشد  
 بلکه دوائی که شریقی از وی دو متقال تعیین نموده اند گاه باشد که در مزاجی متقال از آن باید داده و در  
 دیگر یک متقال بنا بر تفاوتی که میان آن مرتبه واقع است و از جهت است که شیخ بوعلی سینا در طبقات  
 قانون نیز در بحث مزاج تصریح نموده با معنی که مزاج دو را که معتدل گفته ایم مقصود آن نیست که اعتدال  
 حقیقی دارد زیرا که وجود اعتدال حقیقی انچه محالات است چنانچه در محس خود مبتنی نبوده و مقصود آن است  
 که مزاج او موافق و مطابق مزاج انسانی است چه اگر چنین بودی بایستی انسانی بودی بلکه مراد آنست

۴۰  
 ۴۱  
 ۴۲  
 ۴۳  
 ۴۴  
 ۴۵  
 ۴۶  
 ۴۷  
 ۴۸  
 ۴۹  
 ۵۰  
 ۵۱  
 ۵۲  
 ۵۳  
 ۵۴  
 ۵۵  
 ۵۶  
 ۵۷  
 ۵۸  
 ۵۹  
 ۶۰  
 ۶۱  
 ۶۲  
 ۶۳  
 ۶۴  
 ۶۵  
 ۶۶  
 ۶۷  
 ۶۸  
 ۶۹  
 ۷۰  
 ۷۱  
 ۷۲  
 ۷۳  
 ۷۴  
 ۷۵  
 ۷۶  
 ۷۷  
 ۷۸  
 ۷۹  
 ۸۰  
 ۸۱  
 ۸۲  
 ۸۳  
 ۸۴  
 ۸۵  
 ۸۶  
 ۸۷  
 ۸۸  
 ۸۹  
 ۹۰  
 ۹۱  
 ۹۲  
 ۹۳  
 ۹۴  
 ۹۵  
 ۹۶  
 ۹۷  
 ۹۸  
 ۹۹  
 ۱۰۰























این خوردن جوز بود و همچنین وادک و برگ پان قتل و لوبان تنهاها برای دفع امراض باره  
 و کلمه باویان ششماشته و انیسون یکدم گلفند و تولد و آب جوشانیده صاف نموده نوشیدن برای  
 ری امراض باره معده و دماغی و صد مفید و همچنین این مطبوخ انجیر و میوه بنفشه هر یک یک جند  
 ریان انیسون هر یک یک جند و مصری و آب جوشانیده صاف نموده بنوشند و این عرق نیز برای اکثر  
 پس باره مجرب است اجناس اجود و سولف انیسون پودینه خشک الایچی کلان براب یک باوقیه  
 مش آبشار تاده آمار عرق کسیده نگا هارند و بقدر دوسه تولد بنوشند و این و و این برای بسیار  
 راض باره معده و غیره سودمند است آب درک چار تولد آب برگ پان و تولد شمشش تولد بیه باهم  
 و دوه و دروز و آفتاب نگا هارند و دروزی چند مرتبه آن را جعبانیده باشند و بقدر کفایت یا زیاده  
 و تشنه و این نسخه و وار اسک ملو عار برای امراض باره بسیار سودمند است و مقوی دلم و دفع  
 سده و خفقان بارد و سود مزاج بارد و قلب و دفع است بسد و و اید کهر باد و بنفشه قرنی زربنا و هر یک  
 ه و هم ابرشیم خام همین سبیل الطیب سانج هندی قافله قنفل هر یک یک جند داشته و انفل و در چینی بخیل  
 بر یک چار دم مشک دم شمشش چند بست و همچون سازند شترتی و و شقال و چون قنفل و جوز بود و و در  
 و انفل و عاقر قرحا همه یا کمی از آن گرفته و در شمشش آنخته بخورند برای دفع سروی مزاج بسیار سودمند  
 به سیمی همچون هدیه الرسول است گویند که جبریل علیه السلام پیش پیغمبر صلی الله علیه سلم هدیه آورده بود  
 غیر که جمیع امراض شاید فی الحقیقه همچون مذکور برای امراض باره بسیار سودمند و حافظ صحت  
 و مقوی قلب حرارت غریزی و مزمل خفقان بارد و مقوی معده و قوت باضمه باه و دفع سردی مزاج  
 زبان است منفعت خولجان و بخیل و در چینی کباب چینی هر یک و دم جوز بود و صطلک و قنفل عاقر قرحا و  
 هر یک یکدم بایک وزن شود و سه چند نبات همچون سازند شترتی است دم و این روغن که از  
 استخراج و جلیه جرات قبله گاه است و بنده کترین نیز بار با بنجر به آورده برای جمیع امراض باره مشکل  
 و صج مفصل و در و پشت و غیره و برای فالج و لقوه و دیگر دردهای باره مفید و محمول صفت آن تخم  
 چار تولد شونیر تخم حلیه تخم لسی تخم مالکنگنی اسپند هالون سورنجان تلخ هر یک یکدم و همه را در و  
 آب و وقت شب تر سازند صلیح و جوشانند هر گاه نیم آتش آب بماند مالیده صاف نموده نیم باور و غن  
 و کنبه اضافیه نموده و جوشانند که آب بسوزد و روغن بماند برداشته نگا هارند و گرم ساخته بر جای در و ما

و اگر برای دفع امراض  
 و قوت معده و ریاض  
 و کلمه باویان ششماشته  
 و انیسون یکدم گلفند  
 و تولد و آب جوشانیده  
 صاف نموده نوشیدن  
 برای ری امراض باره  
 معده و دماغی و صد  
 مفید و همچنین این  
 مطبوخ انجیر و میوه  
 بنفشه هر یک یک جند  
 ریان انیسون هر یک  
 یک جند و مصری و آب  
 جوشانیده صاف  
 نموده بنوشند و این  
 عرق نیز برای اکثر  
 پس باره مجرب است  
 اجناس اجود و سولف  
 انیسون پودینه خشک  
 الایچی کلان براب یک  
 باوقیه مش آبشار  
 تاده آمار عرق  
 کسیده نگا هارند و  
 بقدر دوسه تولد  
 بنوشند و این و و  
 این برای بسیار  
 راض باره معده و  
 غیره سودمند است  
 آب درک چار تولد  
 آب برگ پان و تولد  
 شمشش تولد بیه  
 باهم و دوه و دروز  
 و آفتاب نگا هارند  
 و دروزی چند مرتبه  
 آن را جعبانیده  
 باشند و بقدر  
 کفایت یا زیاده  
 و تشنه و این  
 نسخه و وار اسک  
 ملو عار برای  
 امراض باره  
 بسیار سودمند  
 است و مقوی  
 دلم و دفع  
 سده و خفقان  
 بارد و سود  
 مزاج بارد و  
 قلب و دفع  
 است بسد و و  
 اید کهر باد و  
 بنفشه قرنی  
 زربنا و هر یک  
 ه و هم ابرشیم  
 خام همین  
 سبیل الطیب  
 سانج هندی  
 قافله قنفل  
 هر یک یک جند  
 داشته و انفل  
 و در چینی  
 بخیل بر یک  
 چار دم مشک  
 دم شمشش  
 چند بست و  
 همچون سازند  
 شترتی و و  
 شقال و چون  
 قنفل و جوز  
 بود و و در  
 و انفل و  
 عاقر قرحا  
 همه یا کمی  
 از آن گرفته  
 و در شمشش  
 آنخته بخورند  
 برای دفع  
 سروی مزاج  
 بسیار سودمند  
 به سیمی  
 همچون هدیه  
 الرسول است  
 گویند که  
 جبریل علیه  
 السلام پیش  
 پیغمبر صلی  
 الله علیه  
 سلم هدیه  
 آورده بود  
 غیر که  
 جمیع امراض  
 شاید فی  
 الحقیقه  
 همچون  
 مذکور برای  
 امراض باره  
 بسیار سودمند  
 و حافظ صحت  
 و مقوی قلب  
 حرارت غریزی  
 و مزمل  
 خفقان بارد  
 و مقوی معده  
 و قوت باضمه  
 باه و دفع  
 سردی مزاج  
 زبان است  
 منفعت  
 خولجان و  
 بخیل و در  
 چینی کباب  
 چینی هر یک  
 و دم جوز  
 بود و صطلک  
 و قنفل  
 عاقر قرحا  
 و هر یک  
 یکدم بایک  
 وزن شود و  
 سه چند  
 نبات  
 همچون  
 سازند  
 شترتی است  
 دم و این  
 روغن که از  
 استخراج و  
 جلیه جرات  
 قبله گاه  
 است و بنده  
 کترین نیز  
 بار با بنجر  
 به آورده  
 برای جمیع  
 امراض باره  
 مشکل و صج  
 مفصل و در  
 و پشت و  
 غیره و برای  
 فالج و لقوه  
 و دیگر دردهای  
 باره مفید و  
 محمول صفت  
 آن تخم چار  
 تولد شونیر  
 تخم حلیه تخم  
 لسی تخم مالکنگنی  
 اسپند هالون  
 سورنجان تلخ  
 هر یک یکدم  
 و همه را در و  
 آب و وقت  
 شب تر سازند  
 صلیح و جوشانند  
 هر گاه نیم  
 آتش آب بماند  
 مالیده صاف  
 نموده نیم باور  
 و غن و کنبه  
 اضافیه نموده  
 و جوشانند که  
 آب بسوزد و روغن  
 بماند برداشته  
 نگا هارند و گرم  
 ساخته بر جای  
 در و ما

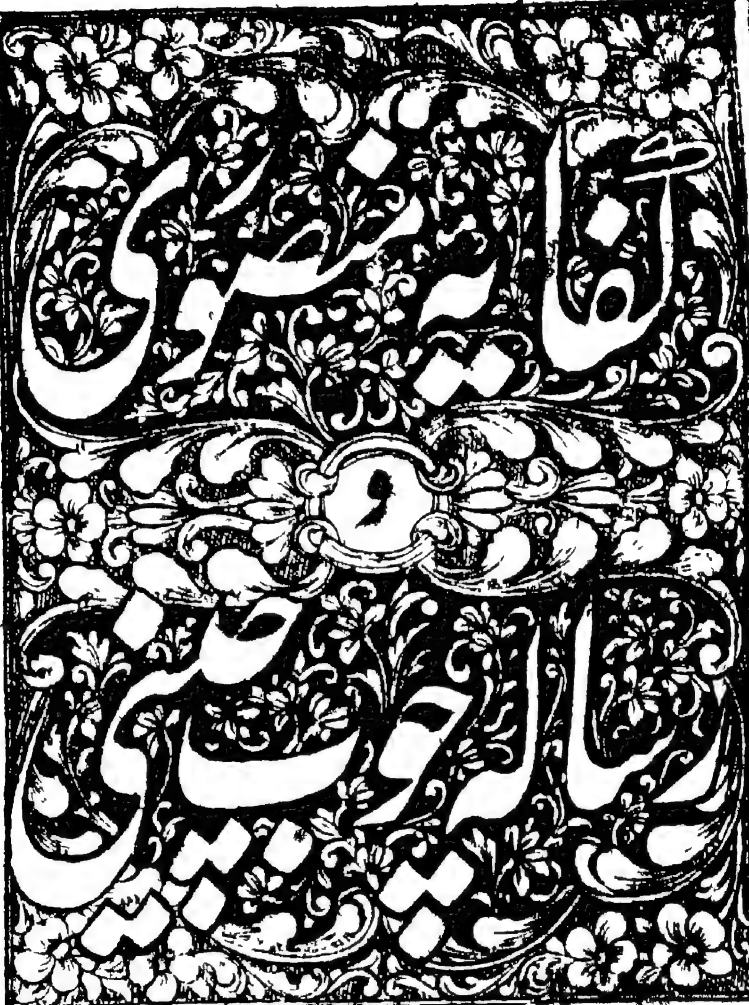
و اگر برای دفع امراض  
 و قوت معده و ریاض  
 و کلمه باویان ششماشته  
 و انیسون یکدم گلفند  
 و تولد و آب جوشانیده  
 صاف نموده نوشیدن  
 برای ری امراض باره  
 معده و دماغی و صد  
 مفید و همچنین این  
 مطبوخ انجیر و میوه  
 بنفشه هر یک یک جند  
 ریان انیسون هر یک  
 یک جند و مصری و آب  
 جوشانیده صاف  
 نموده بنوشند و این  
 عرق نیز برای اکثر  
 پس باره مجرب است  
 اجناس اجود و سولف  
 انیسون پودینه خشک  
 الایچی کلان براب یک  
 باوقیه مش آبشار  
 تاده آمار عرق  
 کسیده نگا هارند و  
 بقدر دوسه تولد  
 بنوشند و این و و  
 این برای بسیار  
 راض باره معده و  
 غیره سودمند است  
 آب درک چار تولد  
 آب برگ پان و تولد  
 شمشش تولد بیه  
 باهم و دوه و دروز  
 و آفتاب نگا هارند  
 و دروزی چند مرتبه  
 آن را جعبانیده  
 باشند و بقدر  
 کفایت یا زیاده  
 و تشنه و این  
 نسخه و وار اسک  
 ملو عار برای  
 امراض باره  
 بسیار سودمند  
 است و مقوی  
 دلم و دفع  
 سده و خفقان  
 بارد و سود  
 مزاج بارد و  
 قلب و دفع  
 است بسد و و  
 اید کهر باد و  
 بنفشه قرنی  
 زربنا و هر یک  
 ه و هم ابرشیم  
 خام همین  
 سبیل الطیب  
 سانج هندی  
 قافله قنفل  
 هر یک یک جند  
 داشته و انفل  
 و در چینی  
 بخیل بر یک  
 چار دم مشک  
 دم شمشش  
 چند بست و  
 همچون سازند  
 شترتی و و  
 شقال و چون  
 قنفل و جوز  
 بود و و در  
 و انفل و  
 عاقر قرحا  
 همه یا کمی  
 از آن گرفته  
 و در شمشش  
 آنخته بخورند  
 برای دفع  
 سروی مزاج  
 بسیار سودمند  
 به سیمی  
 همچون هدیه  
 الرسول است  
 گویند که  
 جبریل علیه  
 السلام پیش  
 پیغمبر صلی  
 الله علیه  
 سلم هدیه  
 آورده بود  
 غیر که  
 جمیع امراض  
 شاید فی  
 الحقیقه  
 همچون  
 مذکور برای  
 امراض باره  
 بسیار سودمند  
 و حافظ صحت  
 و مقوی قلب  
 حرارت غریزی  
 و مزمل  
 خفقان بارد  
 و مقوی معده  
 و قوت باضمه  
 باه و دفع  
 سردی مزاج  
 زبان است  
 منفعت  
 خولجان و  
 بخیل و در  
 چینی کباب  
 چینی هر یک  
 و دم جوز  
 بود و صطلک  
 و قنفل  
 عاقر قرحا  
 و هر یک  
 یکدم بایک  
 وزن شود و  
 سه چند  
 نبات  
 همچون  
 سازند  
 شترتی است  
 دم و این  
 روغن که از  
 استخراج و  
 جلیه جرات  
 قبله گاه  
 است و بنده  
 کترین نیز  
 بار با بنجر  
 به آورده  
 برای جمیع  
 امراض باره  
 مشکل و صج  
 مفصل و در  
 و پشت و  
 غیره و برای  
 فالج و لقوه  
 و دیگر دردهای  
 باره مفید و  
 محمول صفت  
 آن تخم چار  
 تولد شونیر  
 تخم حلیه تخم  
 لسی تخم مالکنگنی  
 اسپند هالون  
 سورنجان تلخ  
 هر یک یکدم  
 و همه را در و  
 آب و وقت  
 شب تر سازند  
 صلیح و جوشانند  
 هر گاه نیم  
 آتش آب بماند  
 مالیده صاف  
 نموده نیم باور  
 و غن و کنبه  
 اضافیه نموده  
 و جوشانند که  
 آب بسوزد و روغن  
 بماند برداشته  
 نگا هارند و گرم  
 ساخته بر جای  
 در و ما

رسوت و جرد و محجب و استعمال نژوی خطائی و نیز جرد و اتنا برای اقسام او را مچاره و بار و محجب است دیگر برای  
او را مچاره و مشور گرم رسوت و مندل سرخ و سفید پوست و دست نیم هر یک یک جزو دیگر و و مروا رنگ هر یک  
یک جزو آب سرشته طلا سازند و اگر آب عنب الثعلب بنر طلا کنند نفع بلیغ بخشد و گاهی عنب الثعلب نیز افزوده میشود و گاهی  
از جو افزوده میشود و در در رنگ موقوف کرده میشود برای او را مچاره بار و دیگر دو سوخته آب ساینده گرم خسته  
طلا سازند و دیگر برای او را مچاره بار و دیگر دو سوخته و گاهی زیری بصله و کپور کچری و سوخته و زیره سیاه با  
ساینده گرم کرده طلا سازند و دیگر زرباد و جد و طلا سازند و دیگر زرباد و نجیل طلا سازند برای اکثر امراض حاره  
سکینیه نافع است و آب منقوع تر بجملة دفع الحارة و تشنگی است و آب منقوع آمله و کشنیر خشک بچنین و خوردن  
و دفع نزع حرارت بدن و معده و قلب و تشنگی و این منقوع دفع سودا مزاج کردن و معده است و برای  
جسج امراض حاره از جمیع و خفقان غیره مفید گل سرخ گل نیلوفر کشنیر خشک هر یک یک مثقال آله نمیدم در  
کلاب و عرق گاو زبان و کاسنی هر یک یک قیه ادویه و دغ قه با بخیا سازند و قدری آب افزوده صباح  
صاف نموده بچنین ساده با شربت نیلوفر یا قند امده نموده بنوشند و این منقوع نیز دفع حرارت قلب معده  
و جمیع بدن و دفع خفقان است کشنیر خشک و زبان هر یک ششماش گل نیلوفر مندل سفید هر یک چهار ما  
شب آب تکرده صباح بالنگو باشد نبات داخل کرده بنوشند و این سفوف نیز بچنین است  
آمله خشک کشنیر خشک و زبان هر یک و آمله مندل سفید گل سرخ هر یک یک مثقال نبات هجده کوفته بخته  
یک مثقال همراه آب خورند و سفوف مروارید که از اختراع جالینوس است در دفع امراض حاره و دماغی و قلبی  
و وسواس منفقان نفع عجیب دارد و دفع غریب دارد و استعمال او برای احوال جبه خط جنین بغایت سود  
بود و مروارید ناسفته مرجان یا قوت سرخ و ورق طلا و ورق نقره هر یک یک مثقال گل ارغنی ابریشم مقرض  
حجر ارغنی یا لاجورد و برکت و دم هم سفید و سرخ و درج مخمری تخم ریاحن تخم بالنگو با دنجبید زرد و در  
هر یک پنج گرم بلبله کالی گاو زبان هر یک ده گرم کوفته بخته از یک گرم تا دو گرم لعرق گاو زبان و شربت  
و دیشم خود و این سفوف نیز تالیف جالینوس است برای دفع امراض حاره و دماغی و معده  
و قلبی بغایت سودمند است و نجیل و اپنی مصلک زرباد و هر یک پنج گرم خولجان قشر اترج عقیق از  
هر یک یک گرم سعد کوفی اسارون سنبل الطیب قنقل قاقعه و از هر یک دو گرم کوفته بخته و دو گرم بخور  
تنها یا بچنین با نبات قدری آب بخته یا در کفند نیز نموده بخورند و خوردن ناخواه و نجیل بر این

فاداد و در این  
سایده عرق گاو زبان  
که با دغ قه با بخیا  
سازند و قدری آب  
افزوده بنوشند و این  
سفوف نیز بچنین است  
آمله خشک کشنیر  
خشک و زبان هر یک  
و آمله مندل سفید  
گل سرخ هر یک یک  
مثقال نبات هجده  
کوفته بخته یک  
مثقال همراه آب  
خورند و سفوف  
مروارید که از  
اختراع جالینوس  
است در دفع  
امراض حاره و  
دماغی و قلبی  
و وسواس  
منفقان نفع  
عجیب دارد و  
دفع غریب دارد  
و استعمال او  
برای احوال  
جبه خط جنین  
بغایت سود  
بود و مروارید  
ناسفته مرجان  
یا قوت سرخ و  
ورق طلا و ورق  
نقره هر یک یک  
مثقال گل  
ارغنی ابریشم  
مقرض حجر  
ارغنی یا  
لاجورد و برکت  
و دم هم سفید  
و سرخ و درج  
مخمری تخم  
ریاحن تخم  
النگو با  
دنجبید زرد و  
در هر یک  
پنج گرم  
بلبله کالی  
گاو زبان  
هر یک ده  
گرم کوفته  
بخته از یک  
گرم تا دو  
گرم لعرق  
گاو زبان  
و شربت و  
دیشم خود  
و این سفوف  
نیز تالیف  
جالینوس  
است برای  
دفع  
امراض  
حاره و  
دماغی و  
معده و  
قلبی  
بغایت  
سودمند  
است و  
نجیل و  
اپنی  
مصلک  
زرباد و  
هر یک  
پنج  
گرم  
خولجان  
قشر  
اترج  
عقیق از  
هر یک  
یک  
گرم  
سعد  
کوفی  
اسارون  
سنبل  
الطیب  
قنقل  
قاقعه  
و از  
هر یک  
دو  
گرم  
کوفته  
بخته و  
دو  
گرم  
بخور  
تنها یا  
بچنین  
با  
نبات  
قدری  
آب  
بخته  
یا  
در  
کفند  
نیز  
نموده  
بخورند  
و  
خوردن  
ناخواه  
و  
نجیل  
بر  
این

و در دفع امراض حاره و دماغی و قلبی و وسواس منفقان نفع عجیب دارد و دفع غریب دارد و استعمال او برای احوال جبه خط جنین بغایت سود بود و مروارید ناسفته مرجان یا قوت سرخ و ورق طلا و ورق نقره هر یک یک مثقال گل ارغنی ابریشم مقرض حجر ارغنی یا لاجورد و برکت و دم هم سفید و سرخ و درج مخمری تخم ریاحن تخم بالنگو با دنجبید زرد و در هر یک پنج گرم بلبله کالی گاو زبان هر یک ده گرم کوفته بخته از یک گرم تا دو گرم لعرق گاو زبان و شربت و دیشم خود و این سفوف نیز تالیف جالینوس است برای دفع امراض حاره و دماغی و معده و قلبی بغایت سودمند است و نجیل و اپنی مصلک زرباد و هر یک پنج گرم خولجان قشر اترج عقیق از هر یک یک گرم سعد کوفی اسارون سنبل الطیب قنقل قاقعه و از هر یک دو گرم کوفته بخته و دو گرم بخور تنها یا بچنین با نبات قدری آب بخته یا در کفند نیز نموده بخورند و خوردن ناخواه و نجیل بر این

موضوعی و مکمل فی فضل خلائق و زما  
بن سیدین ن و ن و ن و ن و ن و ن و ن و ن



در مطبع می مستحق است و مطبعین آنجا شد

سازند و بالایی آن برگ از نرگس نموده به بندند و این سفوف دافع جمیع امراض بارده است و بر  
مقوی قلب و حافظ صحت است و از چینی مصطکی زربنا و نیسون بادیان همه مساوی الفذن کوفته بخینه  
نبات سفید برابر همه اجزا آمیخته سفوف سازند و خوراک از دوماشته تا چارماشته همچون احمدی دل و دما  
و معدۀ حار قوت دهد و خفان گرم را نافع و برای گرمی جگر و قلب و فتمین حار مزاج و تبهای گرم بسیار  
محبوب است طباشیر بکثرت و اسفند سفید آله مقشر بشیر برده هر یک تا توکله گل سرخ کشیز خشک مقشر هر یک چا و تولد  
سه چند همه گلاب بر او وزن همه کوفته بخینه همچون سازند و اگر مشک یا کافور حسب مزاج سه سه ماشه افزایند تا  
باشد و اگر باریب و چند ذنبات یک چند کنند بهتر است قدر استعمال و گاهی زهر مره و دشب  
هر یک یک جزو نهاده کرده میشود همچون جالینوسی برای امراض بلغمی و سودا و دماغی و معده نافع و  
جگر و در آنرا در دو قسمت معده و کرده و مثانه را دافع و اصلاح حال جمیع بدن کند جمیع امراض بارده و مضای  
ست نفط سفید و افلفل سیل بوا قسط شیرین سنبل الطیب سعد کوفی خولجان زنجبیل و قنفل و از چینی سیل  
مصطکی زعفران اسارون عود بلسان حب بلسان قصب الذریر حب الاس اجزا مساوی بکند سفید حب  
زین او و همچون سازند و بخاشه هر روز بخورند و گاهی مشک عنبر ششم حصه یک جزو اضافه کرده میشود و گاهی  
مت خوشن الفی قصب الذریر هوقوف کرده میشود نسخه نوشدارو سادۀ معمولی گل سرخ شش درم  
سعد کوفی پنج درم و قنفل مصطکی سنبل الطیب سارون هر یک درم قرفه زرب زعفران قاقلیه قاقلیه قاقلیه  
وزنوا بسا از چینی هر یک دو درم آله مقشر یک لعل اول آله در یک آثار شیر وقت شب بخینند  
صبح آب بشویند که صاف شود و در نه لعل آب بجوشانند که یک لعل با نذر بدست بالیده صاف نموده باد و  
ل قند سفید یک لعل قند سفید یک لعل شهد لقوام از نذر شری تا دوشمال و صاحب درسی نوشته که سراد از  
لعل غنیا است چار تولد انتی کلامه و معمول را هم ست که با سه چند قند سفید نه ساخته می شود

[illegible]

شتهار این کتاب براد قانون ایستاد و در غل بھیجی  
 کجور منست گردیده لازم کسی بودن اجازت حقیر قصد طبع نکند +  
 وجه ختم بر خاتمه برای سنادین معنی که این کتاب طبعی مطبع نظامی  
 نه دستخط مقام ثبت نموده شد + (مهر نظامی) بر روی جلد خان نظرم

کے لئے خداوند رب العالمین سے دعا ہے کہ یہ سب کاموں میں کامیاب ہو کر اپنے لئے اور اپنے لئے ہو۔



بن عوٰضیاء مکین و مکا بفضل خلائق و زمان

لکھنؤ  
نور علی  
مکرم

در طبع می مشی نوکشو طبع زین ان تها شد











باب هفتم در امراض نجم باب هجدهم در امراض مقعد باب نهم در امراض پشت باب دهم در امراض  
 در او جاع نقرس و دوالی و دوالفیل و عرق النساء و فاسل مقاله سوم در حمیات مستملیه باب  
 باب اول در حمی یوم باب دوم در حمی دق باب سوم در حمیات عفینه مقاله چهارم در امراض  
 که بر ظاهر بدن حادث شود و معالجات او مستملیه هفتم باب اول در امراض یوم در شوره  
 سوم در جراحات و قروح و آبله باب چهارم در کسور و خلع و مانند آن باب پنجم در جذام  
 و امراض جلد باب ششم در امراض که بهر تملک دارد باب هفتم در آنچه تعلق به نیست در مقاله پنجم  
 در ذکر زهر و حیوانات زهر دار و دفع ضرر آن مستملیه چهارم باب اول در زهر و ادعاج شارب آن  
 باب دوم در گزیدن حشرات و تدبیر آن باب سوم در گزیدن آدمی و چهار پایان باب چهارم در دفع  
 هوام و طیور و حشرات و این امر فن اوست و الله اعلم فن دوم در ذکر ادویه مفرده و مرکبه مستملیه و مقاله  
 مقاله اول در ذکر بعضی ادویه مفرده مستملیه هفتم باب اول در طبایع و تاثیرات ادویه باب دوم  
 در جبوب باب سوم در نجوم و البان باب چهارم در فوکه باب پنجم در بقولات باب ششم  
 در قوالب باب هفتم در ریاحین و طبیب مقاله دوم در ادویه مرکبه مستملیه باب اول در فوکه  
 یک سبب ادویه و بیان قوه او و امتحان تریاق باب دوم در ریاحیه باب سوم در فوکهات و بیان قوه  
 هر یک باب چهارم در معاجین باب پنجم در اشربه و مرطبات و لعوبات و ربوبات باب ششم  
 در جوارشات باب هفتم در نفوآت باب هشتم در اقراض سله غیره باب نهم در جبهائی مسهل و غیره  
 باب دهم در ایارجات باب یازدهم در طبخوآت و نقوآت باب بیستم در جبهائیه باب بیست و یکم  
 در شیافات و فرزجات باب چهاردهم در ادویه باب پانزدهم در طبخات و نفوآت و غرائز باب  
 شانزدهم در اطلبه و مضادات باب بیست و یکم در ادویه بین باب بیست و دوم در امراض و ذرورات  
 باب بیست و سوم در حلاوات و مسمنات باب بیست و چهارم در نفوآت فن اول در قسمی طب یعنی نظری  
 و عملی چنان که در شرحه و شرحی لابد است از معرفت شعور آن شیء و خوبی از وجود اشارتی به تعریف  
 این علم بهر دو پس به آنکه طب علم نیست که به انزال تبین انسان مادم کنند از جهت صحبت مریض یعنی

این فن از آنست که به  
 انزال تبین انسان مادم  
 کنند از جهت صحبت  
 مریض یعنی









که مجاور آن باشند در حال احتیاج دوم آنکه تسخیل شود بجزو عضو مجتنب آن سوم آنکه بمنزله لعل و زهر باشد  
است چهارم آنکه التیام و التصاق اعضا بواسطه آنست اکنون به آنکه خلط هیمی طبعی است که  
کیسه دل بدان تسخیل شود و آن چهارست زیرا که آنچ نفیج تمام یافته است آنچه از وطانی به دسترس است آنچ  
اسب شود سودا است و آنچ متوسد شود خون و آنچ نفیج تمام یافته نباشد بلغم و هر یک ازین مثلا احیا  
طبیعی و غیر طبیعی بود اما خون طبیعی رنگ او سرخ و طعم او شیرین طبع او گرم و تر بود و تغذیه تمام بدن به او باشد  
تنها یا با سلیقه از اخلاط دیگر و شیر طبیعی از وی یا بنفس خود فاسد شده باشد یا بسبب ناردی ویر تقدیرین  
به صف او تیره یا سودا و تیره یا بلغمیه مائل بود اما بلغم طبیعی رنگ آن سفید و طعم او مائل شیرینی و طبع او سرد و تر بود  
فائده او آنست که در جمیع بدن موجود باشد و در وقت نقد آن غذا تسخیل بخون گردد و غذای بدن شود  
و از آن جهت او را مغرغه نیست و با خون در جمیع عروق جاریست فائده دیگر آنکه ترطیب حاصل کند  
و دیگر آنکه با خون مختلر گشته غذای مرغ شود و بلغم غیر طبیعی باعتبار قوام پنجست زیرا که اگر متفوق القوام  
سپید رقیق بود آنرا مائی گویند و یا غلیظ بود و این غلیظ اگر در و رطوبتی مانده باشد زجاجی گویند و اگر  
رطوبت تجمل رفته حصص گویند و اگر مختلف القوام باشد اگر اختلاف او محسوس بود و مخلط بود و اگر  
غیر محسوس بود خام و غیر طبیعی باعتبار طعم چهارست عفن و مایع و تفت و محض و بلغم بلع احسانات  
بلغم ست اما صفای طبیعی خون او از هر ناسع طبع او گرم و خشک است و او در کبد به دو قسم است قسمی  
با خون بعروق رود و جهت ترقیق دم تانفو کند در منافذ ضیق و تقطیع اخلاط مزج و دفع بلغم غلیظ کث  
و غذا بعضی اعضا شود مثل ریه و قسمی دیگر براره ریز و جهت غسل معا و تنبیه بر دفع براز و صفرا و غیره  
آنچه در نفس خود فاسد شده باشد اگر در جگر بود مرده و موی گویند و اگر در معده محترق شده باشد کراتی  
گویند و کراتی چون محترق شود زنگاری گویند و آن بمنزله سم باشد و آنچ بسبب اودی متغیر شده باشد  
اگر در ریه خون باشد آنرا مره خمر گویند و اگر بلغم رقیق بود مره صفر گویند و اگر بلغم غلیظ بود موی گویند  
و اگر سودا به صفرا سوداوی گویند اما سودا طبیعی اودی خون طبیعی بود طعم او لعفونست و جمودست و اگر  
باشد طبع او سرد و خشک و در جگر به دو قسم شود قسمی با خون بعروق رود و جهت تمکین و تخلیظ دم غذا بعضی اعضا

مشابه جوهر عصب است و با اطراف عصب اعضا متصل است جهت تحریک اعضا ششم رباط است آن  
 نیست شبیه به عصب اما بی حس است و فائده او ربط کردن عظمی به عظمی یا بعضوی دیگر بود و او را عصب غریزی گویند  
 تمام تر اینست و آن عروق متحرک بود و مخلوق از این عصب بود از مطن این قلب است و در حرکت از باطن قلب  
 خارج است و فائده او ایصال روح حیوانیت به جمیع بدن و جمیع شرائین و طبقه است الا شریان و ریه که یک  
 قاعه است و بر ریه می رود ششم و ریه است و آن عروق ساکنه است که از معده جگر رسته در روح طبعی جمیع بدن می ریزند  
 بنزیه و تنمیه از آن حاصل میشود و جمیع آورده یک طبقه بود الا و ریه شریانی که دو طبقه است و بر ریه می رود و تنمیه  
 آن جسمی است عصبانی از لیفات منتسج گشته جهت حفظ شکل و هیئت اعضا و تشدید و توثیق و اشتراک  
 آن با دیگر اعضا و فائده است حس در اعضا و عدم حس مثل کبد و طحال این نه قسم از منی متکون شوند  
 چون منفصل گردند البتاهم نیزند مگر بعضی از آن در زمان طفولیت و آنچه غیر از این بود مثل لحم  
 لحم از خون متکون میشوند چون منفصل گردند البتاهم نیزند و هم لحم است و آن عضو است که از دم طبیعی  
 تولد شود و فرج و خلل اعضا را مملو و محشو گرداند و عاقد او حرارت بود بعضی بدین اقسام ششم و سیمین  
 شعر و غفر خم کرده اند و از مفرده شمه ده اند و در آن نطرس زیر که ششم و سیمین و خلل لحم اند و شعر و غفر از  
 روایه فضلات اند و جلد مرکب است نه مفرست و بیان هر یک گفته شود اما ششم جسمی است که فیض که از  
 اده ابی دم در اعضا عصبانی مثل شرب و امعاء متولد شود و بواسطه برودت محل مجدد و عاقد او برودت  
 و سیمین مشابه لحم و از دم و هم متولد شود و مرکب است از لحم و شحم و شعر جسمی است که از بخار د خالی متولد شد  
 و طبیعت بحسب فضل آنرا دفع کند بطریق مسام و بعضی از شعر زینت را بود همچون حاجب و در بعضی  
 زینت و وقایع را همچون موی سر و مژه و ظفر جسمی است غضروفی عدیم لحم که متصل است بسلایات  
 اعظم و فائده آن از کمک و لفظ و مانند آن مخفی نیست و جلد عضو است منتسج از لیفات و شطایای عصب  
 و خلل آن به لحم محشوشده همچون غشاء بود در جمیع بدن و فائده آن حفظ شکل و هیات و فائده حس و ادراک  
 محسوسات بود فصل دوم در اعضا مرکبه و او را اعضا االی از آن جهت گویند که بعضی آلات حیات  
 و نفس و بعضی آلات خلق و بعضی آلات غذا و بعضی آلات شعور و بعضی آلات تناسل اند اما اعضا ششم

این ششم جسمی است که از دم طبیعی  
 تولد شود و فرج و خلل اعضا را مملو و محشو گرداند و عاقد او حرارت بود بعضی بدین اقسام ششم و سیمین  
 شعر و غفر خم کرده اند و از مفرده شمه ده اند و در آن نطرس زیر که ششم و سیمین و خلل لحم اند و شعر و غفر از  
 روایه فضلات اند و جلد مرکب است نه مفرست و بیان هر یک گفته شود اما ششم جسمی است که فیض که از  
 اده ابی دم در اعضا عصبانی مثل شرب و امعاء متولد شود و بواسطه برودت محل مجدد و عاقد او برودت  
 و سیمین مشابه لحم و از دم و هم متولد شود و مرکب است از لحم و شحم و شعر جسمی است که از بخار د خالی متولد شد  
 و طبیعت بحسب فضل آنرا دفع کند بطریق مسام و بعضی از شعر زینت را بود همچون حاجب و در بعضی  
 زینت و وقایع را همچون موی سر و مژه و ظفر جسمی است غضروفی عدیم لحم که متصل است بسلایات  
 اعظم و فائده آن از کمک و لفظ و مانند آن مخفی نیست و جلد عضو است منتسج از لیفات و شطایای عصب  
 و خلل آن به لحم محشوشده همچون غشاء بود در جمیع بدن و فائده آن حفظ شکل و هیات و فائده حس و ادراک  
 محسوسات بود فصل دوم در اعضا مرکبه و او را اعضا االی از آن جهت گویند که بعضی آلات حیات  
 و نفس و بعضی آلات خلق و بعضی آلات غذا و بعضی آلات شعور و بعضی آلات تناسل اند اما اعضا ششم





انفس قلب و ریه و حجاب است قلب شرف اعضا و رئیس مطلق و محل روح حیوانی بود و دو مولف است  
از لحم قلب و اصناف لیفات و غشاه غلیظه بران محتوی که آنرا عذات قلب گویند شکل و صورتی  
و قاعده او از بالا است و آن غضروفیست بر باطات و شقیه مربوط محل ل میان سینه است و بال  
بطرف چپ و او را دو بطن است بطن ایمن مجازی کبد است و در خون بیشتر از روح هست و از کبد  
و ریه بدین متصل است جهت رسانیدن خون لطیف و بطن ایسر نیز گسترست و در روح بیشتر از خون بود  
و آنرا شغاف قلب گویند و از دو شریان طالع شده است یکی شریان و ریه که بر ریه رود و جهت جذب  
نسیم از او رسانیدن دم لطیف با و دیگر شریان بزرگ است که اصل جمیع شرا این بود و آنرا اهر و طی گویند  
و میان این دو بطن منفذی هست همچون قمع برای تلطیف دمی که از بطن ایمن به بطن ایسر میرود  
و آنرا دلیز خوانند از طرفین قلب قریب بقاعده او را موضع دخول دم خوانند و از موضع دخول  
دو ریه است که آنرا از فی الاقلب خوانند در حالت انقباض قلب ترخه شوند و در حالت انبساط  
کشیده شوند و این هر دو جذب دم و نسیم میکنند و بقلب میرسانند حجاب عضویست مرکب از جرم  
لحم و غشاه عصب حساس و متحرک و مد ریه است در انقباض و انبساط و عاجز است میان آلات غذا  
و آلات تنفس و ریه مخلوق است از لحم و ردی نخیف از شعب شریان ریه ی شعب ریه شریانی شعبه ریه  
و غشاه و دو اس هر یک مجموع کشیده و او به وقت شده است شق طرف ایمن به سه شعبه تقسیم شده است و  
شعبه ایسر به شعبه مجموع گرد قلب برآمده و فاکده او ترویج قلب است بواسطه جذب نسیم و  
انسانه آن که بنحیه سنا سب مزاج قلب دفع بخار دغالی او سبدا و حیاست آلات خلق اما خلق  
عبادت است از جمیع مجرین که آن مری و قصبه ریه است و ذکر مری در اعضای غذا کرده شود و قصبه ریه  
عضو نیست مزاری شکل مولف اعضا ریه و غشاه بران کشیده و او را قدام مری نهاده است و فاکده  
آن تنفس است که عبارت از جذب نسیم و دفع بخار بود و بالای او منخره است و آن عضوی غضروفی  
که الت تمام صورت و جمع نفس بود و او مرکب است از سه غضروف یکی از طرف قدام که آنرا دورق  
و ترست نیز گویند و دو دیگر از طرف خلف که مال مری باشد و این دو کوچکتر اند یکی را نام نیست











ویمست مدکه و مدکه که نامد که بر قسم شود اول مدکه امور ظاهری و آنرا از هر ظاهر گویند و این پنجم است اول  
 و با صره و آن قوتیست که موجود است در قاع صلیبیه که آن دو عصب واقع شده است که از مقدم و باغ بنفین  
 آیند و ادراک اشکال و الوان به و حاصل میشود و حکمت درین آنست که تا محل ادراک عینین یکی باشد و  
 یکی ایشان یکی و این قوت بواسطه روح لطیف که در عصبه مجموع است به طوبت جلیدی میرسد تا ادراک  
 و ایند و اشکال اند دوم قوت شامه است و آن قوتیست که بواسطه روح جاری میگردد و در عصبه که ششم  
 است یعنی اندیش است که از مقدم و باغ رسته است تا ادراک الحک مشمولات کند سوم قوت ذائقه است و آن قوتیست  
 به بواسطه عصبه که در زبان مفروش است و بموت لعاب را که طعم میکند چهارم قوت سامعه است و آن  
 قوتیست که در عصبه که در صفاغ مفروش است موجود است بواسطه تحول هوا ادراک اصوات کند پنجم قوت لامه  
 است و آن قوتیست که موجود است در لیفات و شفا یا عصب که در جمیع بدن منتشر است تا بدن بواسطه او  
 ملاقات اجسام از کیفیات آتیاثر میشود قسم دوم مدکه با مورا باطنی است و آنرا از هر باطن گویند و این پنجم  
 است اول حس مشترک آن قوتیست که هر چه بچشم ظاهر هر درک میشود و مدی با در میگرد و در این جهت حس مشترک  
 گویند محل او مقدم بلبل و باغ است دوم خیال است و او را خزان حس مشترک گویند زیرا که هر چه دریا بد با و  
 و حل و موصوفان بلبن است سوم تخیل است و او را متصرفه گویند باعتبار آنکه تصور کند و صور محسوسه که خیال  
 موجود است و این تصور بر کتب و در تصور انسان و در تفصیل و در تصور انسان بی هر متفکره نیز گویند چون  
 طالع عقل بنده محل او اول بلبن اوسط است چهارم متوهم است و آن قوتیست که ادراک معانی جزئی کند که  
 محسوسات متعلق است مثل قوت و عذرات محل هم بلبن اوسط و باغ است پنجم حافظه است آن قوتی بود که  
 متوهمه یا متفکره آنرا ادراک کرده باشد نگه دارد و او را استدراک نیز گویند باعتبار آنکه خیر برای دراموش میشود  
 بیا دارد و او را خزان تخیل و متوهمه است محل بلبن و در باغ است اما محرکه بر دو قسم است باغ و باغ و باغ  
 بر دو قسم است شهودی و غشی شهودی آنست که عاقل شود و شجر که هست جذب بالعمی و غشی آنست که عاقل شود و شجر که  
 هست من مضرتی و غشی مضرتی هم از آنست که فی الواقع بعد از حس بلبن بود و قاعه قوتیست که در عصب نفوذ کند  
 بواسطه او غشی مضرتی و شجر مضرتی شود و قبض سلطان اعضا متحرک گردد و قاعه مطیع و تابع باغ باشد و قوت بی حاکم

و اینست مدکه و مدکه که نامد که بر قسم شود اول مدکه امور ظاهری و آنرا از هر ظاهر گویند و این پنجم است اول  
 و با صره و آن قوتیست که موجود است در قاع صلیبیه که آن دو عصب واقع شده است که از مقدم و باغ بنفین  
 آیند و ادراک اشکال و الوان به و حاصل میشود و حکمت درین آنست که تا محل ادراک عینین یکی باشد و  
 یکی ایشان یکی و این قوت بواسطه روح لطیف که در عصبه مجموع است به طوبت جلیدی میرسد تا ادراک  
 و ایند و اشکال اند دوم قوت شامه است و آن قوتیست که بواسطه روح جاری میگردد و در عصبه که ششم  
 است یعنی اندیش است که از مقدم و باغ رسته است تا ادراک الحک مشمولات کند سوم قوت ذائقه است و آن قوتیست  
 به بواسطه عصبه که در زبان مفروش است و بموت لعاب را که طعم میکند چهارم قوت سامعه است و آن  
 قوتیست که در عصبه که در صفاغ مفروش است موجود است بواسطه تحول هوا ادراک اصوات کند پنجم قوت لامه  
 است و آن قوتیست که موجود است در لیفات و شفا یا عصب که در جمیع بدن منتشر است تا بدن بواسطه او  
 ملاقات اجسام از کیفیات آتیاثر میشود قسم دوم مدکه با مورا باطنی است و آنرا از هر باطن گویند و این پنجم  
 است اول حس مشترک آن قوتیست که هر چه بچشم ظاهر هر درک میشود و مدی با در میگرد و در این جهت حس مشترک  
 گویند محل او مقدم بلبل و باغ است دوم خیال است و او را خزان حس مشترک گویند زیرا که هر چه دریا بد با و  
 و حل و موصوفان بلبن است سوم تخیل است و او را متصرفه گویند باعتبار آنکه تصور کند و صور محسوسه که خیال  
 موجود است و این تصور بر کتب و در تصور انسان و در تفصیل و در تصور انسان بی هر متفکره نیز گویند چون  
 طالع عقل بنده محل او اول بلبن اوسط است چهارم متوهم است و آن قوتیست که ادراک معانی جزئی کند که  
 محسوسات متعلق است مثل قوت و عذرات محل هم بلبن اوسط و باغ است پنجم حافظه است آن قوتی بود که  
 متوهمه یا متفکره آنرا ادراک کرده باشد نگه دارد و او را استدراک نیز گویند باعتبار آنکه خیر برای دراموش میشود  
 بیا دارد و او را خزان تخیل و متوهمه است محل بلبن و در باغ است اما محرکه بر دو قسم است باغ و باغ و باغ  
 بر دو قسم است شهودی و غشی شهودی آنست که عاقل شود و شجر که هست جذب بالعمی و غشی آنست که عاقل شود و شجر که  
 هست من مضرتی و غشی مضرتی هم از آنست که فی الواقع بعد از حس بلبن بود و قاعه قوتیست که در عصب نفوذ کند  
 بواسطه او غشی مضرتی و شجر مضرتی شود و قبض سلطان اعضا متحرک گردد و قاعه مطیع و تابع باغ باشد و قوت بی حاکم



عقن حرارت جسمی را سبب غلبه نیست که تقطع و تباعد از ممکن باشد یا نه اگر ممکن نیست ضروری و اگر ممکن  
نیست ضروری و این قسم یا مضاد طبیعت بود همچو غرق و قتل و فرقی اتصال یا مضاد نبود همچون نفخی یا آفتاب  
استحمام پس شروع کنیم در بیان سبب ضروری باب اول در بیان سبب ضروری و او را از ان  
تمیزد اسباب ضروری گویند که ادا می کند که انسان در حیوة باشد از ان لابد بود و سبب عامه نیز گویند از برای  
نکته احتیاج بدان عمومی دارد در حالت صحت و مرض این سببشش اند زیرا که اگر او نفس نشود و اعضا  
عسانی است و اگر او در اوج میشود و هویت و اگر او در اعضا میگردد اگر این عوارض بالذات است ماکول  
شرب و اگر بالعرض است استغفر غو احتیاج است و اگر او در اوج و عضو هر دو میگردد اگر به شعور باشد  
و این بیداری و اگر با شعور باشد حرکت و سکون بدنی و مجموع در شش فصل گفته شود فصل اول در سبب  
بنا که هوای که محیط است بآدمیان محتاج الیه است از جهت ترویج و تعدیل روح با استنشاق آن و دفع فضلات  
خانی از وجه هوا چون با ندر و ن سیر و موجب تقویت و ترویج روح میشود و سبب حراره روح میشود  
رخان میکند و پس بیرون می آید و بهترین هوا آنست که صافی بود و با بخار ریه نیاخته باشد و از مواضع  
خفا و مقبله از مقابل و به مثل پیاز و گند و جرجیر و کرب از معادن و در مثل کبریت و زنجیر و از شجار  
مثل انجیر و جوز و بیدانجیر و در بود و در میان سقوط و بعد از آن محسوس نباشد که و فیکه هوا را فساد عام پیدا  
و در موجب و با گرد و لغو و باشد که در آن وقت هوای محسوس بهتر از هوای کشاده بود و تغییراتی که هوا را حادث  
طبیعی بود یا غیر طبیعی غیر طبیعی یا از مضاد طبیعی بود یا مضاد اما تغییرات طبیعی آنست که بواسطه  
وصول و انتقالات آن لایق شود و پیشین پنجمان هر فصلی عبارت از سیر آفتاب است در ربعی از افلاک  
پانجم از اول حل تا آخر جزو ربع بود و از اول سرطان تا آخر سنبله صیف و از اول میزان تا آخر قوس  
برج و از اول جدی تا آخر حوت شمس اما پیشین اطباء ربع آنرا آنست که هوا معتدل بود و حرارت  
برودت و در اشجار شگوفه و نشو و نما ظاهر شود و خریف زمانست که در مقابل ربع بود و تغییر اشجار  
ب سقوط اوراق ظاهر شود و شمس آن زمانست که سرما غالب شود و صیف آنرا آنست که گرما غالب کند  
شاید که حصول پنبیان با حصول پنجمان موافق بود یا شاید که تقهیم و تا نکند با هوای برنج و









دیداری مشابه حرکت است و موجب اضداد خواب و افراط در موجب اختلاط و خفت و قتل همداء  
 رفقان و احتراق اخلاط و نقصان بهضم بود از ان امر اض سو داوی تولد کند **فصل پنجم در ماکول**  
 مشروب و آن دو قسم است قسم اول در ماکول بدانکه هر چیزی که در بدن میگردد در میان او و حرارت  
 باقی عین و انفعال پیدا میشود و آن ششین قسم بیرون نیست یا غذای مطلق یا غذای دوائی یا دوائی  
 یا دوائی معتدل یا دوائی سیمی یا سیم مطلق اما غذای مطلق آنست که از بدن متغیر شود و بدن را متغیر  
 نکردند بتغیری که خارج از طبع بود و مشابه بدن شود و غذای دوائی آنست که از بدن متغیر شود  
 را و را متغیر گرداند بکفایت حسن مشابه او شود و غذا اکتست او بر دوائیت غالب اما اگر دوائیت غالب  
 بود دوائی غذائی نیز گویند و دوائی مطلق آنست که از بدن متغیر نشود و بدن را متغیر نکند و مشابه او نشود  
 و دوائی معتدل آنست که از بدن متغیر شود و بدن را متغیر نکند و مشابه او نشود و دوائی سیمی آنست که از بدن  
 متغیر نشود و او را متغیر گرداند و فساد بدن کند سیم مطلق آنست که از بدن متغیر نشود و او را متغیر نکند و فساد  
 بدن کند اگر خار باشد تجلیل روح و اگر باری بود باجماد موجب هلاک شود و ماکول را بر دوی دیگر تقسیم کرده  
 اند اگر اثر آنچه وارد بدن شود بکفایت فستق بود از او گویند و اگر ماده فقط بود غذا و اگر بطور فقط بود  
 دوائی خاصه و آن دوائی صغیره اگر کمی و افق لمبیت بود در تریاق و اگر مفردی موافق بود فاذا در هر خوانند  
 اگر مخالف طبیعت بود و اگر اثر آن بکفایت و ماده بود دوائی غذائی و اثر بکفایت صورت بود دوائی ذوالخاصیت  
 را اگر ماده و صورت بود غذای ذوالخاصیت و اگر اثر آن با کفایت و صورت بود از غذا دوائی و افق خاصیت گویند  
 بدانکه غذا هم میشود بطیف و کثیف و معتدل هر یک از این بکثیر غذا و قلیل غذا و معتدل ازین مجموع بحسن الکیوس  
 و دی الکیوس معتدل پس مجموع سبت هفت قسم بود اصل از ضرب سه در نه قسم دوم در مشروب در دو کثیف  
 است اول در آب بدانکه چون غذا وارد بدن گشت ناچار او را سبدرتی و مرتقی باید تا صلا حیث  
 قبول بهضم و دفع در و پدید آید و در مجاری نفوذ تواند کرد و آن چیزیکه از او ازین فائده حاصل شود آب باشد  
 و از ان فوائده دیگر هست مثل محافظت رطوبت اصلی و نضارت و صفاء لون بدن و ترطیب و تبرعضا  
 و لطیفه حرارت و منع عفونت و آب غذا نشود و افراط او موجب ضعف اعصاب قوی بشود و شود

در ماکول بدانکه هر چیزی که در بدن میگردد در میان او و حرارت باقی عین و انفعال پیدا میشود و آن ششین قسم بیرون نیست یا غذای مطلق یا غذای دوائی یا دوائی معتدل یا دوائی سیمی یا سیم مطلق اما غذای مطلق آنست که از بدن متغیر شود و بدن را متغیر نکردند بتغیری که خارج از طبع بود و مشابه بدن شود و غذای دوائی آنست که از بدن متغیر شود را و را متغیر گرداند بکفایت حسن مشابه او شود و غذا اکتست او بر دوائیت غالب اما اگر دوائیت غالب بود دوائی غذائی نیز گویند و دوائی مطلق آنست که از بدن متغیر نشود و بدن را متغیر نکند و مشابه او نشود و دوائی معتدل آنست که از بدن متغیر شود و بدن را متغیر نکند و مشابه او نشود و دوائی سیمی آنست که از بدن متغیر نشود و او را متغیر گرداند و فساد بدن کند سیم مطلق آنست که از بدن متغیر نشود و او را متغیر نکند و فساد بدن کند اگر خار باشد تجلیل روح و اگر باری بود باجماد موجب هلاک شود و ماکول را بر دوی دیگر تقسیم کرده اند اگر اثر آنچه وارد بدن شود بکفایت فستق بود از او گویند و اگر ماده فقط بود غذا و اگر بطور فقط بود دوائی خاصه و آن دوائی صغیره اگر کمی و افق لمبیت بود در تریاق و اگر مفردی موافق بود فاذا در هر خوانند اگر مخالف طبیعت بود و اگر اثر آن بکفایت و ماده بود دوائی غذائی و اثر بکفایت صورت بود دوائی ذوالخاصیت را اگر ماده و صورت بود غذای ذوالخاصیت و اگر اثر آن با کفایت و صورت بود از غذا دوائی و افق خاصیت گویند بدانکه غذا هم میشود بطیف و کثیف و معتدل هر یک از این بکثیر غذا و قلیل غذا و معتدل ازین مجموع بحسن الکیوس و دی الکیوس معتدل پس مجموع سبت هفت قسم بود اصل از ضرب سه در نه قسم دوم در مشروب در دو کثیف است اول در آب بدانکه چون غذا وارد بدن گشت ناچار او را سبدرتی و مرتقی باید تا صلا حیث قبول بهضم و دفع در و پدید آید و در مجاری نفوذ تواند کرد و آن چیزیکه از او ازین فائده حاصل شود آب باشد و از ان فوائده دیگر هست مثل محافظت رطوبت اصلی و نضارت و صفاء لون بدن و ترطیب و تبرعضا و لطیفه حرارت و منع عفونت و آب غذا نشود و افراط او موجب ضعف اعصاب قوی بشود و شود





و بهترین آبها آب چشمه است که بر گل خاص یا بر سنگ جاری گردد و منبع آن دور بود و از بلندی منحدر  
 شود و نیز زود زود سرد گرم شود و زود کدر و صافی گردد و باد شمال یا باد صبا بدان زود آفتاب بدان تاب  
 و هر چه در او بجوشانند نود و مهر شود و موجب ثقل معده نشود و یکبار که بیاشامند تشنگی بنشانند و مجموع این  
 صفات در آب نیل موجود است و آب باران لطیف است خصوصاً که در تابستان از بار و بخار بلند  
 اما از جهت کثرت رطوبت و لطافت زود متغین شود و اصلاح آن بطنج است و آب کار نیز تقویت بود  
 و آب چاه از آن ثقل و مضر بود و آب نری و اجانی مضر بود و آب معدنی اگر چه صیدی بود تقویت  
 احشا کند و ششی منع سیلان و نفث دم کند و نوشادری مطلق مجلی بود و فوضی و ذره بی تقویت معده  
 و دل و احشا کند و یورق و امی هزارال و شفت آرد و کبریتی ملین طبع و تنقیه جلد کند و آب گرم مرخی  
 و مفسد معده و غاسل و بود و قویج بکشاید و طبع نرم کند و آب سرد مقوی معده و مبهش و مسکن  
 عطش بود و آب برون و نج اعضا و عصبانی را مضر بود و بخت دوم در شش آب اگر چه کلام مجید  
 بر منع و تحریم آن نازل گشته است و سبب اثر آن از جمله کبابی است و اخبار و احادیث در نبات  
 او وارد شده اما چون طبیب در معالجات و قتها بدان محتاج میشد و خصوص که در شرع شریف نیز شرب طی  
 مخصوص خصیت فرموده اند و اکثر خلایق در آن شروع نمایند بدلیل و منافع للناس طالسفعت اند  
 و او را مضرات بسیار است بنا بر این مقدمه در انواع او کسب زمان و طعم و لون و رائحه و قوام شروع  
 می رود اما بحسب زمان به آنکه از ابتدا ظهور سکندر او تا شش شاه حکم نو دارد و تا نامانی سال متوسط گزیند  
 و بعد از آن سال حکم گننه دارد و شراب نو غذا بسیار دهد و فر به کند و مناسب محروم و اوقات حاره باشد  
 اما کبیر از آن دارد و سهال و نفخ از او تولد کند و کمنه زود نفوذ کند و تلطیف و تقطیع اخلاط کند و  
 و مراض باره و بلغمی را مفید بود و خواص را تقویت کند و متوسط در جمیع احکام متوسط بود و اما باعتبار  
 لون بهترین لون شراب حمرا ضعیف است پس یا قوی و آنچه زرد بود و حاد کم غذا باشد و زود نفوذ کند و  
 خمار آورد و اجیض نیکو غذا دهد و ترطیب کند و اسوددترین نوع بود اما باعتبار طعم شراب شیرین  
 مقوی و مقطع بلغم بود و دیگر گند و دشمنش و جگر و سپرز را مضر بود و شراب تلخ حار باشد و زود

این کتاب  
 را کتب مفیدی  
 نام دارند و گویند  
 "کتاب مفیدی"  
 و در این کتاب  
 در شش فصل  
 در انواع شراب  
 و در خواص  
 و مضرات  
 آن بحث کرده  
 اند

و آنرا باق گویند و این قریب بلوغ باشد و بعد از آن سن فتنی تا قریب بیسی سال که مبداء سن  
 شباب است دوم سن وقوف و آنرا سن شباب گویند و بعد از انقضاء سن نمو باشد تا قریب چهل  
 سال و حرارت و رطوبت در صبی و شباب برای افلاطون و جالینوس در کمیت متساوی باشد اما  
 در صبی بواسطه کثرت رطوبت شدید نباشد و در شباب بسبب قلت رطوبت شدید و ماده باشد  
 چنانچه همیزم خشک و تر را ملحد مشتعل گردانی در نازین متفاوت در کمیت متساوین در کمیت یابی  
 سوم سن کهنه بود و آن از انقضاء سن وقوف تا قریب شصت سال بود و درین سن حرارت  
 در نقصان و سیوست در نزله بود چهارم سن شیخیت و آن از انقضای سن کهنه تا آخر عمر بود و در آن سن سیوست  
 غالب بود و برودت بسبب طبع غریبه و این مجموع گفته شد بحسب غالب اما بحسب مواضع و بلدان متفاوت گردد  
 چنانچه گویند در کلبا رهنان تا سی و چهل سال تقاضی میشود اما اجناس از آن دور بجزارت و سیوست مائل بود  
 و مزاج اناث برودت و رطوبت مائل باشد و این نیز باعتبار اغلب بودند آنکه کله واحد از آن دور نسبت با کله  
 از اناث چنین بود اما مصاعف بر قسمی از آن موجب بیماری شود مثل آنکه صنعتی که مجاور و بسیار آب بود همچون  
 قصارت موجب ترطیب شود و صنعتی که مجاور آتش بود همچون کاه و چوب خشک و تحفیف و افزای در آن سبب  
 بکثرت تحلیل موجب تری بود و صنعتی که مجاور گل باشد موجب سیوست گردد همچون کاری طیبانی  
 اما عادات از آن جمله است که ترک و غیر مزاج بود و مصاعف او مافوق صحت و استقامت مزاج بود  
 اما عادات مذمومه مثل آنکه کسی عادت بخیزه کرده باشد که موجب مواد فاسده خواهد بود و اگر  
 بکلی از آن دفعه باز آید موجب ضرر و تغیر مزاج شود پس بتدریج از آن باز آید و از خیمت گفته اند اما  
 طبیعت فاسقه اما واردات خارجی مثل ضادات و اطلیه و کمادات و مشومات که هم حافظ صحت هم تغیر  
 باشد و تغیر که از مشومات حاصل میشود از دیگران نمیشود و آنچه طبیعت است بواسطه مناسبت با مزاج  
 و نسبت نفوذ و مقوئے و حافظ صحت بود و آنچه که بر او بالعکس و از آن جمله نفیج بافتاب است  
 که موجب تحلیل رطوبات و استقبا بود و صداع باری در سفید رفت و همچنین اندکان در مثل گرم  
 و امراض رطوبتی را نافع بود و استنقل در ریت شیخ و اعتبار فیه است و مثل برش آب بر سر

از آن نزدیک رسیده  
 که در یک پدید  
 خود را فرط در آن  
 ای و خشکی در آن  
 تحلیل شود و در آن  
 بالمرض بهر علت  
 همان شیخ را گویند که از  
 گل را آب کار میکنند و آنرا  
 سحر گویند و آنرا





که متاثر شود اسباب هم اشتداد از اخلاص است یا از ماده ریجی یا مالی دقت عضو واقع ضعف عضو  
قابل یا اتساع مجاری یا وجعی شدید بود اسباب خلط شاید که بدنی بود مثل قلیکه که از رطوبتی مرصیه  
پیدا شود یا امری خارج باشد مثل ضرب و سقطه اسباب وجع عبارت از احساس اولی که منافی بود  
یعنی حیث هو مناف یا سوء المزاج مختلف بود یا تفرق اتصال و چون از جاع مختلف و متعدد دست  
اسباب آن نیز متعدد و مختلف بود و ادباج مشهوره پانزده دست اول حکاک و سبب آن خلطی مرطوب  
یا بلج بود دوم خشن و سبب آن خلط خشن بود سوم ناخس و سبب آن ماده تیز بود یا ریجی که مدد غشا بود  
از جهت عرض چهارم مدد و سبب آن خلطی یا ریجی بود که مدد عصب یا عضل باشد از جهت طول پنجم ضاعظ  
و سبب آن ماده ریجی بود که جای بر عضو نگ کند ششم منفسخ و سبب آن ماده ریجی بود که میان عضل و  
غشاء او حادث شود هفتم کسر و سبب آن ماده ریجی بود که میان عظم و غشاء او حاصل شود هشتم رنج  
و سبب آن ماده بود که مدد لحم و عضل باشد نهم ثاقب و سبب آن ماده غلیظ یا ریجی بود که میان طبقات  
اعضا واقع شود دهم سلی و سبب آن همین سبب ثاقب و فوق میان او و ثاقب آنست که ماده ثاقب  
نفوذی بود چنانچه محسوس شود که عضوی را سوراخ میکند و ماده سلی در آن موضع متبیس بود یا زده هم  
خدریست و سبب آن خلطی بار بود یا انسداد منافذ روح نفسانی دوازدهم ضربانی و سبب آن در  
یو دمار و عضوی حساس سیزدهم اعیاء و سبب آن یا تعجب بود از اعیانی تبیی گویند یا خلطی مدد بود از  
اعیانی مددی گویند یا خلطی لاذع و آنرا اعیانی قروحی گویند یا بسبب ریجی باشد آنرا اعیاء ریجی گویند چهاردهم  
لاذع و سبب آن خلط حار بود یا پانزدهم ثقیل و سبب آن ماده بود که در عضوی غیر حساس که از غشا  
متعلق است یا غشا گرد او زده بود بواسطه انجذاب غشا حساس تهیل کند یا بسبب ردم بود که  
در اعضا و حساس واقع شود و حس عضوی را باطل کند همچون سرطان نفوذ باشد و اسباب سکه شدن  
وجع قطع سبب سوخج بود بحکامات مستفرغات یا مخدرات و خواب هم از سکنات وجع بود و بحقیقت سکن  
وجع قطع سبب است و اسباب تنمده استلا از هر دو بیرون نیست یا امری خارجی بود مثل استعمال طبابت  
یا توفیر رطوبت فاضله و موانع تحلیل یا امری داخلی بود مثل ضعف یا غنمه یا دافعه باشد یا مسکه یا ضیق مجاری

۴  
توضیح  
در این باب  
که در این باب  
که در این باب

که انماش قوت و از اکرب و لنسب می شود خصوص که با گلاب بود فصل دوم  
در تعداد اسباب عوارض بدنی بدانکه اسباب حرارت حرکات نفسانی بود همچون فکر یا بدنی  
همچون ریاضت و حرکت و ملاقات مسخات از اغذیه و ادویه خواه بحسب دخل بود خواه بحسب خراج  
و تکالیف مسام و عنونت و ملاط و اسباب برودت حرکت و سکون و مفرطین بود و استعمال مبرورات  
داخلی و خارجی و نجاست و اخلاط و افراط و استعمال مسخات و افراط و تقلیل و تکثیر غذا و اسباب  
رطوبت استعمال مرطبات بود و کثرت اکل بی جودت هضم و سکون و نوم و اجتناب محملات و محففات  
و اسباب یبوست استعمال محملات مفرط و محففات بود و بحسب دخل و خراج و اسباب ملاست از دخل  
مثل تناول مرطبات و مولدات اخلاط و رطبه لزجه بود و از خارج مثل استعمال موم روغن و اطلیه مملسه  
و هو انرم و اسباب خشونت ملاقات محملات و محففات با فراط و قابضات خارجی و دخلی و اسباب  
استفراغ قوت و دفعه و ضعف ماسکه و در وقت ماده و توجه طبیعت بدان طرف بود و اسباب احتباس  
قوت ماسکه و ضعف دفعه و غلظ و لزجیت ماده بود و توجه طبیعت بطرف دیگر و اسباب فساد شکل  
تصور قوت مصوره یا در دایره است منی بود و در اصل خلقت یا در ارت القمیط یا سرعت حرکت فعل نه در وقت  
خویش یا ضربه یا سقوط مثل آن و اسباب سده حادث چیز غلیظ بود و مجاری از غلظ و فعل یا التجم  
منفذ یا انطباق مجری بواسطه ضایع غلیظ یا پیس مجری و اسباب اتساع مجری ضعف ماسکه باشد  
یا شدت حرکت دفعه یا ادویه فتمه یا مرخیه و اسباب زیادتی مقدار و عد و کثرت ماده و شدت  
قوت جاذبه باشد و اسباب نقصان مقدار و عد و در اول خلقت نقصان ماده یا ضعف مصوره بود  
و بعد از خلقت سبب از اسباب خارجی مثل قطع و تامل و اسباب فساد وضع به مقارنت عضوی بعضوی  
یا تشنج یا احتجام مولادی بود و بسبب عدت عضوی از عضوی تشنج یا استرخا یا افترقه باشد یا ولادی  
بود و اسباب تغیر اتصال از دخل ماده اکال یا محرق یا لنزع بود یا استلائی خلطی یا ریسک  
معد بود یا شدت دفعه یا مجری طبیعی یا حرکتی غلیظه یا انفجار و رمی بود و از خارج مثل قطع سیف  
و تشدید بر لسان و سه ختن یا تشنج بود و اسباب قرصه جراحتی بود و تشنج گردید و رمی که منفرج شود یا نبره

قد بران وزن  
ای بطرف است  
طبی و بطرف عقل  
لا سال  
یا چیزها است  
دفعه میشود در هنگام  
بجسیدن فعل بود  
در عین و معلوم  
شماره چون فعل را  
نفاذی و جنین  
باید باشد در این  
و از سبب این تشنج  
یا تشنج است  
عصبانی و می باشد  
بسیار که در خارج  
نور و سبب از تشنج  
نور و سبب از تشنج  
از سبب تشنج  
تشنج تشنج تشنج  
تشنج تشنج تشنج  
تشنج تشنج تشنج  
تشنج تشنج تشنج  
تشنج تشنج تشنج

که خارج بود از اعتدال و این سه المزاج سازج بود یا مادی جنس دوم امراض ترکیب است و آن  
چهار قسم است امراض خلقت و مقدار و عذر و وضع اما امراض خلقت چهارست اول مرض شکل و آنست  
که شکل عضو از مجری طبعی متغیر شود بحیثیتی که مضر باشد مثل اعوجاج ستقیم و استقامت متعوج دوم امراض  
مجاذی یا بآنکه فراخ شود مثل اساع عصه مجوز یا تنگ گردد مثل خناق که تنگ شدن منافذ نفست میهند  
اگر و مثل انسداد عرق کبد و غیره سوم امراض تجاویز یا بآنکه بزرگ شود همچو کلیس نشین یا کوچک گردد همچو  
صغیر معده یا حالی شود همچو خلل تجاویز قلب و فرج ملک و یا مثلی بنسد شود همچون صرع و سکه چهارم  
امراض مصلح است همچون ملاست معده خشونت قصبه ریه اما مرض مقدار بزیادتی عضو می خاص  
بود همچون غلظت لسان و داء الفیل و زیادتی نام بود همچون سمن مفرط یا نقصان خاص بود همچون ضعیف لسان  
یا عام بود همچو هنر ال منفط اما مرض عدد بزیادتی عدد طبعی بود همچون اصبع زائده یا غیر طبعی همچون سلع  
یا نقصان بود همچون قطع اصبع یا نقصان در اول خلقت اما مرض وضع همچون زوال عضوی بود از  
موضع خود بخلع و غیر خلع جنس سوم از امراض مفرد و تفرق اتصال است و اسم این مرض حسب وضع  
مختلف بود اگر تفرق اتصال در جلد باشد خدش و سحج گویند و اگر در لحم باشد جراحت گویند اگر تشقا  
و تنقیح شده باشد قره گویند اگر در حضم واقع شده باشد کسر گویند اگر بر عرض بود صرع گویند و کسر  
اگر بطول بود و تفرق در غضروف اگر بر عرض فسخ گویند اگر بطول بود نفث و در عصب شق و شخ گویند  
و در عروق تجزئ و خونند اما مرض مرکب آنست که از اجتماع امراض حادث شود همچون سل که از حیث  
و قره بر مرکب است و تسمیه بعضی امراض یا بحسب مشابهت بود همچون داء الفیل و داء الثعلب یا بحسب  
محل همچون ذات الجنب و ذات الصدر یا بحسب عرض همچون سراع و بد آنکه مرض اصلی باشد و بشرکت  
باشد آنچه اولاً حادث شود اصلی بود و آنچه بکون اول ساکن گردد بشرکت بود و این که بشکست  
یا بواسطه مجاورت باشد یا بواسطه آنکه از عضوی مأوف طریق بد و بود یا آنکه میان در عضو خادوم و  
مجدوم بود چون عصب دماغ یا مبداء الفعل او بود چون حجاب و ریه یا مخاوی عضو مأوف بود چون  
دماغ معده را یا منصوب مواد عضو بود چون بطن قلب را و پس گویند دماغ را و ریه کبد را و بآنکه

۴  
چهارم از امراض خلقت  
۵  
امراض خلقت  
۶  
امراض خلقت  
۷  
امراض خلقت  
۸  
امراض خلقت  
۹  
امراض خلقت  
۱۰  
امراض خلقت  
۱۱  
امراض خلقت  
۱۲  
امراض خلقت  
۱۳  
امراض خلقت  
۱۴  
امراض خلقت  
۱۵  
امراض خلقت  
۱۶  
امراض خلقت  
۱۷  
امراض خلقت  
۱۸  
امراض خلقت  
۱۹  
امراض خلقت  
۲۰  
امراض خلقت  
۲۱  
امراض خلقت  
۲۲  
امراض خلقت  
۲۳  
امراض خلقت  
۲۴  
امراض خلقت  
۲۵  
امراض خلقت  
۲۶  
امراض خلقت  
۲۷  
امراض خلقت  
۲۸  
امراض خلقت  
۲۹  
امراض خلقت  
۳۰  
امراض خلقت  
۳۱  
امراض خلقت  
۳۲  
امراض خلقت  
۳۳  
امراض خلقت  
۳۴  
امراض خلقت  
۳۵  
امراض خلقت  
۳۶  
امراض خلقت  
۳۷  
امراض خلقت  
۳۸  
امراض خلقت  
۳۹  
امراض خلقت  
۴۰  
امراض خلقت  
۴۱  
امراض خلقت  
۴۲  
امراض خلقت  
۴۳  
امراض خلقت  
۴۴  
امراض خلقت  
۴۵  
امراض خلقت  
۴۶  
امراض خلقت  
۴۷  
امراض خلقت  
۴۸  
امراض خلقت  
۴۹  
امراض خلقت  
۵۰  
امراض خلقت  
۵۱  
امراض خلقت  
۵۲  
امراض خلقت  
۵۳  
امراض خلقت  
۵۴  
امراض خلقت  
۵۵  
امراض خلقت  
۵۶  
امراض خلقت  
۵۷  
امراض خلقت  
۵۸  
امراض خلقت  
۵۹  
امراض خلقت  
۶۰  
امراض خلقت  
۶۱  
امراض خلقت  
۶۲  
امراض خلقت  
۶۳  
امراض خلقت  
۶۴  
امراض خلقت  
۶۵  
امراض خلقت  
۶۶  
امراض خلقت  
۶۷  
امراض خلقت  
۶۸  
امراض خلقت  
۶۹  
امراض خلقت  
۷۰  
امراض خلقت  
۷۱  
امراض خلقت  
۷۲  
امراض خلقت  
۷۳  
امراض خلقت  
۷۴  
امراض خلقت  
۷۵  
امراض خلقت  
۷۶  
امراض خلقت  
۷۷  
امراض خلقت  
۷۸  
امراض خلقت  
۷۹  
امراض خلقت  
۸۰  
امراض خلقت  
۸۱  
امراض خلقت  
۸۲  
امراض خلقت  
۸۳  
امراض خلقت  
۸۴  
امراض خلقت  
۸۵  
امراض خلقت  
۸۶  
امراض خلقت  
۸۷  
امراض خلقت  
۸۸  
امراض خلقت  
۸۹  
امراض خلقت  
۹۰  
امراض خلقت  
۹۱  
امراض خلقت  
۹۲  
امراض خلقت  
۹۳  
امراض خلقت  
۹۴  
امراض خلقت  
۹۵  
امراض خلقت  
۹۶  
امراض خلقت  
۹۷  
امراض خلقت  
۹۸  
امراض خلقت  
۹۹  
امراض خلقت  
۱۰۰  
امراض خلقت





اوقات و از منته در مرضی که بسلاست منتهی شود چهارست ابتدا و از آنجا و انقطاع ابتدا و مرض را  
 زمان باشد آگوشید و از آنکه در زمان بود زمان ترزاید و چون واقف باشد که زمان باشد و نه کم زمان  
 انتها گویند و چون نقصان یابد زمان انقطاع باب دوم در علامات و دلایل مستقیمه  
 در هشت فصل مقدمه بدانکه علامت است که بدانست لال کنند باحوال بدن که از عضو می رسد در  
 میشود و این علامات و امارات یا دلالت بر نفس مرض کنند همچون سرعت و اختلاط نفس که دلالت  
 بر حمی کند یا دلالت بر خلل مرض کنند همچون تب منتهی که دلیل درم حجاب بود یا دلالت بر سبب مرض  
 کنند همچون علامت استعلامت لازم مرس بود و چون تب حار ضعیف انفس و مضعف اس در بر سبب  
 یا دلیل امراض ظاهری بود چون لون و لمس یا دلیل امراض باطنی بود و این نوع مشکل تر بود و متوجه  
 بر معرفت تشریح است. پس لال در آن بچند چیز کنند اول افعال اگر بر مجری طبیعی بود و دلیل آفتی بود  
 رسید افعال که قوی است و آفت قوی دلیل آفتی آن عضو بود که منتهی است چنانچه دلالت افعال  
 ارادی و حسنی بر حال و دلالت فیض بر احوال قلب دلالت بول بر کبد و براز بر معده و اسهال و  
 موضع مرض چنانچه وجع در طرف امین که دلیل درم کبد بود و طرف اسیر که دلیل بر معده محال بود و سوم شکل  
 مرض همچون دلالت درم بالای شکل بر آنکه درم بر کبد است چنانکه استفرغ همچون بول و براز که در جا  
 خود می پرده آید چون استلال با انواع در هشت فصل یاد کرده میشود ان شاء الله تعالی فصل اول  
 در علامات مزاج بدانکه علامات و امارات مزاج ده است اول لمس است اعتدال آن  
 دلیل معتدل مزاج بود و دلیل آن کیفیت از کیفیات اربعه دلیل آن کیفیت باشد دوم سمن است  
 سمن کجی دلالت حرارت و رطوبت بود و سمن شحمی دلیل برودت و رطوبت هزارا از لحم دلیل برودت  
 و سمن است و از شحم دلیل حرارت و سمن سوم لون است بیاض لون دلیل برودت بود و حرمت  
 دلیل حرارت و صفرا و کبودت دلیل سودا چهارم سمنی است کثرت سودا وجودت  
 آن دلیل بر حرارت مزاج کند و شفت و حرمت بر اعتدال و صفوبت و بیاض بر برودت پنجم سمنیت  
 اعضاست سمن عروق و سینه و غده تمامی خلقت دلیل بر حرارت بود و ضد آن دلیل برودت

[illegible]



و م مختلف و او در مقابل ستوے بود و این مختلف بر دو قسم منتظم و غیر منتظم  
 متلف منتظم آنست که اختلاف او را نظامی باشد یعنی در چند دور که کند بران یک اختلاف باشد  
 متلف غیر منتظم آنست که اختلاف او را هیچ نظامی نباشد بلکه در هر دور او اختلافی ظاهر شود  
 سیم ما خودست از حال وزن آن جید الوزن باشد یا روی الوزن باشد جید الوزن آنست که  
 بجز آنی جمعی بود یعنی وزن آن نبض مناسب مزاج سن صاحب نبض بود و بی الوزن سه قسم است اول  
 غیر الوزن و آن نبضی باشد که از وزنی که لایق سن صاحب نبض بود تجاوز کرده باشد چنانکه وزن  
 نبض صبی مثلاً همچون وزن در نبض شباب بود و دوم مباین الوزن و آن نبضی بود که از وزنی که لایق  
 سن صاحب او بود قاصر باشد چنانکه وزن نبض شباب مثلاً همچو نبض وزن صبی باشد سوم خارج الوزن  
 آن نبضی بود که وزن او مشابه هیچ وزنی از اوزان نباشد و باید دانست که در حرکات نبض بطبیعه  
 و استبقاری موجود است زیرا که همچنانکه تالیف لغات با و و اریقاع و تقدیر از منته که میان فقرات متخلل  
 یکدو تمام میشود نسبت از منته نبض نیز در سرعت و تواتر نسبتی ایقاعیست اگر این نسبت متفق بود  
 چنانکه در از منته آن هیچ اختلافی نباشد آنرا منتظم گویند و الا غیر منتظم و از انواع نبض که او را  
 سه نهاده اند مشهوره اول غزالی است و آن نبضی بود که مختلف بود در سرعت و بطور چنانچه اول  
 بطی باشد پس ثانی سرعت ناکلی بود و تند ریج هر سه با سرعتی تر بود نسبت بحرکت غزال و دوم موبجی  
 آن نبضی باشد مختلف در عظم و صغر و شوق و عرض و امتلاء بطریق موج آب محسوس شود سوم  
 روئے و آن نبضی بود همچو موبجی اما در اعراض و امتلاء نباشد و ضعیف تر بود چهارم نلی بود و او  
 ضعیف تر از روئے بود پنجم فشاری و آن نبضی بود که مختلف باشد در عظم و صغر و صلابت و لین  
 و شوق و انخفاض چنانکه بعضی از اجزاء او شایق بود و بعضی متخفص ششم ذنب الفار و او آنست  
 که نبض متحرک شود بتدریج ضعیف و صغیر میشود باز درجه اول خود کند و بدین و تیر ضعیف شود  
 هفتم سبلی و او همچو ذنب الفار است الا آنکه خود درجه اول بتدریج بود چنانکه بتدریج ضعیف شود  
 و ذنب الفار دهنه خود کند ششم ذوالفتره و او آنست که در زبانی که توقع سکون باشد متحرک گردد

۱  
 ۲  
 ۳  
 ۴  
 ۵  
 ۶  
 ۷  
 ۸  
 ۹  
 ۱۰  
 ۱۱  
 ۱۲  
 ۱۳  
 ۱۴  
 ۱۵  
 ۱۶  
 ۱۷  
 ۱۸  
 ۱۹  
 ۲۰  
 ۲۱  
 ۲۲  
 ۲۳  
 ۲۴  
 ۲۵  
 ۲۶  
 ۲۷  
 ۲۸  
 ۲۹  
 ۳۰  
 ۳۱  
 ۳۲  
 ۳۳  
 ۳۴  
 ۳۵  
 ۳۶  
 ۳۷  
 ۳۸  
 ۳۹  
 ۴۰  
 ۴۱  
 ۴۲  
 ۴۳  
 ۴۴  
 ۴۵  
 ۴۶  
 ۴۷  
 ۴۸  
 ۴۹  
 ۵۰  
 ۵۱  
 ۵۲  
 ۵۳  
 ۵۴  
 ۵۵  
 ۵۶  
 ۵۷  
 ۵۸  
 ۵۹  
 ۶۰  
 ۶۱  
 ۶۲  
 ۶۳  
 ۶۴  
 ۶۵  
 ۶۶  
 ۶۷  
 ۶۸  
 ۶۹  
 ۷۰  
 ۷۱  
 ۷۲  
 ۷۳  
 ۷۴  
 ۷۵  
 ۷۶  
 ۷۷  
 ۷۸  
 ۷۹  
 ۸۰  
 ۸۱  
 ۸۲  
 ۸۳  
 ۸۴  
 ۸۵  
 ۸۶  
 ۸۷  
 ۸۸  
 ۸۹  
 ۹۰  
 ۹۱  
 ۹۲  
 ۹۳  
 ۹۴  
 ۹۵  
 ۹۶  
 ۹۷  
 ۹۸  
 ۹۹  
 ۱۰۰





نهم واقع در وسط او آنست که زمانی توقع حرکت باشد سکون گردد و نهم تنش و او آنست که حرکت او  
 همچون عشته بود یا زدهم ملئوی او آنست که همچو سیمانی پیچیده محسوس شود و او از دهم مطرقی که در اکثر  
 نبض نرگیند و او آنست که دو قرح کند چنانچه حرکت القباضی او محسوس نشود و شبیه بجرکت مطبقه  
 سیزدهم مرقد او آنست که حرکت او همچو حرکت رعد محسوس شود و این مجموع دلالت بر سوراخانی مضی  
 کند **فصل چهارم در نبض انسان و اجناس و فصول و اعراض اما نبض باعتبار جناس**  
 نبض مذکور عظیم و اقوی بود و از نبض انان اما نبض حیوانی عظیم و سریع و متواتر بود اما اعتبار انسان  
 نبض صبیان بلین مائل بود و نبض شبان مائل بطبعم دقوت و وزن لائق بهر دو آنست  
 که در صبیان زمان القباض از انبساط مساوی باشد و در شبان زمان القباض از انبساط اندکی  
 زائد بود و نبض کول بصغر و بطول مائل بود و وزن لائق بایشان آنست که زمان القباض از انبساط  
 کمتر بود باندکی و نبض شالنج صغیر و بطی و متفاوت بود و وزن لائق بدیشان آنست که زمان انبساط  
 بیشتر از زمان القباض بود اما باعتبار فصول نبض در ربع معتدل بود و در ضعیف سریع و متواتر و در  
 مختلف وضعی و در شتاء بطی و متفاوت و نبض باعتبار بلدان مناسب فصول بود اما باعتبار احوال و احوال  
 در ابتدا خواب نبض به غیر متفاوت بود و در بیداری اگر بطبع خود بیدار شود سریع و عظیم بود و اگر خفا  
 بسی فاری بیدار شود و نبض سریع و متواتر مختلف بود و باشد که مر قش بود اما باعتبار ریاضت اگر  
 بجهت تعب و زحمات نبض قوی و عظیم سریع و متواتر بود و اگر سبب تعب رسد نبض در عظم و قوت ناقص شود  
 و در سرعت و تواتر زائد اگر با فراط بود و نبض دودی و غلی شود اما باعتبار استقام اگر آب گرم بود با اعتدال  
 باشد و بی تحلیل رسد نبض سریع و قوی گردد و اگر تحلیل رسد صغیر و متفاوت و اگر تحلیل با فراط بود  
 سریع و متواتر باشد و استقام و شلاب نبض را در قوت زایل کند و در سرعت و تواتر ناقص و اگر با فراط  
 بود ضعیف و بطی و صغیر و متفاوت بود اما باعتبار عوارض انسانی در حالت غضب نبض عظیم و سریع  
 و متواتر شود و در خوت و خجالت عظیم بطی و متفاوت بود و در غم صغیر و بطی و ضعیف و متفاوت  
 بود و در فرغ و قش غیر منتظم بود اما نبض در اوجاع در ابتدای وجع عظیم و سریع باشد و اگر متدانی شود

این نبض را که در اول  
 احوال بدن که نبض  
 از قوت بدن قوی و عظیم و  
 در شتاء و متفاوت بود و در  
 عظم و قوت ناقص بود  
 و در سرعت و تواتر زائد  
 و در خوت و خجالت عظیم  
 و در غم صغیر و بطی و  
 ضعیف و متفاوت بود و در  
 فرغ و قش غیر منتظم بود

خبر قسم سوب است و سوب جوهری باشد که از مائیه غلیظ تر بود و از متمیز شود خواه  
استرسب شود خواه معلق باشد و استدلال بدو از چند وجه کنند اول جوهر او آن یا طبعی بود  
یا غیر طبعی اما طبعی سفید باشد یا زرد متصل الاجزا و تغلل و سبب تن و راسب بود و چون تحریک  
منحنیه در دو منبسط شود و متفرق گردد و زرد راسب نشود و آن است که بر هضم طبعی و نضج تمام اما  
غیر طبعی یا زرد قسم است و بهر یکی راهی هست اول خراطی و آن همچو صفاح بود که بار باشد یا منفا  
باشد اما کبار آنچه سرخ بود از قروح کلیه باشد و اگر با تب بود دلیل خراشیده شدن اعضا اول  
بود و اگر کم بود یا شبیه انگلیس مایه بود و آنچه سفید باشد دلیل قروح و جرب مثانه بود و اما  
اگر سفید بود نخالی گویند دلیل جرب مثانه بود یا زبان آغما اگر سرخ بود کرسنی گویند از کبد  
یا از کلیه آید یا دم محترق بود دوم دشیمی و سولقی نیز گویند و از نخالی خرد تر بود اگر سفید باشد  
دلیل زبان یا جرب مثانه بود و اگر سرخ یا سیاه باشد دلیل استراق خون بود سوم کمی و آن شبیه  
بجوهر گوشت باشد و سبب آن سبب گرگی بود چهارم دمی او همچون چربی باشد دلالت کند  
بر ذویان تخم یا سمن نخست می و آن دلیل انفجار و رمی یا قرصه بود ششم مخاطی و آن دلیل از خلط  
خامی بود هفتم شعری و آن همچو تارهای سومی باشد و آن از اخلاط خام و انعقاد رطوبت و در  
غریبه باشد هشتم نقطه یا سیمه و آن از ضعف معده است یا اسعایا از تناول لبنیات نهم  
لحمی و آن دلیل حصات و میل بود اگر سرخ بود در کلیه و اگر سفید یا زرد باشد در مثانه دهم رمادی  
او همچو خاکستر نماید و دلالت بر احتراق بلغم کند یا مده که بطول لبث منفعت شده باشد اگر با مائیه  
ممتزج باشد دلیل ضعف کبد باشد یا زرد هم علقی شبیه خون بسته باشد اگر با مائیه ممتزج باشد  
دلیل ضعف کبد و الا قروح مجاری بود دوم استدلال در مکان سوب و آن سه قسم است اول  
غمام و او آنست که طافی بود و بر سر آمده باشد دلالت کند بر قلت نضج و کثرت ریح دوم معلق  
و او آنست که در وسط باشد و دلیل توسط حال نضج باشد سوم راسب اگر طبعی بود نیک باشد  
و اگر غیر طبعی بود بد باشد زیرا که دلالت بر استحکام منبسط کند سوم استدلال از وضع سوب بود چهارم



ز رنگ آن زائد باشد از آنچه معتاد است از عفونت اخلاط یا ذوبان اعضا بود و باقی همجو  
 رت بسیار در دل بول بود و هضم آید لال از زرد آن و زرد دلالت بر غلیان یا کثرت ریا کینه و راز  
 شیعی آنست که مشابه الاجزا بود و معتدل باشد در وقت و غلظت و از قراقر خالی بود و مستقیم  
 را میخیزد و سهل الخروج بود و غیر لافغ فصل هفتم در بحران بد آنکه بحران عبارتست  
 از تغیر عظیم که دفعه واقع شود از مقاومت طبیعت با مرض و تشبیه کرده اند طبیعت را سلطان  
 مرض را دشمن باغی و بدن را مملکت در روز بحران را بروز قتال پس اگر درین روز سلطان طبیعت  
 است دشمن را که مرض است بشکند و بر و غالب آید و از مملکت براند آنرا بحران تمام جید گویند و  
 ین بحران موجب صحت بود و زودی و اگر سلطان غالب شود و بکشد نه چنانکه دشمن را بکشد و در کس  
 بلکه محتاج باشد بقاومت دیگر آنرا بحران ناقص جید گویند. دلیل تحول مرض باشد و اگر دشمن غالب بود  
 نمود باشد. سلطان را بشکند و مملکت بدست فرود گیرد آنرا بحران تمام ردی گویند بغایت بد باشد و اگر  
 دشمن غالب شود اما محتاج باشد که یکبار دیگر بقاومت کند تا مملکت را تمام سخر گرداند آنرا بحران  
 ناقص ردی گویند و بد آنکه انتهای مرض یا بحران باشد یا تجلیل ماده بدیج بی وقوع بحران یا انتقال  
 ماده از عضو به عضو و این را بحران انتقالی گویند پس اگر ماده از عضو به عضو نخیزد مملکت متعلق  
 یا اگر از عضو به عضو نقل کند ردی گویند و بحران محمود آنست که بعد از نفع تمام در روز با حوری  
 واقع نشود و بحران بدفع ماده باشد نه با انتقال و در عقب آن خفت و راحت واقع شود بحران محمود  
 بعکس این باشد و همچنانکه در روز جنگ و مصاف از طرفین تبیه سباب جدال مشغول میباشند و  
 امور را که مثل سیاح و عجاج و خوف و تحیر می باشد در روز بحران نیز امور را که مثل اضطراب و سوء حال  
 مرعیض واقع شود و بحران که بدفع ماده باشد یعنی یا سهال یا رعات یا در ریا عرق دفع ماده کهن  
 و هر یکی را از این علامتی است که دلالت کند بر آنکه طبیعت با که ام جهت دفع ماده کند اما علامات قه  
 ضیق انقباض و غشیان و تلخی دهن و خست لاج لب و وجع سده و ثقل آن و تاریکی چشم بود و علامات  
 اسهال ثقل بدن و قراقر و در پیشرفت و عدم علامات قی بود و علامات رعات صم و طنین گوش

۴۵  
 در بحران بد آنکه طبیعت  
 برانی است باستانی  
 این علامت نورست و دلیل  
 غلبه و در علاج بد آنکه  
 است اگر تشبیه طبیعت  
 با مملکت و در آن سبب بحران  
 یا از تغیر عظیم ظاهر شدن بحران  
 بجز با بدتر ۱۲  
 آواز کردن ۱۲  
 با نفع عین سده و دفع عین عجم  
 الف و حیم و عجم و عجم و عجم  
 کندی و عجم و عجم و عجم



رسوب محمود دلیل نیک بود و رسوب مذموم بعکس این بود و شست و پراگندگی آن از ضعف هضم  
و کثرت ریاخ بود چهارم استدلال از هیت شدت مخالطت و مازجت آن ببول دلالت بر آن  
کند که از کبد و حوالی آن باشد و اگر متمیز بود و متمیز نباشد دلالت کند از مثانه و ماکلی اوست  
نخشم استدلال از زمان رسوب اگر عت ظهور رسوب باشد دلیل نهم نیک باشد و اگر دیر بود بعکس این  
باشد و بیاید دانست که بول زنان سفید و غلیظ تر بود از بول مردان و بول زنان آبستن صافی بود  
و در وسط آن چیزه‌های پیچیده شفقش ظاهر بود و بول ایشان در ابتدای حمل مائل بر قوت بود و در انتها  
مائل بر محتر و بول نساء مائل بسودا باشد و بول صبیان سفید غلیظ و بول مشبان مائل بناری و  
و معتدل القوام بود و بول کبوتر بیاض مائل بود و بول مشایخ سفید و رقیق باشد **فصل ششم**  
در بر از استدلال بدان از چند وجه کنند اول از کمیت آن اگر زائد بود از فضا طعام دلیل کثرت  
اخلاط یا ذوبان اعضا بود اگر کمتر از آن باشد سبب ضعف دافعه بود یا احتباس که در معا قویون  
یا امور حادث شده باشد دوم از قوام آن اگر رقیق بود و لزج دلالت بر اخلاط لزجه کند و در  
تب حار دلیل ذوبان باشد و اگر رقیق غیر لزج باشد دلالت بر سده یا ضعف مجاری یا شوخیم  
یا تناول مرطبات کند اما غلیظ اگر بارطوبت یا سیحه باشد از غلغل و حرارت یا میس اغذیه یا طول  
کث بود و اگر بر طبع مائل باشد دلیل بر کثرت رطوبات و قلت مرار بود سوم استدلال از لون  
بکیر لوان بر از طبعی آنست که ناری بود و شدت آن دلالت بر غلبه صفر کننده نقصان او دلیل ضعف هضم  
باشد و یا ناری آن دلیل غلبه بلغم و سده مجاری مراره باشد و سیم یرقان بود و اگر کوسه یرق  
از آن مایه دلیل انفجار قرح بود و خضرت آن از مرار زنجاری یا کراتی باشد و باقی دیگر لوان بر از  
همچو لوان بول بود چهارم استدلال از هیات آن هیت طبعی او آنست که جللی بود پس  
اگر غلیظ بود همچو زل کا و دلیل کثرت مویج بود و نخشم استدلال از مدت آن اگر بیش از وقت  
نما کند و در خروج سریع باشد دلیل کثرت صفر بود یا ضعف ماسکه اگر تاخیر کند و بطی  
باشد از ضعف یا شمه یا دافعه یا برود معای تناول قابض بود و ششم استدلال از رطوبت

کفایه منقوری  
بر از استدلال  
در بر از این از  
دلیل کثرت یا غلیظ  
کفایه منقوری

علامات رویه خلاف این بود و چشم درگرفتارند و کشاده ماندن دمان تنفس سیاهی و حدیث سینه  
رسد شدن گوش و تیره شدن چشم و داماد و نظریک جای داشتن و بسیار انگشت در مین کردن  
چسبیده شدن لب به پشت باز افتادن در روی از مردم گردانیدن و دست در جامه و دیوار مالیدن  
چنانکه گاهی چیزی طلبد و سکوت بگفتار و بسیار گفتن و کم گویی و اضطراب در غیر روزهای بحران و  
نقطه جریستن و نشستن و از مرگ ترسیدن و یرقان پیش از هضم در عاف مفراطی ظهور یافت و عطسه  
راول مرض همه علامات بد بود و در حمیات حاده بر هم سودن دندان و برودت اطراف با حرارت  
پ و سبات و ضعف نبض و وجع احشا و حدوث رسته و سوز زبان و بشور عدسی سیاه یا بنفشه و عرق سیاه  
مدک و بول سفید و سیاه مجموع علامات بدست و نتن و بیته و حدوث خنق و رخیر ایام بحران و طلب  
بای تاریک و سواد و حضرت و تیرگی لون و ندیان گفتن با سکون و وقار و سیاه و تیره شدن نخن  
شیده شدن پوست پشانی و سرد شدن بینی و گوش و بول رقیق و اجین در سارم و احتیاط عقل  
برودت ظاهر با حرقت باطن و کشاده ماندن چشم مجموع دلیل مرگ بود و بسیار بود که نزد یکم گنج سار کن  
نمود بخت بی سبب ظاهر و آن جهت باشد که طبیعت از حمیات نومید گردد و ترک تصرف کند و آن نیز  
دلیل مرگ باشد و علامات گسار کن شدن تب بود بی و قوح بحران و ضعف و عدم نهشته و غشیان  
جس نفس و فساد هضم و خواب بسیار و تهیج روی و پشت چشم و صنج بول و علامات طول مرض استمرار  
عراض و کثرت اختلاج و احتلام در اول مرض بود و الله اعلم خاتمه فی الانذار بالحوادث و الاقبال  
سن علة الی اخری اما انذار بحوادث چنان باشد کسی را که تغییری حادث شود و در عادات طبیعی مثل  
شویت طعام و جماع و برار و بول و عرق و در عادات غیر طبیعی مثل قی و عرق و سیلان دم و بواسیر  
و طمث مندر برض باشد و خفقان دائم مندر باشد بمرگ مفاجات و کابوس و دوار و بر صرع  
سکته و اختلاج بسیار تشنج و حذر شدن اعضا بفاج و اختلاج و جلقوت و ثقل و کلال بدن  
با کثرت عرق بکته و فاج و حرمت روی و چشم و سیلان دم و نفرت از روشنی مندر باشد  
بشام و غم و حزن بی سبب و کثرت فکر و بد مندر بود و بالینو لیا و سرخی روی با کمبود

۱۰۰  
در بیان سبب و علل این امر  
و در بیان سبب و علل این امر  
و در بیان سبب و علل این امر



و لیکن تا چهل روز شیر مادر نرسند بلکه کسی دیگر شیر دهد تا چهل روز بگذرند و اگر خواستند که دایه بگیرند  
 اختیار مرقعه کنند که خوش شکل و نیکو خلق که بقوت بود و سال او میان بست و پنج و سی و پنج بود  
 و معتدل مزاج و بزرگ پستان بسیار شیر بود و شیر او معتدل اقوام باشد و شیر کم تر از  
 و خست چنانکه گفته شد چهل روز از وضع حمل او گذشته باشد و غذا با می معتدل و لطیف تناول کنند  
 و در بامداد پستان را اندکی بدوش پس در دهن طفل نهند و از حرکت مفروط و ریاضت اجتناب کنند  
 و با وجاعت نکنند و اگر شیر غلیظ بود و ملطفات تناول کنند مثل سکنجبین ساده یا بزوری و صغیر  
 و ناخواه و ریاضت معتدل سفید بود و اگر شیر رقیق بود از غذای غلیظ مثل برسیه و شیرین تناول کنند  
 و اگر شیر یار بود چنانچه مودے بفساد شود تقلیل غذا کنند و تضمید پستان بزیره و عدس و کمر که  
 نمایند و اگر ارم سے خارجی شود شیر طفل نرسند تا اثر آن عارض زائل شود مدت رضاع  
 ۱۰ سال است چون نزدیک غیاث باشد آب بدیند و بت ریح مقدار بطعام گردانند و شیر و برنج و  
 نان شیر و غسل آغشته میدهند و چون اثر بر آمدن ثنایا و غا هر شود روغن بابونه و غسل کنند  
 او بمالند و پیغمبر و مغز خرگوش در گردن و بن دندان او بمالند و اگر انگشت بسیار خایه دهن  
 او را بعل و نکاس بشویند و قطع پنج مہاک بدست او دهند و در وقت سخن گفتن بن زبان او را  
 می مالند و در امراض که او را عارض شود معالجه طفل و مرقعه هر دو باید کرد و مرقعه که طفل  
 بسیار عارض می شود ذکر میکند اما در استطلاق شکم او را کمجون و انیسون و ورق گل و سرکه  
 گرم کرده و طلا کنند چنانچه از ان ستادے نشود و زردہ تخم مرغ نیمبرشت بدیند و بست و  
 مفید است و اگر ستمادی شود دانگے پیر مایه بزرغانه باب سرد بدیند و در احتباس ثنایا  
 از غسل و پودینه و سرگین موش استعمال کنند و روغن زیت در شکم بمالند و در تنفیس  
 بن گوش و روغن زیت چرب کنند و آب گرم بدیند تا بیا شام و در زکام بر طفل را  
 گرم داند و اندک غسل بدیند و سعی کنند که تا قی کنند یا آنکه انگست یا پر مخ چرب کرده  
 بکلو او نهد و بر نرسد چنانچه از تپه با و نرسد و در سعال صمغ عربی و کتیرا یا روغن بنفشه

۹  
 روزنامه شیر  
 است  
 ۱۰  
 بزرگواران  
 ۱۲۷۴



و غصب و اخلاق بد و غم و بختیاری نگذارند چون وقت دیدن و بازی کردن پدید آید را کنند تا بعبث مشغول شوند  
 به آن ریاضت ایشانست و چون شش ساله شود و بدب چارند و در آسایش دادن بتدریج کمی کنند  
 بر ریاضت می افزایند بحدیکه از کار شغل نیز ملول شود و خیر الامور رعایت کنند تا با اخلاق حمیه بسپرده  
 و فصل دوم در تدبیر فصول و فصل بر مع مواد یک در زمستان بسته باشد در حرکت آید و منبسط  
 رود و نه سیر آنست که آنرا کم کنند به تقلیل قلمطیف غذا و استفرغ آن بقی یا فصد یا اسهال کنند  
 عسب ذات و غلبه خلط و از محففات و مسخحات شدید و کثرت حرکات و استجمام و از کثرت کل شرب  
 ملاوی و شراب بهتر از باید کرد و از شراب مثل شراب حماض و لیمو و صندل و ریاس کنجین قهقار کنند و از  
 غذای زرشک و سماق و انار و مثال آن مناسب باشد و فصل تابستان با سایش و فاهیت مشغول  
 باید بود و در مهب شمال قریب باب روان که از بخار و دغان دور باشد مسکن سازند و از حرکات عنیفه  
 خواب و زو کثرت مجامعت و کل شرب شراب صبر و مسخحات قناب نمایند و بجای کفایت گرم نباشند و نه  
 از اغذیه و شراب و فواکه آنچه مبرد و مطلب باشد خورند و از جامه های کتان پوشند و استفرغ بقی کنند و فصل  
 شریف از سرما باد و از اگر ماه میانه روز خود را نگاهدارند و از خواب و زو مجامعت و کثرت کل شرب شراب و  
 کل فواکه و استجمام آب سرد و قناب باید کرد و اگر بدن متلی باشد در ابتدای خریف استفرغ بقی نماید کرد و در  
 وسط آن استفرغ به سهل و فصل زمستان خود را پوشیده باید داشت و حرکات ریاضت کثرت نمید و بجم  
 شراب درین فصل سفید بود و قی و استجمام و استعمال سخحات باید کرد و اگر جامه سوسینه و شیمینه باید پوشید و از جامه  
 نغوز باشد سخحات هوا از مجرای طبیعی بگردند و سیر آنست که تقلیل غذا و طوبت کنند به تقلیل غذا و استعمال  
 محففات و صلاح هوا مسکن کنند بر این طریق سیب ترنج و بشمو مات مثل صندل و کافور و عنبر و مشک و خورا  
 مثل خود و عنبر و قسط و سندروس و قزفل و لادن و شمشاد و از خرد ایل و پوست انار و لوبه و آنبوس و عنبر  
 و باید که خانه را بجرکه و گلاب سرکه با گنوزه جوشانیده مرشوش دارند و گوشت و غذا و شراب بتر خورند و از قی  
 و فصد و جامعت و ریاضت و استجمام و استراحت نمایند و در موضع کثیف و فاسد کشند و قطعاً توهم خود را نه بکنند  
 از شراب شراب حماض و لیمو و ریاس صندل تناول کنند و اغذیه قهقار بمحوضات کنند و آب سرد بسیار

باین شرح  
 فصل سوم  
 در تدبیر  
 در فصل  
 در فصل











مکمل را صرف باید خورد و در زمستان و بلاد بارده بیشتر تحمل باشد و در تابستان و بلاد حاره بعکس و در بهار  
صرف و اندک باید خورد و در خریف گفته مخروج و شراب آنگاه خورند که غذا همضم شده باشد و بعد از غذا  
روی الکیوس نخورند و غذای که مناسب آنست زرشک و ساق انار و آب گوشت شمال آن بحسب مزاج  
و در میان غذا و عتب آن پیش از شروع در همضم نباید خورد و اگر برای اعانت همضم بر آن متباد باشد اندکی شایه خورد  
و اما دم که سرور و نشاط در تریزاید باشد و دهن سلیم عقل کمال خود باشد از کثرت شراب غنی نبود و حد ارتفاع او  
این بود که بگذرد اندک طالع نشو و چون غلبه کند و غشیان پیدا شود و داغ و بد ثقل گردد و دهن مشوش شود و  
حرکت سست گردد و بیاید کردن ترک شراب بخوابش غفل شدن بر سر شراب اندکی بناید و شراب بکاسهای کوچک  
مناسب بود و پیای نخورند و بیکدفعه خوردن مضر باشد مگر کسی که بدان مقدار بود و کسی خواهد که شراب بارتا و کند  
او را غذا اندک باید خورد و در غذا او بایک چیز از مدرات باشد و از چیزهای شیرین حذر از باید کرد و غنی اید که نمود  
سست شود و در عفران و جوز بوا و خمشور شراب کنند اما تنقل در شراب حکما از آن منع کرده اند لیکن اگر بدان مقدار و احتیاج  
باشد محوری مزاج را سبب و به و امرو و انار و زعفران و حماض و ربوبات حامضه و قرص لیمو و کنگبین از بقول کاهو خیار  
و کاسنی مناسب و در اگر مزاج در نهایت حرارت بود و قرص کافور خست داده اند و سرد مزاج را تنقل بگوشت مصلی و غوی  
و زعفران گلقد و فندق و پسته و جوز مناسب و در طبعی مزاج را نخود رشته و فندق و پسته و بادام بریان کرده  
نمک شور ساخته و یا بس مزاج را بغوا که در طبابت تغفل نمیکردن و در میان شراب غذا بناید خورد و شراب در مجلس  
فراخ و روشن و در بستانها و در کنار جویها خورند با صدقا و احبا و کسانی که از ایشان تفری نباشد بنشینند و آب  
صحبت آنست که ترمین بدن کنند با آنکه اندام را از وضع پاک کنند و جامه های لطیف پاک بپوشند و ناخن بچینند  
و اصلاح ریش کنند و بوی خوش بکار دارند و در مجلس حمیری که موجب تفر باشد مثل قی و لغت و مینی پاک کردن و حذر از  
نمایند و اگر غشیان شود از مجلس در نشوند و چون قی کنند بگلستان و دوت نمایند و کلمات لطیف حکایت این  
کنند و از حکایتی سخنی که موجب غم و حزن باشد احتراز کنند و اگر مجلس بهم بر آید از متفرق شوند و اگر جماعت  
شوند و یکی هنوز مست نشده باشد خوب راست نمایند و در مجلس ضامیر و یا صین طیبه حاضر باید کرد و در مطرب باید  
که خوش شکل خوش طبع و خوش آواز باشد و مطلق و لوف و تمیز بود و دوستی از او باید نمود و دوستی مجامعت

طالع اسباب قد  
که شراب در سبب  
بیشتر تحمل  
چنان نقصان یابد  
که در تابستان نباید  
طالع حار  
سبب از هم جدا  
چون در سبب  
و پخته و در  
نیمه خالص و در  
شراب و در

نصیر هشتم و جدالت قدر آن کس که با او جماع کند نفس متاثر گردد و یا هم کند که او را بسته اند و فوط محبت و تشنگی  
 نیز موجب ضعف این فعل شود و بهر آن دفع تخيلات شود و مطالعه کتب که در قسم جماع نوشته اند و حکایاتی که متعلق  
 بدان دارد و استماع کلام نسا و نظر در تساقط حیوانات موجب عیان این قوت بود و چون معالجه این قسم در باب  
 خودش خواهد آمد بدین قدر تفکراته فصل ششم در تدبیر حمام بهترین حمام آنست که هوای آن بلند باشد  
 و مکان او فرخ و آب آن خوش و بنای آن قدیم و سبکین گرم نگذرد باشد و معتدل بود و وقت استحمام آنگاه باشد  
 که غذا هضم شده باشد و بتدریج در اندرون حمام باید رفت یعنی در خانه اول زمانی توقف کنند پس بخانه دوم  
 پس در خانه سوم روند و آب بر زمین بریزند و بشینند و اگر موی مزاج باشد اول بشینند و آب خود بریزند تا  
 هوای حمام دروازش کند و استعمال هوا بیشتر از آب کند و اگر یاس مزاج بود اول آب بر بدن بریزد و پس بشیند و  
 استعمال آب بیشتر از هوا کند و بتدریج از حمام بیرون باید آمد و رعایت بیشتر باید کرد تا هوای تر نشکند و سبکی او را درم  
 یا تفروق اتصال یا همی عقیقه بود که نفع نیافته بود و حمام نباید رفت و عقب حمام غذا خوردن به گرداند و عقب غذا استقامت  
 همچنین بود اما با آن خوف سده باشد و برخلو سده به حمام رفتن نزال و جفاف آورد و موی مزاج همچنین مناسب بود  
 کسی را که استعمال ریاضت کمتر کند استحمام معوق باید کرد اما اغتسال باب سرد جوان محروم مزاج را در تابستان  
 مناسب بود و صبی و شنج را کسی که صاحب سهال باشد یا نزل باب سرد شستن مضر بود و اغتسال باب گرم  
 تحلیل فضلات کند و امراض جلد را زایل کند و عشه و فاج و شنج طب را مفید بود و عرق نسا و مغزل و آب  
 و ک را نافع بود فصل ششم در تدبیر حرکت و سکون بدانکه بعد از استقرار غذا در سده حرکت مناسب بود  
 تا ماحد باشد در هضم و انحدار و وقت ریاضت آن زمان باشد که فضل بدنی از بول و براز دفع شده باشد  
 غذا هضم گشته و هنوز وقت آن غذا نسیاده باشد و وقتیکه هوا معتدل بود و استعمال باید کرد و ریاضت بر تن کباب  
 بود و تا حرکت لون و نشاط در حرکت باقی باشد و سیلان حق بدین نیایده باشد ریاضت مفید بود و چون تغیر لون و  
 کلال در حرکت پدید آید ترک کنند و برخلو نخند و بعد از جماع مضر بود و بدان ضعیفه ریاضت نباید کرد و غضباء  
 با خون همچنین ریاضت نباید شل که میگوید او را دوا می بود ریاضت باید کرد که پایی را در آن حرکت نباید داد و عیال  
 ریاضت بعضی بغایت صعب شد و بدو مناسب بدان قوی باشد مثل کشتی گرفتن و این اندک و نیاورفتن

نکته چنانچه در این کتاب مذکور است  
 در باب استحمام و ریاضت  
 آنکه در تابستان و در گرمی  
 حمام را در مکانی که  
 خورشید در آن تابانند  
 و در زمستان و در سردی  
 در مکانی که از سرما محفوظ باشد  
 و در هر دو صورت  
 در وقتیکه هوا معتدل است  
 و در آن وقت که بدن را  
 از غذا و از بول و براز  
 پاک کرده اند  
 و در آن وقت که  
 در سده حرکت است  
 و در آن وقت که  
 در سده سکون است  
 و در آن وقت که  
 در سده عیال است  
 و در آن وقت که  
 در سده غضب است  
 و در آن وقت که  
 در سده خون است  
 و در آن وقت که  
 در سده عیال است  
 و در آن وقت که  
 در سده غضب است  
 و در آن وقت که  
 در سده خون است











که باشد و از آن غذا بسیار حاصل نشود تا موجب یا قلی خلط نشود و در کمیت بسیار بود تا مسدود قوی بدنش قوت شود  
و قتی که اشتها نباشد و معده ضعیف خلط بسیار باشد تقلیل در کیفیت کمیت غذا کنند و باید بدست که غذا اگر چه کم  
توت است مرض را فرموده پس این امراض آنقدر که از آن ملایم بود بکار دارند و در امراض مزمنه رعایت قوت ضروری بود  
در امراض حاده که دراز نمیشد تقلیل غذا اولی باشد اما در علاج بدست قانون رعایت کنند اول غلیظ را کیفیت غذا و  
آن موقوف باشد بعرفت کیفیت مضی چنانکه اگر مرض حار باشد دوی او باره استعمال کنند و بالعکس آنکه در مرض  
معالجه بقصد باید کرد و خلط حفظ صحت که بشا کل کنند و در غلیظ رعایت دوا و آن موقوف بعرفت کیفیت در  
دوا بود تا تقدیر وزن آن تواند کرد و تعیین دوا و وزن آن موقوف است بر آنکه از معرفت طبیعت عضو و مقدار  
مرض و اعراض مثل سر فصل و مناعت است سبیل هر چند نهند اما معرفت طبیعت عضو مستلزم معرفت مزاج  
مخلوقات و وضع و قوت عضو باشد زیرا که چون مزاج اصلی صحیح معلوم باشد بعد از آن باید که چه مقدار از آن مزاج تغییر یافته  
تا تعیین وزن دوا کنند و چون خلط صحت معلوم شود باز که مصمت یا مجوف یا خف است یا کثیف بداند که در عضو مصمت  
دوی قوی استعمال بیکر در دو عضو مجوف و ضعیف و در ضعیف و معرفت وضع عضو مفید باشد و چه یکی آنکه اندک عضو بعید را  
بداوی قوی علاج کنند و قریب بالعکس دیگر آنکه به اندک دوی چه باید ساخت تا بدان عضو رسد چنانکه از عفران با دوی قوی و مرعات  
بداوی عصاره اول مشرق کنند دیگر آنکه اندک دوا بکدام جهت بعضی رسد چنانچه در معده اسفل بجهت در معده علیا به مسل و دیگر آنکه  
که جذب داده بکدام طرف باید کرد و جذب دوی به دو زمانه نهیه باشد چهار شرط رعایت باید کرد اول مرعات مخالف چنانکه  
از همین به بسیار از فوق اسفل جذب بکنند بجهت مرعات متشاکت چنانکه در معده طبع مجرب برستان نهند و جذب کنند شود  
مرعات محاذات چنانچه در اسفل کسب ساقی همین گشایند و اسفل طحال ساقی بر چهارم مرعات تبعه کنند یعنی عضو  
باده از آن جذب میکنند بسیار نزدیک عضو که بدان جذب میکنند نباشد و اگر داده تمام رخیه باشد اگر تشکک شده باشد  
نفخ عضو جذب باید کرد یا بعضوی که قریب بدو باشد نقل باید کرد و شرط آنست که از اثر برین عضو خس نقل باید کرد  
نه بعکس این معرفت قوت عضو مفید باشد از سه وجه یکی مرعات ریاست تا در عضو کثیر دوی قوی استعمال کنند و موا  
و فقه انان تغریغ نگردانند و دوی او را از بقویات خالی نگذارند و دوم مرعات فعل مشترک عضو کنند یعنی عضو که فعل  
نسبت با جمیع بدن مشترک بود مثل معده و ریه در آن دوی قوی استعمال کنند و از این باب که در جمیع اگر ضعیف باشد



[illegible][illegible]







صفت و معنی و توارده بود علاج آن جلای زبانه و نیکو فرنگ کاسنی هر یک سه درم تخمین نبات بر یک درم تناول کنند  
یا شراب بنفشه و نیاه و آب گرم حل کرده بیاشته اند و غذا از آن را در آنیا تمر بنندی یا آلوچه خورد و بر بونج اگر بارزده و برین  
تقل سازند و اسهال طبیعت کنند بطیخ فو که یا مطبوخ بلیله یا قویض بنفشه یا این صفت آن بنفشه درم سه مسمو نیایا که در  
نیز درم و وجه ترید سفید که فته بر وزن باد هم چرب کرده یک درم بلیله زرد و نیم درم بکبند و آب ازین بشنند و چنان سازند  
فرزند یا نیم درم مسمو نیایا برین کرده با درم شراب با جاس بخورند و کافور و صندل و گلاب که دو کا به و خیار بویند و شود  
آب گرم و سوسن طبعی و بنفشه کهنه و انچه از طبع بود علامت آن نقل سردی است که در دست و سوسن برودت طبع طبع خن  
و بعضی طبی و توارده سفید و غلیظ بود علاج آن هر روز جلای ازینج هر یک پنج درم رازیان سه درم گلشنه درم تناول کنند  
غذا بخورند آب شیر خا که نه خورد و تنقیه کنند بعد از نفع صبر یا صمغ حقیقون و بابونج و شیت و کلیل الملک بخورند  
و سریدان بشویند و انچه از سودا بود علامت آن نقل سرد جفا بدن و کمودت لون بخوبی بود و بعضی طبی و توارده سفید  
و شک آب علاج آن هر روز جلای ازینج که پنج درم یک چهار درم گاوزبان سه درم نبات درم تناول کنند غذا  
بخورند آب شیر خا که نه خورد و بعد از نفع تنقیه بطیخ فو یا غار لقیون و سوسن و کبند یا بجایا و شیار و بعد از  
تنقیه روغن زکرسن بادم و سوسن بر سر بیاشته و انچه از ریاح غلیظ بود که در دماغ محتبس شده باشد علامت آن آواز گوش و تنقالت  
جمع و ضربان بود علاج آن تحلیل و لطیف بگلشنه درازیان باید که دراز میوه با و اغذیه نفاخته و تر از نماید و کام و استعمال  
نطولات و خجرات حاره مفید بود و اگر مزخوش بوسید یا آب آن درمی کشند یا روغن آن در میان نافع است اما صلاخ از  
سودا مزاج سازج باشد یا حار بود یا بار و انچه حار باشد اگر اسباب حاجی حارث شود مثل ملاقات کتابت قریب است علامت آن  
عطش و حرارت طبع است بن و خشکی نخرین زبان شده علاج آن شربت یا سکنجین یا شراب غریه یا شراب زرشک یا آب  
و عرق کل بید یا شامند شیر و تخم خرفه و آب خیار که و سکنجین نیز مفید بود و غذا بنوش با مغز بادام و سکنجین یا  
تمر بنندی خورد و در جایهای خشک اگر گندیده مشومات بارده بوسید و روغن بنفشه و کد و بر ماند و اگر از اجابا غلیظ  
مثل تناول دویه حاره همین علاج کنند و درین نوع تلین طبیعت بطیخ فو که در تخمین نبات دو انچه از سودا مزاج بارزده  
علامت آن تقدم سبب بود و نقل و ملاطعت سوسن مثل صلاخ بمرور علاج آن تناول جلای پنج درم یک رازیان و  
گاوزبان و گلشنه بود یا شراب گاوزبان با سنگو یا گلشنه درازیان و طبع لکسیر و کوارشها حاره تناول کنند و غذا بخورند

صفت و معنی و توارده بود علاج آن جلای زبانه و نیکو فرنگ کاسنی هر یک سه درم تخمین نبات بر یک درم تناول کنند  
یا شراب بنفشه و نیاه و آب گرم حل کرده بیاشته اند و غذا از آن را در آنیا تمر بنندی یا آلوچه خورد و بر بونج اگر بارزده و برین  
تقل سازند و اسهال طبیعت کنند بطیخ فو که یا مطبوخ بلیله یا قویض بنفشه یا این صفت آن بنفشه درم سه مسمو نیایا که در  
نیز درم و وجه ترید سفید که فته بر وزن باد هم چرب کرده یک درم بلیله زرد و نیم درم بکبند و آب ازین بشنند و چنان سازند  
فرزند یا نیم درم مسمو نیایا برین کرده با درم شراب با جاس بخورند و کافور و صندل و گلاب که دو کا به و خیار بویند و شود  
آب گرم و سوسن طبعی و بنفشه کهنه و انچه از طبع بود علامت آن نقل سردی است که در دست و سوسن برودت طبع طبع خن  
و بعضی طبی و توارده سفید و غلیظ بود علاج آن هر روز جلای ازینج هر یک پنج درم رازیان سه درم گلشنه درم تناول کنند  
غذا بخورند آب شیر خا که نه خورد و تنقیه کنند بعد از نفع صبر یا صمغ حقیقون و بابونج و شیت و کلیل الملک بخورند  
و سریدان بشویند و انچه از سودا بود علامت آن نقل سرد جفا بدن و کمودت لون بخوبی بود و بعضی طبی و توارده سفید  
و شک آب علاج آن هر روز جلای ازینج که پنج درم یک چهار درم گاوزبان سه درم نبات درم تناول کنند غذا  
بخورند آب شیر خا که نه خورد و بعد از نفع تنقیه بطیخ فو یا غار لقیون و سوسن و کبند یا بجایا و شیار و بعد از  
تنقیه روغن زکرسن بادم و سوسن بر سر بیاشته و انچه از ریاح غلیظ بود که در دماغ محتبس شده باشد علامت آن آواز گوش و تنقالت  
جمع و ضربان بود علاج آن تحلیل و لطیف بگلشنه درازیان باید که دراز میوه با و اغذیه نفاخته و تر از نماید و کام و استعمال  
نطولات و خجرات حاره مفید بود و اگر مزخوش بوسید یا آب آن درمی کشند یا روغن آن در میان نافع است اما صلاخ از  
سودا مزاج سازج باشد یا حار بود یا بار و انچه حار باشد اگر اسباب حاجی حارث شود مثل ملاقات کتابت قریب است علامت آن  
عطش و حرارت طبع است بن و خشکی نخرین زبان شده علاج آن شربت یا سکنجین یا شراب غریه یا شراب زرشک یا آب  
و عرق کل بید یا شامند شیر و تخم خرفه و آب خیار که و سکنجین نیز مفید بود و غذا بنوش با مغز بادام و سکنجین یا  
تمر بنندی خورد و در جایهای خشک اگر گندیده مشومات بارده بوسید و روغن بنفشه و کد و بر ماند و اگر از اجابا غلیظ  
مثل تناول دویه حاره همین علاج کنند و درین نوع تلین طبیعت بطیخ فو که در تخمین نبات دو انچه از سودا مزاج بارزده  
علامت آن تقدم سبب بود و نقل و ملاطعت سوسن مثل صلاخ بمرور علاج آن تناول جلای پنج درم یک رازیان و  
گاوزبان و گلشنه بود یا شراب گاوزبان با سنگو یا گلشنه درازیان و طبع لکسیر و کوارشها حاره تناول کنند و غذا بخورند

بمجموع بد باشد و باید که چون علق را بگیرند بعد از دور و زار سال کنند و اول آنرا سنگون باید کرد تا قی کند و بعد بشویند  
و عضو را بآب بوره مالند تا سرخ شود پس علق بران نهند اگر آن عضو را نگیرند پاره خون در آن عضو مالند و چون  
خود نبند که جدا شود نمک خاکستر بر او نشاند و چون میفتد بجمه بران نهند و بر فوی عمل کنند تا اگر بقیتی مانده باشد بآب  
پس بشویند و اگر خون باز نه است و عا بسات بران نشانند خامه بد آنکه چون عارض جمع شوند ابتدا بمعالجات مرضی  
باید کرد که او را یکی از سه شرط باشد یکی آنکه نانی مویون بود بر اول مثل درم و قرصه که چون جمع شوند ابتدا بعلاج درم و یک  
مگر و قتی که درم تابع قرصه باشد درم آنکه یکی سبب گیری شود مثل سده و تب که سده سبب است و ابتدا بمعالجات اوست  
اگر چه حاجت مستغنی افتد که تب را مرض بود مثل سل حمی که معالجه سل محففات میکنند و از تب بکنند از تب بکنند از تب بکنند  
از دیگری خطرناک بود مثل حی محرقه و فاج که اول علاج تب باید کرد و از سه حال سدرات اگر چه فاج را مرض بود اندیشه  
بناید کرد و چون مض و عرض جمع شوند اول عالج بر مرض کنند مگر و قتی که عرض غالب آید چنانچه در وج که عرض قوی است  
استعمال مخدرات جائز دشته اند و از ضرر آن بقوی اندیشه نکرده اند و این مجموع که گفته شد بعد از تب سبب کار بسته است  
و باید سبب که غیر از این معالجات که گفته شد معالجات دیگر است مثل تفریح و تشیظ برض باخبار و حکایات ملایمه و کت  
طیبه و مضار نیسان و آوازهای لطیف و بوسه خوش از اجمله انتقال از رویای بجا و از سکنی و تغیر طبیعت نیز موثر بود  
مثل آنکه صبی اهل الکلیف کنند که نظر بگوشه چشم کنند و حسب لقوه را که در آینه چنین نگرد و شال این بسیار و هر بقیه  
آفریدگار است چه بقیه بر راحت بوسه این سباب چهل میشود و بقیه بر صحت بی رعایت این روز را می شود سبب  
اوست قادر بر هر چه خواهد و خواست هر چه خواهد کند که حکم اوست ۴ و اسلام علی من اتبع الهدی مقاله دوم در ضعیف  
اعضای احداث شود و از ستر قلم علاج آن شکلی نیست باب ست باب اول از امراض سردی و داغ و از انجمای صدمات  
و از انباشتی در سر و گوشت و سبب آن سوء المزاج مادی بود یا فجی مادی بود از دم یا صغیر یا المعظم یا سودا یا بلج بود اما  
فصلی که از غلبه م بود علما آن حرمت و تقاض وجه و ثقل و ضربان مر و عظم و ضرب و غلظت قاروره بود و علاج آن فصد و قفاز بود  
تیسرین طبیعت بطبیع فواکه و شربت از شراب غلبه نیلوف و از هر یک پنج درم خوردند یا تمر مندی تر منجین نبات هر یک درم و غذا  
تمر مندی یا آلوده یا بنواش مغز بادام و اگر تپا عرض شود شکایت بد خورد و مکر و کلاب میدن لعاب بگو خطمی با که بر سر  
نهان در سبب بر غن نقشه و کد و مفید بود و آنچه از صغیر بود علما آن شده حرارتش و خشکی مغزین و غنی و بن سهر و سهر

و آنرا قرطیس نیز گویند و سبب آن اگر ناله خون باشد علامت آن تب طبعه و نقل سوزن و زبان ضحک و حرمت و جوع و عین بود  
و غضب عظیم قاروره رخ و غلیظ بود علاج آن در ابتدا فصد قیال کنند هر روز جلای از عنایت بخت عدد آلو سیاه ده عدد  
سپستان بست عدد نیمه و بنفشه از هر یک نیم گرم و نبات ده درم تناول کنند و اگر ترنجبین ده درم با صمغ کنند بهتر بود و  
غذای کشکاب یا سیلوف و عنایه و درین صفت توقف نماید و در روز پنجم تسکین یابد که در این صفت آن سنا هفت  
بنفشه نیم گرم نیلوف چهار درم تخم کاسنی سه درم اجاص سپستان هر یک است عدد خطاب ده و اندک شیر خشک ترنجبین خیار شیر  
هر یک ده درم و ستمال شصت بار ده کنند و با شیریه باب گرم و بنفشه و طعمی و سوسون گندم و نقل شیرت اجاص کنند و اگر ترنجبین  
باشد شراب ششامش بمسند و میانهای روز شترتی از نبات و عرق کاه و سید مناسبت بود و اگر از ماد نصف بود و علامت آن  
اکثرت نریان و سهر و خفاف عین و منخرین و صفت لول زبان و غده و اب و غضب و سوزن و عرق و صفت منض و ناریت  
قاروره بود علاج آن هر روز جلای از تخم کاسنی سه درم آلو سیاه ده عدد و بنفشه نیم گرم نبات ده درم و نبات ده درم  
ترنجبین یا ستمالی ده درم تناول کنند و شراب بنفشه و بنفشه پرورده و شراب اجاص و ششامش و سوسون گندم و نقل شیرت  
فواکه یا نفع آن کنند و این حقنه نیز مفید بود و صفت آن بنفشه و طعمی و سوسون نیم گرم کوفته هر یک کفی خطاب سپستان  
هر یک است عدد نیمه و چهار درم سنا نیم گرم بچاشند و صافی کنند و مغز خیار شیر و ترنجبین هر یک و ششامش و ران  
محل کنند و ده درم روغن بنفشه بر سر آن ریخته ستمال کنند و اگر حرارت و تشنگی باشد آب کشکاب است ششامش و سوسون  
و روغن کدو و هر یک ده درم بهم بیامیند و ستمال کنند و شربت سیاه روز خیار کاه گفته شد بیانشانده و عرق  
با توبری کنند و در هر نوع تسکین حرارت آب خیار و کدو و شیر و تخم توبری و شراب صندل و حامض و بنفشه و نیلوف و ستمال آن کنند  
و برگ سید و فراش ریزند و کدو و خیار و بنفشه و نیلوف و بونید و سرسام که از ماده سودا و خلاط محترق نیز حادث شود علامت  
آن نریان بسیار و ترن آریه و خجالی و زوال عقل و خشکی خلق و درین منخرین بود و در ریح تغییر ظاهر شود و منض  
ضعیف و طبعی مختلف و صلب باشد و قاروره سیاه و غلیظ علاج آن جلاب از بنفشه و کاه و زبان هر یک چهار درم پنج همک  
سه درم نبات ده درم بیانشانده و نود و خود با شیریه خشکانش و بعد از نفع تقیه بچاشند و صفا کنند که مسهل سودا بود  
صفت مطبوع سنا هفت درم پنج همک بنفشه نیلوف تخم کاسنی تخم کشوت هر یک سه درم و سوزن طایفی ده درم بیرون کرده  
ده درم پرسیا و شان مسطوف و سبفانچ نیم کوفته هر یک چهار درم و روغن کل خیدرم کاه زبان بانگور هر یک و درم

۱۰ اگر ناله خون باشد علامت آن تب طبعه و نقل سوزن و زبان ضحک و حرمت و جوع و عین بود  
۱۱ اگر ناله خون باشد علامت آن تب طبعه و نقل سوزن و زبان ضحک و حرمت و جوع و عین بود  
۱۲ اگر ناله خون باشد علامت آن تب طبعه و نقل سوزن و زبان ضحک و حرمت و جوع و عین بود  
۱۳ اگر ناله خون باشد علامت آن تب طبعه و نقل سوزن و زبان ضحک و حرمت و جوع و عین بود  
۱۴ اگر ناله خون باشد علامت آن تب طبعه و نقل سوزن و زبان ضحک و حرمت و جوع و عین بود  
۱۵ اگر ناله خون باشد علامت آن تب طبعه و نقل سوزن و زبان ضحک و حرمت و جوع و عین بود  
۱۶ اگر ناله خون باشد علامت آن تب طبعه و نقل سوزن و زبان ضحک و حرمت و جوع و عین بود  
۱۷ اگر ناله خون باشد علامت آن تب طبعه و نقل سوزن و زبان ضحک و حرمت و جوع و عین بود  
۱۸ اگر ناله خون باشد علامت آن تب طبعه و نقل سوزن و زبان ضحک و حرمت و جوع و عین بود  
۱۹ اگر ناله خون باشد علامت آن تب طبعه و نقل سوزن و زبان ضحک و حرمت و جوع و عین بود  
۲۰ اگر ناله خون باشد علامت آن تب طبعه و نقل سوزن و زبان ضحک و حرمت و جوع و عین بود

کبک تیمور زیاده در ابر چینی خورد و شمولات و نظومات حار و اشتعال کنند و صداع بشکرت معده نیز باشد اگر سودا  
باشد علامت آن اشتداد و جمع بود و در حالت ثقل معده و سکون جمع و خفت معده علاج آن اصلاح و تقویت معده بود و اگر بسبب  
اختلاط بلغمی بود که در معده جمع شده باشد علامت آن غشیان و بشارت ریش و کثرت بزاق بود و علاج آن تقویت معده بود و اگر  
تخم شبت و تخم خربزه و برگ ترنج شاند و اندکی عسل نمک آن حل کرده بیاشامند و فی کفند و بعد از آن قی کنند  
بخورند و بزرگ و لادن و مشک و مثقال آن تقویت باغ کنند و غذا بخورند و آب صغیر خورند اگر رقی ساکن نشود و حقان کنند و اگر  
بسبب صفرا باشد علامت آن غشیان و قلمخی و تنگی و خلط و سوزش معده بود و در حالت کسائی نیز باشد علاج آن  
آب گرم و کهنجین می کنند و بعد از آن آب انار ترش می کنند و غذا انار و بنوماش یا ترسندی خورند و اگر بسبب خلط  
سوداوی بود که در معده باشد علامت آن سوزش فم معده و ترشی و کثرت اشتها بود و علاج آن تقویت معده و قی و تسهیل  
ببطیخ و فیتون کنند و شراب انگو لمیسند و زجری یا مسین غالی و مرزنجوش بوند و اگر صداع بسبب یخ معده باشد علامت آن  
تقدم و جمع معده باشد و صداع در پیش هر بود و از حمة فاحشه زائد بود و علاج آن تقویت معده و تحلیل نفخ جواریات حار  
کنند و اگر صداع از ضعف معده و شدت حرارت بود علامت آن اشتداد و جمع بود و باید دو و خلط معده علاج آن تریهات  
غوره و ریاسان انار خورند و اگر محوصات مفید نفیستد شرابی خورند و اگر صداع از مین باغ و خلط باشد علامت آن حدوث  
صداع بود و در وقت سفر یا جماع یا رعاف یا سهرا باغ علاج آن غذیه طریبه جیده کموس تناول کنند مثل نه تخم مرغ و انگه  
و گوشت مرغ و حمام معتدل تهین مفید بود و اگر صداع از قوت حرارت بود علامت آن حدوث صداع باشد و اندک سبی مثل بخار  
غذا و فعال باغی بقوت بود علاج آن تناول غذای غلیظه بود مثل کله پاچه و هر و صداع بشکرت کبد طحال و کلیه رحم و پای نیز  
حادث شود علاج آن علاج آن عینا باشد و صغیر صغیر من شه که مجموع سراف و دیگر و سبک آن خلط غلیظه یا بخارات بود که  
در زیر غشاء غلیظ باغ متعین شد و علامت آن شه که بادی سبی شد و کند و چشم بزرگوار شد و از کلام و صوت نادی شوند و کما  
چشم و پوست چشم نیز در کند علاج آن تقویت بدن کنند بحب یا به و شبیار و قوقا یا و هفت ماهی حاده و سداب در روغن بنفشه  
و بر سر انداختن باقی علاج آن چو علاج بلغم و سودا بود و این صداع عسر البر باشد و مقدمه نزول شقیقه و خشکی از سر باشد و ماده آن  
از ماده صداع باشد و شقی که ضعیف تر باشد قبول کند علاج آن چو علاج صلیع بود و تناول دوا و لیسک تلخ مفید بود و اگر  
صداع و فیون و تخم کاسه و کثیرا بر کا غلط کنند و بر صغیر نهند مفید بود و سرسام و بی گرمی که در نفس باغ یا جماعی عارض شود

[illegible]

شد علامت آن غشيان و جشا و سوسو هم ضعف معده و خفلات بدوار و اشتداد و سکون باختلاج حال معده  
 و خلوت باشد علاج آن پنج مکه تخم ترب برگ آن و شنبه تخم خرزیره مجموع یا بعضی بچوشانند و باندک مل مک  
 یا شامند و قی کنند و بعد از آن گل کنند و از زیاده بخورند یا کج بین لعق کنند و بعد از آن کسباج تقویت معده بخورند  
 صطک و عود کنند و تفتیه بخورند سفر جلی سهل و معجون یا شنبه که کند و اگر احتیاج افتد حقه کنند صفت آن سنا  
 فت درم منظور یون بار یک سه درم بزرگ حلیمه می بپوشد هر یک کفی بچوشانند و صافی کنند و بپوشد و نمک هر یک  
 درم و روغن شیرج ده درم آن ضم کنند و استعمال نمایند و اگر دوا سبب ضعف قناب شه یا رست نقاهت از غایت  
 و ش شود علاج آن تقویت قلب شرباب حماض و لمی و صندل ریاس سبب باید کرد و مفرجات سنا مزاج و انغذیه  
 زنده و دوا که سبب غلبه صفرا و غلبه دم نیز بود علامت صفراوی قلیق و التهاب عدم شته و سرعت نفس و بولانی و علاج  
 آن جلای از تخم کاسنی و خفشه و پنج مکه نبات تناول کنند و غذا بنوشانند یا مغز بادام و بعد از نفع سهال صفرا و مطبوخ  
 نرغن خفشه یا سقمونیا کنند و علامت و اردوی حرمت بون بون و ثقل سر و کثرت عرق سیلان و شبا علاج آن تقصیل  
 باست ساق منساب بود و در اثر تیرمندی و نبات با نبات یا نبات یا شرباب و نیلوفر یا کلاب و عرق میوه تلسمین  
 عیت مطبوخ فواک کنند و اگر دوا سبب ماکه بر سر سرد عارض شود تخمین مرغ کمدات و ضمادات خنک باید کرد و تناول انغذیه که  
 آن بزور و توایل بود و اگر کثرت عصبی دیگر و امراض شود علاج آن عضوباید کرد و تقویت مرغ سرد مرضی شد چنان  
 سوس شود که بخار از بدن متصاعد میگردد و سبب آن شتم تارکیت شود و بنین گوش بود و ماده این من کثرت شود و علامت آن غلبه  
 و تخیر ثقل و سوزن و سکوت فرغ و تحمیل شایه سیاه بود علاج آن هر روز جلای از پنج مکه کافور بان هر یک سه درم بانگو  
 درم نبات ده درم تناول کنند و غذا نخورند یا مغز بادام خورند و بعد از نفع تفتیه بچایا و مطبوخ آیتمون کنند یا با این  
 غفت آن لیمو سیاه میسون هر یک سه درم تفتیه دو درم ترب سفید خراشیده کوفته برغون بادام چرب که یک درم مطبوخ و  
 غلج از هر یک می نیم بکوبند و آب از یانه بشنند و حساب زنده و بلع کنند و عقاب آن جلای نبات نیم گرم یا شامند و باقی  
 آن آن نزدیک علاج و در شرب و آن حقه که در گرفت سفید افتد و اگر سرد سبب ضریه یا سقوط حادث شود فصد کنند و  
 بخار آفتاب نگا هار و بوم و روغن گل تفتیه و کثیر اطلاق کنند نبات غلابی و غلابی و مفرط بود چنانچه بشواید شود  
 بب آن سودا مزاج باردادی بود یا سافج اگر باردادی بود علامت آن ثقل سر بود و سیلان آب از بینی

بچوشانند و باندک مل مک  
 یا شامند و قی کنند و بعد از آن گل کنند و از زیاده بخورند یا کج بین لعق کنند و بعد از آن کسباج تقویت معده بخورند  
 صطک و عود کنند و تفتیه بخورند سفر جلی سهل و معجون یا شنبه که کند و اگر احتیاج افتد حقه کنند صفت آن سنا  
 فت درم منظور یون بار یک سه درم بزرگ حلیمه می بپوشد هر یک کفی بچوشانند و صافی کنند و بپوشد و نمک هر یک  
 درم و روغن شیرج ده درم آن ضم کنند و استعمال نمایند و اگر دوا سبب ضعف قناب شه یا رست نقاهت از غایت  
 و ش شود علاج آن تقویت قلب شرباب حماض و لمی و صندل ریاس سبب باید کرد و مفرجات سنا مزاج و انغذیه  
 زنده و دوا که سبب غلبه صفرا و غلبه دم نیز بود علامت صفراوی قلیق و التهاب عدم شته و سرعت نفس و بولانی و علاج  
 آن جلای از تخم کاسنی و خفشه و پنج مکه نبات تناول کنند و غذا بنوشانند یا مغز بادام و بعد از نفع سهال صفرا و مطبوخ  
 نرغن خفشه یا سقمونیا کنند و علامت و اردوی حرمت بون بون و ثقل سر و کثرت عرق سیلان و شبا علاج آن تقصیل  
 باست ساق منساب بود و در اثر تیرمندی و نبات با نبات یا نبات یا شرباب و نیلوفر یا کلاب و عرق میوه تلسمین  
 عیت مطبوخ فواک کنند و اگر دوا سبب ماکه بر سر سرد عارض شود تخمین مرغ کمدات و ضمادات خنک باید کرد و تناول انغذیه که  
 آن بزور و توایل بود و اگر کثرت عصبی دیگر و امراض شود علاج آن عضوباید کرد و تقویت مرغ سرد مرضی شد چنان  
 سوس شود که بخار از بدن متصاعد میگردد و سبب آن شتم تارکیت شود و بنین گوش بود و ماده این من کثرت شود و علامت آن غلبه  
 و تخیر ثقل و سوزن و سکوت فرغ و تحمیل شایه سیاه بود علاج آن هر روز جلای از پنج مکه کافور بان هر یک سه درم بانگو  
 درم نبات ده درم تناول کنند و غذا نخورند یا مغز بادام خورند و بعد از نفع تفتیه بچایا و مطبوخ آیتمون کنند یا با این  
 غفت آن لیمو سیاه میسون هر یک سه درم تفتیه دو درم ترب سفید خراشیده کوفته برغون بادام چرب که یک درم مطبوخ و  
 غلج از هر یک می نیم بکوبند و آب از یانه بشنند و حساب زنده و بلع کنند و عقاب آن جلای نبات نیم گرم یا شامند و باقی  
 آن آن نزدیک علاج و در شرب و آن حقه که در گرفت سفید افتد و اگر سرد سبب ضریه یا سقوط حادث شود فصد کنند و  
 بخار آفتاب نگا هار و بوم و روغن گل تفتیه و کثیر اطلاق کنند نبات غلابی و غلابی و مفرط بود چنانچه بشواید شود  
 بب آن سودا مزاج باردادی بود یا سافج اگر باردادی بود علامت آن ثقل سر بود و سیلان آب از بینی











اسطوخودوس هر يك پانزده درم غاريقون چيدرم تو دمانا حليقت ز را خندد حرج هر يك درم بكوند و تخمين على بنه  
 و كيمقال تناول كنند و اگر ازاده سودا بود علامت آن خفقان افكار فاسده و حموضت طعم زبد بود علاج آن تنقيه باغچه  
 افيقون حبان و تقويت باغ بوسيدن گرس مرزنجوش و بابونه و شك غاليه شونيز كنند و با بونه و كليل الملوك و شبت  
 مرزنجوش بچوشانند و بر سر ريزند و تراب بالنكو يا ترياق اراجه و مشرو و ليطون تل و كنند و خود و فادان يا بسايند و برين  
 دمنند و بستر كه غصه و عمل خردل غرغره كنند و اگر ازاده خون باشد علامت آن ظهور علامت غلبه خون بود و در حالت  
 صرع و دحين متملي شوند و روى بر آيد و سرخ شود و باشد كه رعان حادث گردد و علاج آن فصد صاف كنند و غسل غذا و لطفه  
 و باغ بوسيدن سرکه و كلاب المیدن و رغن گل تناول بوب فواكه و اگر ازاده صفر بود اين نادر افتد علامت آن التهاب  
 اختلاط غفل و صفت روى چشم بود علاج آن تنقيه بدن كنند و مطبوخ فواكه و قرض غشقه و رب سبب رب بنه تناول كنند و پاش  
 باب گرم و سوسن خنك كنند و آنچه طفل را حاد شود از اسهال بصبيان ميگويند از قبل شنبه و اگر صرع و شربت سنده به عينا  
 آن غشيان و خنك آب عسته و حالت ملومده و كشرت لعاب شنبه صرع و متلا و خفت آن و عقب قى علاج آن قى  
 باطبخ شست و ترب اندكى عمل كنند و بايين طبيعت بچون خيار شنبه و شربان را كنند و بعد از انقيت سنده و بچوش صنف  
 و غيره ماده الحيوه كنند و غذا بخوراب باشيره خسكه انه و در چيني و كرويا و كبك تيهو خورند و اگر شربت خنكوى گيكو بوش قه  
 و ساقين و شدين و رحم بواسطه ريح غليظ يا ماده بخاى غليظ بود كه از ان عضو متصاعده شود علامت آن شنبه كه حساسه  
 كنند همچون بخار يا ديسب نخل كه از ان عضو متفقد ميشود و بباغ رسد و آن عطلى و شفو صين و شاداب باشد علاج آن  
 تنقيه بدن و باغ عجب قويا و اما را كه كند و تقويت و تخمين سر با و مان حاره و اصلاح حال ان عضو كنند بلك نهاد  
 مجمله بى شرط و اگر صرع بواسطه بخارات كه از گرم و دانه و حيات متصاعده شود حادث گردد علامت آن كثره لعاب  
 مرمت بچان شنبه و دوج بطن و حساسه و در بخار بود علاج آن قى كرم و خراج آن بود چنانكه گفته خواهد و اگر سببه  
 و عقب كزیدن حشرات حادث شود از رايانه و درم و كشتاين به درم بچوشانند و مسافى كرده كرم تر ياق الرعيه را  
 و بياشامند و متناق طعم نيز شيبه صرع است علاج آن بجاي خود گفته شود ان شاء الله تعالى چنانكه گفته است كه صرع را  
 بفلاج انجام دهد اوى آن دشوار شود و اگر شيره فرار صرع حادث شود و را علاج كنند كه خود را مل شود و گوينا اگر عاقده  
 و در بين صرع بپزند و عطر كنند و ميند بر توان داشت و ترياق ثمانية صرع و عظيم باغ بود و صفت آن زرا و نط

فاده كنند و بلكه علامت  
 كنند و عظمى و صرع و درم نيز  
 سبب كند و بچوشانند و بر سر  
 ريزند و تراب بالنكو يا ترياق  
 اراجه و مشرو و ليطون تل و  
 كنند و خود و فادان يا بسايند  
 و برين دمنند و بستر كه غصه  
 و عمل خردل غرغره كنند و اگر  
 ازاده خون باشد علامت آن  
 ظهور علامت غلبه خون بود  
 و در حالت صرع و دحين متملي  
 شوند و روى بر آيد و سرخ شود  
 و باشد كه رعان حادث گردد  
 و علاج آن فصد صاف كنند و  
 غسل غذا و لطفه و باغ بوسيدن  
 سرکه و كلاب المیدن و رغن گل  
 تناول بوب فواكه و اگر ازاده  
 صفر بود اين نادر افتد علامت  
 آن التهاب اختلاط غفل و صفت  
 روى چشم بود علاج آن تنقيه  
 بدن كنند و مطبوخ فواكه و  
 قرض غشقه و رب سبب رب بنه  
 تناول كنند و پاش باب گرم و  
 سوسن خنك كنند و آنچه طفل  
 را حاد شود از اسهال بصبيان  
 ميگويند از قبل شنبه و اگر  
 صرع و شربت سنده به عينا  
 آن غشيان و خنك آب عسته و  
 حالت ملومده و كشرت لعاب  
 شنبه صرع و متلا و خفت آن  
 و عقب قى علاج آن قى باطبخ  
 شست و ترب اندكى عمل كنند  
 و بايين طبيعت بچون خيار  
 شنبه و شربان را كنند و بعد  
 از انقيت سنده و بچوش صنف  
 و غيره ماده الحيوه كنند و  
 غذا بخوراب باشيره خسكه  
 انه و در چيني و كرويا و كبك  
 تيهو خورند و اگر شربت خنكوى  
 گيكو بوش قه و ساقين و شدين  
 و رحم بواسطه ريح غليظ يا  
 ماده بخاى غليظ بود كه از ان  
 عضو متصاعده شود علامت  
 آن شنبه كه حساسه كنند  
 همچون بخار يا ديسب نخل كه  
 از ان عضو متفقد ميشود و  
 بباغ رسد و آن عطلى و شفو  
 صين و شاداب باشد علاج آن  
 تنقيه بدن و باغ عجب قويا  
 و اما را كه كند و تقويت و  
 تخمين سر با و مان حاره و  
 اصلاح حال ان عضو كنند  
 بلك نهاد مجمله بى شرط و  
 اگر صرع بواسطه بخارات كه  
 از گرم و دانه و حيات  
 متصاعده شود حادث گردد  
 علامت آن كثره لعاب مرمت  
 بچان شنبه و دوج بطن و  
 حساسه و در بخار بود  
 علاج آن قى كرم و خراج  
 آن بود چنانكه گفته خواهد  
 و اگر سببه و عقب كزیدن  
 حشرات حادث شود از رايانه  
 و درم و كشتاين به درم  
 بچوشانند و مسافى كرده  
 كرم تر ياق الرعيه را و  
 بياشامند و متناق طعم  
 نيز شيبه صرع است  
 علاج آن بجاي خود گفته  
 شود ان شاء الله تعالى  
 چنانكه گفته است كه صرع  
 را بفلاج انجام دهد اوى  
 آن دشوار شود و اگر شيره  
 فرار صرع حادث شود و را  
 علاج كنند كه خود را مل  
 شود و گوينا اگر عاقده  
 و در بين صرع بپزند و  
 عطر كنند و ميند بر توان  
 داشت و ترياق ثمانية  
 صرع و عظيم باغ بود  
 و صفت آن زرا و نط

ما و بحسن این مفید بود و صفت ما و بحسن شیر نرمی بجوشانند و در حالت جوشانیدن فرو گیرند و یک لوفیه کنجشمن افسترون  
بروزینند و برجم زنند پس صافی کنند از بنیر و شراب نمایند و احیاناً این فرج خوردند و صفت آن مسقگل سعد و لعل هر یک  
چند درم فروخته و نم خشک پوست ترنجهر یک سه درم مشک انگلی کوفته و خیمه شتر آب سب بر شند و کمی تقال شتر با زبان  
حل کرده تناول کنند و دوا المسک حلونه مفید بود اما آنچه شکرک مراق بود و بسط در آن باشد یا سده آن غلطی خواهد  
که بدان سبب بخارات متصاعد گردد و افکار متغیر گردد علامات آن تقطاع و لیسین طبعین صدر و کثره تریق و شبا و جوع  
و حساس بخارات کنند که متصاعد شود و علاج آن هر روز جلابی از بانگ و گاو زبان را زیاده و کفند تناول کنند و غذا  
زیر باج و بعد از نضح سنا چن درم و شکوه درم بجوشانند و معجون خیار شنبه ترنج شقال را حل کنند و میاشناسند و نهایی  
لینستعمال کنند و اگر با این نوع حرارتی باشد جلابی از بنیل و ترنجم کاسنی در و باه ترکیب ترنجبین نبات خوردند و شتر آب شنبه و شنبه  
لعل کنند و غذا جو و بنو ماش خوردند با مغز بادام و مهال کنند و ترطیب مرغ بد و شیدن شیر زنان بر سوسن و بن مرغ بنفشه  
مفید بود و استحمام آب گرم بر مراق بخین مناسب باشد و از جمله انواع انجور لیلیا و دوان چون سبزی باشد علامت آن غضب و  
ایدا بود و از انجور و انگور و آب گلاب و آن بیشتر از احتراق دم حادث شود علامت آن ضحک و لب و صفت و قصد ازیت دم و دوج  
طبیعت کلاب از انجور قطرب باشد علامت آن تحریک سیاروی آرمی از دم گرم و خنثی شدت عیش بود و سیار و شیان  
اکثر نفعات فرو می چند باشد علاج آن چون علاج طریقی است شش نیز از انجور لیلیا شمرده اند و آن سوسن به کرم در مایه فکری خوب  
دارد علامت آن صفت لون و غفلت و حیرت و سکون کثرت فکر و خیالی و عسرت و صغر و صفت بفض بود و یا با غفلت و سرد  
علاج او آنست که بکارای بزرگ سفر و صیغه شغال نمایند و ترطیب مرغ با دمان فطولات کنند و تقویت طلب شراب  
حاض و منسل و سیب و سیب و یاقوتی و غذا از زیر باج خوردند و ترک دیدن محبوبی کران کنند و اگر حال ممکن باشد با تیر علاج  
آن بود و الا بصیحت و تقویت معشوق سرزنش و شال آن می نمایند که از آن باز آید و کثرت مجامعت با غیر محبوب نیز مفید  
نسیان فرا سوخی بود و آن فساد نکند و اگر با تمهید باشد سبب آن استیلائی لغیر بر اخراجی مرغ علامت آن کثرت غرایق و تری  
شخرین و چشم و گرائی سر و حرکت و سوسن و علاج آن هر روز جلابی از بانگ و گاو زبان و کج و کج هر یک سه درم را زیاده و دوج  
دو درم تناول کنند و غذا نخود آب بشیر خسک اندک بکند و تیو و درج خوردند و ابل همان کنند و بعد از نضح تقیه یک یا سه توبه  
کنند و فو و نه غرول را با محسن بجوشانند و بدان غرغره کنند و غن زینق و خرمی و قسط و در زنجوش برسانند چند تیر و زدن

[illegible]





و مسک بپسند و باورده و مزخوش بچشانند و سر بخاران فرود آرند و احیاناً ناده و حیاه و دوج و زنجیرین و دره و کوه و شغلین  
 تناول کنند و مسک و گند بچایند و تنخل بچرخند و کنند و از آب سرد بقول بارده حترار کنند و اگر بجای آب ماء اعسل  
 با شرب بجای خورده بهتر باشد و بحث درین مجادله و استماع آوازهای بلند مفید بود و دفع نسیان این چون است صفت  
 آن طفل در طفل و در چینی و زنجیرین هر یک درم و سنا چیدم جوز بویسته درم و عطران و عود هر یک درم و مسکن گلی کوفته  
 و نخته بپسند و یک شقال تناول کنند و آخری کند و دوج سحر هر یک درم و طفل و زنجیرین بپسند و نخته بپسند و  
 عسل بپسند و نسیان سبب و انیز واقع شود علامت آن هر شکلی بخورین که درین ایام و کما بود علاج آن حلالی از نیلوفر  
 و کما و زبانی بالنگو نبات تناول کنند و نخته دماغ بچاقیمون و طبع آن کنند و غذا بپوشانند و آب با مغز بادام بخورند  
 است تمام و همین برغن نقشه و گرسن مفید بود و نسیان سبب و اگر کرم ساق حاد است شود علامت آن خشکی نخورین و  
 بهر کرمی ملوس و تخمیل آتش و شعله و خیرلی نگین بود علاج آن شراب بنفشه و نیلوفر با عرق گل و بیدار آب سرد بپاشانند  
 و نده انبوا مشاء با مغز بادام و سفانخ یا حریه از شیر و سبوس نبات برغن بنفشه و طبعی با غنهای فطولهای بارده  
 بود دفع است خای بود که در شقی از بدن حادث شود سبب آن خطمی لغبی بود که در مساک و دوج نفسانی مسدود است آن  
 بطلان حسن حرکت بود و نبض طی و تفاوت قاروره سفید بود و اگر کون عضو مفلج متغیر نشود و اگر و پرموده گردد اسید بزرگ  
 توان است علاج آن است که چهار روز تا توانست تقلیل طعام کنند و از او قویه پیچند و باندگی گشت باز و دایره  
 بسازند و بجای آب ماء اعسل خنند و بعد از چهار روز حلالی از رازیانه و بالنگو و منبوس و دوج مهک و گندکین بخورند و غذا  
 بخورند و آب بنفشه و مسکه و فلفل و در چینی باشد بعد از نفع تمام این حب و بر صفت آن صبر فطری و شفقان و زید  
 بای زهره تر به خرسیده کوفته و نخته برغن بادام چرب کرده هر یک درم و عا بقون نیم شغل و منبوس هر یک نیم درم و مسند  
 دانگی و نیم قلع دانگی کوفته و نخته آب رازیانه بپسند و حساب زنده بعد از روز این نخته استعمال کنند صفت آن نرگ  
 و زرق بید بخیر و سلق شبت ناخواه مزخوش خشک کلیل الملک حلیم هر یک نیم درم و تاده درم بچشانند و صافی کنند  
 و شکریه و صلی الکامه هر یک درم و دای مل کرده با رغن زیت پانزده درم استعمال کنند و اگر کون قوی بود نخته که در  
 با سبکته در زنت مناسب و در تریاق کبیر و مشرو و دیوش جوارش بلادی هر یک که باشد شقالی حیایا تناول کنند یا شتر  
 بالنگو و فلفل و در چینی و دوج و عا و قرحا میخایند و چون آثار بر ظاهر شود و رغن قسط و مارون و شو نیز و مسکه و

نقد بالک و دایره  
 و در غرض از گویند و آن را دایره  
 از چیده بزرگ و آن سینه آید و دایره  
 سعد بن زید  
 جبر و جبر



اگر دسبب حرارت آفتاب یا تناول اشیا حار در دفعه علامت آن حرمت و حرقت چشم و غارین بینی بود علاج در ابتدا فصد  
 کنند اگر سن درج مقصود باشد و شراب بنفشه و خلو و غلاب تناول کنند و غذا بنوش با مغز بادام و پستانخا خورند اگر گوشت  
 و شیرینی و بجزات احتراز کنند و اگر علامت آنها باشد بقرص بنفشه یا بطلخ فواکه لمیسین کنند یا شراب بنفشه و تخم بیدار شیرین  
 با خیار شیرین سر بکند و بعد از تنقیه ستمام کنند و رغن بنفشه استنشاق نمایند اگر سیلان طوبت تمامای شود بسوی  
 سر که با صندل کشنیزه تخم کنند و اگر کسب لاج بار بود کسب داخلی یا خارجی عارض شود عکاس آن تر مخم کمال عکاس  
 و نقل کسل بود علاج آن بهوای گرم است حرمت کنند و سر را بستاری شپش غیره گرم دارند و جلای از پنج مکهک پیاوشان  
 و بانگ و نبات تناول کنند و غذا نخورد آب باغ و مغز بادام خورند و اگر طبیعت محتبس است پستانخا و درج بنفشه و خلو و پستانخا  
 و پنج مکهک هر یک سه درم شکر سرخ و خیار شیرین هر یک سه درم بکار دارند و شربت با بون و پنج مکهک کلس الملک در مزه خوش بچوشند  
 و سر بخار آن فرود آورند اگر در حام روند و آب تیز بر سر ریزند مفید بود و آنچه از منجرین آید اگر قیق بود شوز و سیون که جنبند  
 در خر قندند می بونید و سر بر آتش نهند و اگر سیلان طوبت تمام باشد بکند و درون کاغذ تخم کنند و در کام خورند  
 نکنند و بر شربت باز بنفشه تا ماده بسینه نریزد و اگر احساس غلظت کند بنخمش از دفع کنند و گلی گرم کنند و آن سر که بر  
 ریزند بینی بدان فرود آورند اما در نزله از موصفات چیزهای شور و تیز اجتناب باید کرد و جلای از شراب بنفشه یا تخم بیدار  
 خورند و آب با قلا یا رغن بادام و حریره از شیرین بسوی نبات مخم بادام و تخم شانه سفرم مناسب دو اگر با آن حال  
 بود علاج آن کنند چنانکه گفته شود و دو باب مرض صدر الشار الله تعالی باب موم در اعراض چشم بر حواظ  
 واجب است که از باغ و سکر متواتر تناول عسل با قلا و باد بخان قدید و گوشت های طعمهای شور و بصلها و آبکامها  
 احتراز کنند چشم را از بهوای سرد گرم و دود و غبار نگذارند و از امان کتابت و خوابی و گریختن باشند و نظره  
 و اشیا ی براق نکنند و ستمام متبلل نمین بر رغن بنفشه و کدو کنند و روشنائی کمال بجا احیا تا در چشم نماند و بصیرت  
 اگر بواسطه غلبه خون باشد علامت هر هضه فی الحال کنند و شراب بنفشه و خلو و پستانخا جلای از شراب بنفشه  
 با مغز بادام و پستانخا خورند و تنقیه بقرص بنفشه کنند و توتیا و غوره و کدو باشند و اگر از ماده بار و طبع و علامت آن  
 دسبب و مرض بود بی حرمت و دسبب و عتب غائب کل زائد بود علاج آن هر روز جلای از راز با نه و پنج مکهک سبب تناول  
 کنند و بعد از نفع تنقیه با یاره فیقره با قرص بنفشه یا ترید و مقوم نیابریان کرده و غرغره با عمل مر از یانه کنند











و شیر خشک کنند و شیان بعضی با شیر و ختران بسایند و در گوش چکانند و رو باه ترکیب صندل آب کشنیز در گوش  
گوش بالاند و نیلوفر و بنفشه خطمی و بابونه هر یک پنجم آرد و جو آرد با قند هر یک درم با هم بسایند و آب باه که  
و کشنیز در غون بنفشه ضما سازند و اگر تجلیل نبرد و علامت جمع شدن موی و قمع ظاهر شود لعاب جبهه بزرگ و مشک  
و شیر و ختران در گوش چکانند تا نفع یابد و بنفشه شود و بعد از آن فستیک از کتان غسل از زردت بسایند و در  
گوش نهند تا مده پاک گردد و اگر سبب طبل قرصه و مواد عفنه کرم متولد شود علامت آن ساس حشر کثافت فاش بود  
آب در مده و مرزنجوش و آب رنق شفق با بوبونه و سرکه باب کشم مختل در گوش چکانند و بعد از آن فستیک از زردت بمس  
در گوش گردانند و سعی کنند که عطسه آید و اگر وجع گوش سبب سباح غلیظ باشد اگر شکر است معده بود علامت آن غشیان  
و سیلان عصب بود و علاج آن تنقیه معده بقی کنند و طبیعت بطبیع خلیله یا نوا که ادرمان حاره در گوش  
چکانند اگر شکر است دماغ بود علامت آن دوی طنین صداع بود و علاج آن تنقیه کنند بجهاد ایاره یا  
و کلیل الملک و ورق غار و برنجاسف مرزنجوش بچشانند و سر بنجار آن بدارند و بظفل آن ضما کنند  
و اگر در گوش سبب باد سرد باشد که گوش سرد یا آب سرد که بر سر ریزند و غن مرزنجوش و بابونه در گوش  
چکانند و سر را گرم دارند و گوش بنجار شلغم پخته و خردل بابونه و حشایش مذکوره فرو دارند صمغ  
کری گوش اگر موی باشد یا دیر پیری یا سبب مزه و نقطه که موجب هتک عصبه مفروشه میشود علاج  
نه پذیرد و اگر از غلظه صفر بود چنانکه در جمیات حاده حادث شود علاج آن هر روز شراب بنفشه یا بنفشه مری  
یا ترنجبین حلاط سازند یا حناب اجاص هر یک ده عدد بنفشه سه درم ترنجبین ده درم غذا تر مندی یا آوچ  
خورند و اگر تب باشد جو آب و اسهال طبیعت کنند بطبیع نوا که بطبیع خلیله یا نوا که قهویا بریان غن گل  
در گوش چکانند تا آب انار با پوست افشوده بچشانند و بچکانند و اگر سبب غلبه بلغم باشد علامت آن تشنگی  
و بلادت و اسهال کثرت خواب بود و علاج آن هر روز جلابی از انیسون و بنج همک و گلبین تناول کنند و غذا  
نخود آب با شیر و خمد که نه خورند و بعد از نفع تنقیه بجا ایاره و قهویا یا نوا که در غن مخزر را و کوباد تلخ  
و سبب در گوش چکانند یا سر و کلنگ آب مرزنجوش و شحم مختل یا انجیر و خردل که بوسند و فستیک سازند  
گوش نهند و اگر سبب پوست دماغ باشد علامت آن باریک شدن دوی و بینی و غرغین باشد

عین نون صفت اول  
عین نون صفت دوم

عین نون صفت سوم  
عین نون صفت چهارم





بار از ایند یا چوبی که از آن حصیر سازند در گوش باید کرد تا آب چینه اگر آب گرم در گوش نشسته باشد روغن گل  
 با سرکه گرم کنند و در گوش چکانند نافع باشد الفجا را لادن اگر خون بطریق بجهان در گوش و آن در حین سنا چکانند  
 اگر وقتیکه نفع آرد اگر سبب الفجا عرق بود یا از سردی یا از ضرب باشد اندکی کافور و سرکه بچوشانند و در گوش  
 چکانند یا آب سنان اهل یا مائینا یا اقا قیا یا آب انار بچوشانند یا آب گند و سرکه اندکی کافور در گوش چکانند  
 حکم اذن اگر گوش بخار آب فستقین بار و غن گل فستقین سرکه بچوشانند و در گوش چکانند یا جام  
 و امراض الف خشم بطلان یا نقصان قوت شم باشد و سبب خلط غلیظ بود که در طبق مقدم دماغ متکثر شود علاج  
 آن هر باید و دملابی از انیسون پنج ممک و گافند تناول کنند و غذا بخورند آب بشیر و خسله از بعد از نفع متعصب بچاشند  
 و حقیق قایا کنند و بعد از تحقیق استعمال عطر ساسان نایب نعل کندش و فلفل و شونیز و شک اگر سرکه بچوشانند و در  
 کنند و مینی بدان فرود آرد نافع بود اگر شونیز حقی کنند و بازیت بیامیزند و در مینی کشند بعد از آنکه دهن پر آب کرده باشد  
 مفید بود و اگر از اینها و حقی و حرقی حادث شود روغن بنفشه استنشاق نمایند و شونیز کوفته با آب زنجبیل  
 و فودنه خشم را نافع بود متن الف سبب عفونت غلیظ بود که در صفات جمع شده باشد علاج آن اولاً  
 تنقیه بدن بمطبوخ فواکه و بکنجبین و خردل و غرغره کنند و فودنه و بادروج بکوبند و در مینی دهند و فودنه و بول شتر  
 نیز مفید بود و شراب ریحانی استنشاق کنند و سده سنبلی و صبر و قنطاری بکوبند و آب فودنه را بسورده بشنند  
 و فیتله سازند و در مینی دهند قروح الف اگر ریش تر بود و فصد قیفال کنند و متقیه بکوبند و مطبوخ فواکه  
 استعمال هم مفید است اگر یا بسبب شراب بنفشه و بنفشه مرئی تناول کنند و فیتله را بموم روغن یا بون  
 بنفشه موم و مغز ساق گاؤ و لعاب بهمانه ملوث ساخته و در مینی دهند و اگر گوشت شیرینی و منجرات و صمغ از نهان  
 و اگر قرصه کینه بود مینی بسره که بشویند و خربق سفید و فلفل بکوبند و در مینی دهند و بوسه الف گوشتی زیاد بود که در  
 منجرین برودید و فیتله را نعل گردانید علاج آن فصد قیفال حجامت و تسلیس طبیعت کنند و مطبوخ فواکه و سده و متقال  
 مراهم زنجار کنند یا پوست انار ترش بسایند و آب بسروشند و فیتله سازند و در مینی دهند یا زاج و دودرم زنجار  
 نیم درم حقی کنند و فیتله بدان ملوث کنند و در مینی دهند و اگر بدینها ازل نشود قطع کنند جفا الف  
 تشنگی مینی که در حیات حادث شود بسبب بیوستی که پردماغ غالب بود یا غلیظی از آن که بواسطه حرارت

۴  
 فیتله سازند و در مینی دهند و اگر گوشت شیرینی و منجرات و صمغ از نهان  
 و اگر قرصه کینه بود مینی بسره که بشویند و خربق سفید و فلفل بکوبند و در مینی دهند و بوسه الف گوشتی زیاد بود که در  
 منجرین برودید و فیتله را نعل گردانید علاج آن فصد قیفال حجامت و تسلیس طبیعت کنند و مطبوخ فواکه و سده و متقال  
 مراهم زنجار کنند یا پوست انار ترش بسایند و آب بسروشند و فیتله سازند و در مینی دهند یا زاج و دودرم زنجار  
 نیم درم حقی کنند و فیتله بدان ملوث کنند و در مینی دهند و اگر بدینها ازل نشود قطع کنند جفا الف  
 تشنگی مینی که در حیات حادث شود بسبب بیوستی که پردماغ غالب بود یا غلیظی از آن که بواسطه حرارت

و این نوع بعد از سه رایج یا تعب مفرد حادث شود علاج آن ترطیب دماغ بود بر روغن بنفشه و شیر زنان تناول  
 اندکی مرطبه مثل بنو ماش فکد و گوشت بزغال و روغن کدو بنفشه در گوش چکانند و اگر صمغ بوسطه اجتماع و رخ بود  
 که آنرا نتواند دید علاج او آنست که از آلتی برای این کار است پاک کنند و بعد از آن روغن بادام و شیر زنان در گوش  
 چکانند و یا شب روغن در آن چکانند و باید ادران بحام روند و گوشت بر تابه گرم نهند تا بیرون آید پس در دو  
 آواز گوش آنچه باریک حاد و طنین گویند و آنچه نرم و غلیظ بود دوی و حدوث آن اگر بسبب کمی غلیظ باشد  
 علامت آن تعدد و عدم تحمل بود و گاهی ساکن شود و گاهی میشتند و گاهی اگر بسبب لاتی بود که گوش ریزد و بواسطه  
 استلای دماغ علامت آن قتل تعدد و دوام طنین بود علاج آن هر روز جلای از از یانه و پنج مکهک نسیم و کلفت  
 تناول کنند و غذا نخوراد بازیره و داجینی زعفران برگ شبت روغن قسط و سوسن خیری در گوش چکانند یا آب  
 و شونیز چند بیدستر چکانند و یا بونه و شبت و کلیل الملک ز حبس و رقیق غار و ترب ز پنجش بر بخاسف  
 بچوشانند گوش بخار آن بدارند و ادران حمام نیز سفید بود و آنرا که از استلای دماغ بود اول تخته بجا یاره و صمغ  
 باید کرد و بعد از آن استعمال قطرات و بخورات و اگر بسبب یوست و خلط دماغ باشد علامت او آنست که در گوش  
 زاید گردد و در سیری ساکن شود علاج آن ترطیب دماغ با دمان حمام و تناول اندکی مرطبه مالیدن شیر زنان  
 روغن بنفشه بر سر و اگر بسبب ضعف بود چنانچه ناکه واقع میشود تقویت کنند شرباب حباب من و لمیو و سبب  
 مطیب استعمال شمولات متدل شیا می که دوی قتل گوش را کم کند صفت آن شحم خنظل یکدم پوره آن  
 نیدرم چند بیدستر زراوند حرج هر یک می نیم عصاره فستق قسط و مرو و فریون هر یک انگلی گرفته و بنجینه  
 بزهره گاو برشند و شیان سازند و بوقت احتیاج بمقدار حدسی با روغن بادام تلخ بسایند و در گوش چکانند  
 قروح اذن اگر نوبت شیان امیثا اسر که یا آب غوره غسل در گوش چکانند یا مرهم چند از بابا سقون استعمال  
 کنند و آنچه فرین باشد قوطر آن چکانند و دخول موم و آب اگر چند در گوش رود علامت آن جاسکت  
 علاج آن آب رقیق شفتالو یا صبر یا بکر عمل کرده یا آب پودینه و کبر و فستقین شمع قنطیر قسط و گوش  
 تا بمیرد و می کنند که بیرون آید بطنه آوردن یا بآلت مخصوصه اگر آب در گوش رود علامت او آنست  
 بعد از حمام و نشا کردن حادث شود و با آن جوی باشد پس اگر تجربه یک سر و جستن بیرون نیاید چو

و در این نوع بعد از سه رایج یا تعب مفرد حادث شود علاج آن ترطیب دماغ بود بر روغن بنفشه و شیر زنان تناول  
 اندکی مرطبه مثل بنو ماش فکد و گوشت بزغال و روغن کدو بنفشه در گوش چکانند و اگر صمغ بوسطه اجتماع و رخ بود  
 که آنرا نتواند دید علاج او آنست که از آلتی برای این کار است پاک کنند و بعد از آن روغن بادام و شیر زنان در گوش  
 چکانند و یا شب روغن در آن چکانند و باید ادران بحام روند و گوشت بر تابه گرم نهند تا بیرون آید پس در دو  
 آواز گوش آنچه باریک حاد و طنین گویند و آنچه نرم و غلیظ بود دوی و حدوث آن اگر بسبب کمی غلیظ باشد  
 علامت آن تعدد و عدم تحمل بود و گاهی ساکن شود و گاهی میشتند و گاهی اگر بسبب لاتی بود که گوش ریزد و بواسطه  
 استلای دماغ علامت آن قتل تعدد و دوام طنین بود علاج آن هر روز جلای از از یانه و پنج مکهک نسیم و کلفت  
 تناول کنند و غذا نخوراد بازیره و داجینی زعفران برگ شبت روغن قسط و سوسن خیری در گوش چکانند یا آب  
 و شونیز چند بیدستر چکانند و یا بونه و شبت و کلیل الملک ز حبس و رقیق غار و ترب ز پنجش بر بخاسف  
 بچوشانند گوش بخار آن بدارند و ادران حمام نیز سفید بود و آنرا که از استلای دماغ بود اول تخته بجا یاره و صمغ  
 باید کرد و بعد از آن استعمال قطرات و بخورات و اگر بسبب یوست و خلط دماغ باشد علامت او آنست که در گوش  
 زاید گردد و در سیری ساکن شود علاج آن ترطیب دماغ با دمان حمام و تناول اندکی مرطبه مالیدن شیر زنان  
 روغن بنفشه بر سر و اگر بسبب ضعف بود چنانچه ناکه واقع میشود تقویت کنند شرباب حباب من و لمیو و سبب  
 مطیب استعمال شمولات متدل شیا می که دوی قتل گوش را کم کند صفت آن شحم خنظل یکدم پوره آن  
 نیدرم چند بیدستر زراوند حرج هر یک می نیم عصاره فستق قسط و مرو و فریون هر یک انگلی گرفته و بنجینه  
 بزهره گاو برشند و شیان سازند و بوقت احتیاج بمقدار حدسی با روغن بادام تلخ بسایند و در گوش چکانند  
 قروح اذن اگر نوبت شیان امیثا اسر که یا آب غوره غسل در گوش چکانند یا مرهم چند از بابا سقون استعمال  
 کنند و آنچه فرین باشد قوطر آن چکانند و دخول موم و آب اگر چند در گوش رود علامت آن جاسکت  
 علاج آن آب رقیق شفتالو یا صبر یا بکر عمل کرده یا آب پودینه و کبر و فستقین شمع قنطیر قسط و گوش  
 تا بمیرد و می کنند که بیرون آید بطنه آوردن یا بآلت مخصوصه اگر آب در گوش رود علامت او آنست  
 بعد از حمام و نشا کردن حادث شود و با آن جوی باشد پس اگر تجربه یک سر و جستن بیرون نیاید چو













انشعری نمند تا خون بسید و نمک بالند بعد از آن بجللات یا قبالصات طالع کند انشقاق شفت لب  
 تر قیده را با آب شیر او بدهد نه بنگو طالع کند و کفی که از خیار طاهر میشود چون قطع می کنند در نیاب مفید بود  
 و در خون بسته نیز به یک می کنند و شاخ گاوه می سوخته با آن ضم سازند و طالع کنند و پوست تنک که برضیه کشیده است  
 بر آن نمند با آب شکر در امراض اسنان لثه حافظ صحت اسنان لازم است که از فساد طعام و شراب  
 احتیاج است باید از کثرت قی میخایدن چیزهای کدو شده باشد مثل حلوی کلکین قرص سکنجبین احتراز کنند و بنین  
 آب سرد و زعفران گرم و در چیزهای ترش و از لندنا احتراز کنند و چیزهای سخت مثل بادام و جوز بدان نه شکند  
 و تمام اسهال کنند و بهترین سوک چرب را که زیتونست در وقت خواب احیاناً ناروغن کل یا نارون  
 به مخرج در میان بالند و گاه بگاه به ساج نمک بدان را بالند و سیر بریان کرده بردن آن نهند و هر لثه اگر  
 به سبب ماده داود باشد علامت آن حرمت و لب ضرر آن باشد علاج آن فصد قیال چهارگ کند و شراب  
 و عناب با شراب جامن آب ارین با نبات تناول کنند و ترنجبین هم داخل کنند و غذا نهند یا آب کوی فزند  
 و لیمو طبعیت مطبوخ فواکه با لیمو کنند و به که و گلاب آب سماق ضمغه کنند و گلاب و جوز سرد و نار ترش و طبخ  
 و در کل مطراشیت و فلفل تسادی بگویند و بر لثات بریزند و از گوشت و شیرینی احتراز کنند و با انار و امر و دوزخ  
 و سیاه شفتا تنفک کنند و قروح لثه علاج آن همچو علاج قلاع باشد و اگر متعفن شود فلفل و فلفل بر آن نهند تا گوشت  
 فاسد از آن شود و نه را نیک با سبب کنگر و انار و سماق و جوز سرد و به که بچشانند و بدان ضمغه کنند و اگر نماند  
 و در وقت شور و یا کنگر و انار و لثه آید شب یا فانی بسوزانند و سرکه بلان بریزند و یکدم از آن یاد و دم نکند و هم  
 شکر کل بگویند و بر آن بریزند و اگر گوشت لثه کم شود کدو زراوند و جرج و خون سیا و شان کرسند و پنج هم که بچند  
 و به سرکه غصصا برشند و بر آن نهند و جرج اسنان اگر از سوء المزاج گرم باشد علامت آن جج شدید ضرر آن بود  
 و بلافاصله استیاد بارده ساکن شود و علاج آن فصد قیال چهارگ و لیمو طبعیت مطبوخ فواکه با لیمو کنند و شراب  
 عناب ترشندی و نبات خورند و غذا محو ضات یا بنواش با مغز بادام باشد و از گوشت شیرینی احتراز کنند و  
 سرکه و گلاب و به که نهند و اگر وجع بنایت بود اندکی کافور با سرکه و گلاب بیا میریزند یا آبله و خیار ترش و فلفل  
 بگیرند یا به فلفل و ضمغه کنند و اگر وجع از سوء المزاج بار باشد علامت آن جج هم ضرر آن بود و سکون جج بلافاصله

فواکه با لیمو است که در  
 به که با سبب کنگر و انار  
 دندان ترش را سبب کنگر و انار  
 و از سوء المزاج سرد و انار  
 و در وقت شور و یا کنگر و انار  
 و لثه آید شب یا فانی بسوزانند و سرکه بلان بریزند و یکدم از آن یاد و دم نکند و هم









زبان و منخرن و بین غلیظ میجوی بود علاج آن از اول روز تا سوم قصد اینی کنند یا ازل و جاب از غلیظ فرو  
بخشند و عذاب و پستان و ترنجبین نبات تناول کنند و غذا شکاب یا بنفشه و زعفران و پستان  
از زرد میانه روز شربت از نبات و عذاب بگردد و عین بخفته شرب کنند و نیمه نیمه شربت بپزند  
باین طریقی صفتی بخشند و نیا و نیمه کاسی هر یک نیمه درم عذاب و عذایه آن است در نیمه غلیظ خم خجانی شرم  
ترنجبین و شیر خشک هر یک ده درم یا شنبه پانزده درم اگر احتیاج افتد درم باز تحریک کنند بدین طریقی استعمال  
کنند البته کند و اگر آرد غلظت غلظت آن جمیع حقه و سوال و غلیظ و نیمه شربت علاج آن است  
و می باشد درین تربید و ترنجبین شیر باید کرد مثل قهوه که در ریه حادث شود سبب نری که از دماغ فرو آید و در  
ذات الجنب ذات الریه و سوال من واقع شود و است آن جمیع وقت بود آن سوال و زبان حمت و بدو  
نفت بدو باشد و فوق میان مده و غلظت آنست که در آب و نشیند و چون بر آتش نهند آن سوخته شود  
و بخار آن غلظت که بر سر آب باشد و چون بر آتش نهند از رفتنی باشد علاج آن شیر و نبات و شربت و پستان  
اجلابا زنده و سرطان را با نبات قطع کنند و شکاب و آب ناکشید و اگر شکاب بپزند و خورد و اگر از آن کرشی باشد  
مجاوی آن پاچه زغال فروند و شیر زنان و شیر و شیر بز و شیر میوه و شیر تر شیر میوه که از پستان فرو نهند و گفته اند که  
بر شیر مداومت باید نمود و تمام نیز مناسب باشد و شیر طبعی سخت گرم بود و بسیار است نهند و از آن غلیظ نهند و در  
بدن اند و درین فصل گفتیم که آرد و اندک از آن بخورند و شیر و تخم توک با شراب نارغب بخورند و اگر با آن  
نفت درم باشد گل از منی و نشاسته و نج ماک هر یک پنج درم سرطان حقه ده درم کثیرا عذاب شیر هر یک شش درم گفته  
و خجسته لعاب بدهد و بشیرند و درم از آن تناول کنند و قوی که این مصلحت نهند و با نبات و تخم خیارین و خرزهره  
که و هر یک پنج درم سمع عربی کثیرا نشاسته هر یک هفت درم مغز بادام و بدهد و هر یک ده درم مغز طافنی و انیسون  
و روغن بادام جو شاییده و دوازده درم مجموع بگویند و در یک تن آب بچشانند تا نیم من آید و باقی نهند  
بقوام آرد شربت ده درم باشد و قرص مفید کا و زبان نج ماک کثیرا سمع عربی نشاسته گل از منی هر یک چهار  
درم و ورق گل چیدم مغز تخم خیارین و که و هر یک شش درم سرطان سه درم بادام نیم هر یک ده درم گفته و خجسته  
لعاب بدهد و اقراص سازند و یک مثقال بخورند و شراب نافع آب انار عذاب یک تن آب سیب شیر زن













در از یانه و گوارش کمونی تناول کنند اما سوز المزاج سازج اگر بار بود علامت آن خشکی و تشنگی و دهن و دهان و جوارح و فسا و اغذیه لطیفه و قلت اشتها و میل بچیزهای ترش بود علاج آن شراب یاس و غوره و میوه و کبکبجین مانند آن تناول کنند یا کباب آب برن و غذای خشک تر بنهند و اما زانده و غوره و خورد و دفع بارت نیز مفید بود و اگر سه و مزاج حار یاس باشد علامت آن هزال شدگی و تشنگی و خشکی بان و طبیعت بود علاج آن شیر و تخم توک یا آب خیا که و بانبات و ترنجبین تناول کنند و غذا بنوشا با مغز بادام و سفناخ باک و با گوشت بزغاله و خورد و خشک سفت درم گل ازنی چهارم مندل مغزسته تخم کدو و طباشیر و تخم توک و قق و گل سرخ هر یک پنجم درم بکوبند و آب برق بید بسرخند و یک قفاله با شراب غوره تناول کنند و اگر سوز المزاج بار و سوز آن ضعف هضم و لین و انتفلخ بطن و دیران و ترش شدن طعام و کثرت ریت و جشا ترش بود علاج آن گلکند و از یانه و شراب بانگو و بزوری تناول کنند و غذا بخور و آب با فلفل و زنجبیل و دارچینی خورد و زنجبیل پرورده گوارش خود و غیر مصطکی امیانا تناول کنند و خند و ناخواه و زنجبیل هر یک شش درم فلفل و ازخوب انار و عود هر یک سه درم بکوبند و با مویز طایفی بست درم بسرخند و درم تناول کنند و اگر سوز مزاج بارد یا بس باشد علامت آن قلت عطش و کثرت اشتها و جشا ترش و تخمه بود علاج آن گلکند و از یانه و کنگبین و بلبله پرورده و اطریفل تناول کنند و بنبل ازخود و ناخواه هر یک سه درم سعد پنجم درم بکوبند و آب بر برعه طلا کنند و روغن زنبق و خیری با لند شربالی که مفید بود آب به ترش پنج طل شراب صرمت پنج طل آبش نرم بچوشانند تا نیمه آید پس شیر و قند بران ریزند بقدر شیرینی آن می جوشانند تا بقوام آید و در آخر پنج مصطکی و درم دارچینی و زنجبیل و فلفل زعفران هر یک می بکوبند و در کسبه کنند و در یک نهند تا بچوشد پس با لند و بنفشانه و چون بقوام آید از آنش فرو گیرند و شربت از آن ده درم باشد و اگر سوز المزاج و طبع آن ج باشد علامت آن کثرت ریت و سیلان لعاب قلت عطش و تاذی از آب سرد و میوه های و تره های بارده و تنفر از دسومات اغذیه و طبع و غشیان بود علاج آن گلکند و فسیون و جوش مصطکی و زنجبیل پرورده تناول کنند و غذا بخور و آب تلایا با توابل باشد و اگر بان طبیعت نرم شود و مجون خبث الحیدیه نافع بود و صفت آن بلبله سیاه و بلبله و آمله و خبث الحیدیه هر یک ده درم سبیل ازخود و زنجبیل فلفل ناخواه کند هر یک پنجم درم جدا جدا بکوبند و خبث الحیدیه و سحر

در از یانه و گوارش کمونی تناول کنند اما سوز المزاج سازج اگر بار بود علامت آن خشکی و تشنگی و دهن و دهان و جوارح و فسا و اغذیه لطیفه و قلت اشتها و میل بچیزهای ترش بود علاج آن شراب یاس و غوره و میوه و کبکبجین مانند آن تناول کنند یا کباب آب برن و غذای خشک تر بنهند و اما زانده و غوره و خورد و دفع بارت نیز مفید بود و اگر سه و مزاج حار یاس باشد علامت آن هزال شدگی و تشنگی و خشکی بان و طبیعت بود علاج آن شیر و تخم توک یا آب خیا که و بانبات و ترنجبین تناول کنند و غذا بنوشا با مغز بادام و سفناخ باک و با گوشت بزغاله و خورد و خشک سفت درم گل ازنی چهارم مندل مغزسته تخم کدو و طباشیر و تخم توک و قق و گل سرخ هر یک پنجم درم بکوبند و آب برق بید بسرخند و یک قفاله با شراب غوره تناول کنند و اگر سوز المزاج بار و سوز آن ضعف هضم و لین و انتفلخ بطن و دیران و ترش شدن طعام و کثرت ریت و جشا ترش بود علاج آن گلکند و از یانه و شراب بانگو و بزوری تناول کنند و غذا بخور و آب با فلفل و زنجبیل و دارچینی خورد و زنجبیل پرورده گوارش خود و غیر مصطکی امیانا تناول کنند و خند و ناخواه و زنجبیل هر یک شش درم فلفل و ازخوب انار و عود هر یک سه درم بکوبند و با مویز طایفی بست درم بسرخند و درم تناول کنند و اگر سوز مزاج بارد یا بس باشد علامت آن قلت عطش و کثرت اشتها و جشا ترش و تخمه بود علاج آن گلکند و از یانه و کنگبین و بلبله پرورده و اطریفل تناول کنند و بنبل ازخود و ناخواه هر یک سه درم سعد پنجم درم بکوبند و آب بر برعه طلا کنند و روغن زنبق و خیری با لند شربالی که مفید بود آب به ترش پنج طل شراب صرمت پنج طل آبش نرم بچوشانند تا نیمه آید پس شیر و قند بران ریزند بقدر شیرینی آن می جوشانند تا بقوام آید و در آخر پنج مصطکی و درم دارچینی و زنجبیل و فلفل زعفران هر یک می بکوبند و در کسبه کنند و در یک نهند تا بچوشد پس با لند و بنفشانه و چون بقوام آید از آنش فرو گیرند و شربت از آن ده درم باشد و اگر سوز المزاج و طبع آن ج باشد علامت آن کثرت ریت و سیلان لعاب قلت عطش و تاذی از آب سرد و میوه های و تره های بارده و تنفر از دسومات اغذیه و طبع و غشیان بود علاج آن گلکند و فسیون و جوش مصطکی و زنجبیل پرورده تناول کنند و غذا بخور و آب تلایا با توابل باشد و اگر بان طبیعت نرم شود و مجون خبث الحیدیه نافع بود و صفت آن بلبله سیاه و بلبله و آمله و خبث الحیدیه هر یک ده درم سبیل ازخود و زنجبیل فلفل ناخواه کند هر یک پنجم درم جدا جدا بکوبند و خبث الحیدیه و سحر

علاج آن خرقه بکباب سرکه تر کنند و بر آن نهند و اگر حرارت آن عظیم بود آرد با قاقا و جود و مغا با کبش نیز و آتشی که  
 به سفیده تخم مرغ طلا کنند و اگر وجع ساکن شود محملات نهند و اگر جمیع شود منخاست تهال کنند و بعد از آن فخر گردانند  
 قلت این اگر گرم شدن شیر بسبب قلت دم و قلت کُل بود تناول غده کثیر غذا بیاورد اگر سبب شیر بود بلغمی  
 بر و غالتش اگر صفر غالتش به باشد علامت آن صفت وحدت و وقت شیر بود و اگر بلغم غالتش در علامت آن ساین و  
 مایه حموضت شیر بود و اگر سودا غالتش و علامت آن کودت غلط شیر بود و علاج آن تنقیه است از خلط غالتش تبدیل  
 مزاج باغذیه و اشربه که مضاد آن خلط بود کثرت لبن بسیاری شیر و تخم آن اگر با فراط بود دران طشت و محففات  
 استعمال کنند و پستان را بکک م و در سنگی و غن گل زیره و سرکه طلا کنند با ب هم و در امراض معده سوء المزاج که  
 عارض معده میشود یا اودی باشد یا سافج آنچه اودی باشد اگر از صفر باشد علامت آن کرب تشنگی و صفرت  
 زبان تلخی و همان بود علاج آن تنقیه معده کند با آنکه سکنجبین آب گرم بیاشامند یا تخم شنبلیله و تربیج همک  
 بچشانند و اندکی غسل و نمک را آن حل کنند و بیاشامند و قی کنند و بعد از آن هر روز جلای با زنبق و جلاص  
 و بخی همک ترنجبین و نبات تناول کنند و تلین طبیعت مطبوع فواکد و نفوق هن کنند و بعد از تنقیه تقویت معده  
 بر بوب اقراص بارده و سکنجبین به و میوه کنند و این سفوف مفید بود و صفت آن ورق گل ده درم طباشیر خردم  
 بسیار زرد و ساق هر یک سه درم مصطکی یک درم را یک نیدم بکوبند و با و چندان اوویه قند یا میزند و سه درم  
 با کباب تناول کنند و اگر ماده بلغمی بود علامت آن جش و ترش و تخمه و انتفاخ شکم و قلت اشتها و غشیان و  
 بلغم و قلت عطش و کثرت رین و سیلان لعاب بیاض نون قاروره و بطوره و لیسین بنض بود و وسیل باغذیه و طعمه  
 حریفه و آنچه باشد علاج آن اولاً تنه کنند و معده را پاک گردانند و بعد از آن هر روز جلای ازانیسون بخیج  
 و بالنگو و قند و غذا نخوراد باشد و نه سکه نه خورند و فلفل و داجینی و زعفران در آن کنند و قحط یا سبزه متوبله  
 نیز مفید بود و بعد از دفع تهنیه کبب ایاره و جالنیوس و نواذیا کنند یا بحقنه بای حاده و معده را بر وزن بنیق و خیزی  
 مصطکی بالنه و گویش کوتی و گوارش کنند و بخیل پیورده تناول کنند و اگر زاناده سودا بود علامت آن حرقت  
 معده و کثرت اشتها و ضعف کثرت نفخ و ترشی دهن و غلط و سوء قاروره و بطوره و صفر بنض قی ترش و خشکی  
 هین تشنگی بود علاج تنقیه با بلغمی و نفیتوان مسلمات کنند و بعد از آن که معده را قی پاک ده باشد و فلفل و قند

نمده اگر سبب مبلد و تشنگی  
 ازین و تشنگی غالتش شود  
 دانست که ماده غالتش  
 است و آنکه ماده غالتش  
 نبات نام دارد و بسیار  
 شد معلوم خورده نشود  
 نشان پیدا کند و تخم آن  
 ده درم و بقیه با سبب  
 شرب بکوبد و اسهال از آن  
 نیز خورده باشد تا معلوم  
 شود و در ساق هر یک  
 غلیظ است و در ساق هر یک  
 علامت از اشتها و کثرت  
 رین و سیلان لعاب بیاض  
 و جش و ترش و تخمه و  
 انتفاخ شکم و قلت  
 اشتها و غشیان و  
 بلغم و قلت عطش و  
 کثرت رین و سیلان  
 لعاب بیاض نون قاروره  
 و بطوره و لیسین بنض  
 بود و وسیل باغذیه و  
 طعمه حریفه و آنچه  
 باشد علاج آن اولاً  
 تنه کنند و معده را  
 پاک گردانند و بعد از  
 آن هر روز جلای ازانیسون  
 بخیج و بالنگو و قند  
 و غذا نخوراد باشد و  
 نه سکه نه خورند و  
 فلفل و داجینی و  
 زعفران در آن کنند  
 و قحط یا سبزه متوبله  
 نیز مفید بود و بعد از  
 دفع تهنیه کبب ایاره  
 و جالنیوس و نواذیا  
 کنند یا بحقنه بای  
 حاده و معده را بر  
 وزن بنیق و خیزی  
 مصطکی بالنه و گویش  
 کوتی و گوارش کنند  
 و بخیل پیورده تناول  
 کنند و اگر زاناده  
 سودا بود علامت آن  
 حرقت معده و کثرت  
 اشتها و ضعف کثرت  
 نفخ و ترشی دهن و  
 غلط و سوء قاروره  
 و بطوره و صفر بنض  
 قی ترش و خشکی  
 هین تشنگی بود  
 علاج تنقیه با  
 بلغمی و نفیتوان  
 مسلمات کنند و  
 بعد از آن که معده  
 را قی پاک ده  
 باشد و فلفل و  
 قند



و رو به ترکیب با گلاب یا آب گسنی حلا کنند و بعد از آن خطمی حلیه بزرگ و بابونه بزرگ و سوسنبل و سعد و آرد جو  
و چون درم خراج گردد منتفع شود و متکثر شدت وجع و حمی و ضربان باشد از زمان بزرگ مر و زرشنگ و  
تخم خطمی هر یک درمی بگویند و با شیر بز یا شامند تا نافع یا بد و غذا مستحسب سکون است و هیچ باشد و چون منفع شود  
شراب عنب و شراب خشخاش با شیر تناول کنند و دریه از نشاسته و خشخاش روغن بادام مقید سازند و  
علامت انفجاری و اختلاط مده و خون باشد و چون مده کم شود و شربی از نبات یا تخم شاه مسفرم یا شامند و اگر اثر  
نشد نباشد با عمل تهر باشد تا سعد را از مده پاک کند و چون پاک شده باشد بکند و کلتار و دوق گل هر یک درم  
کمل از می و کمر با خون سیاوشان هر یک می بگویند و با هم خیدان قند یا نیزه شقایق از آن بخورند تا جرح مثل  
شود و اگر درم بارد باشد یا مده لغبی بود علامت آن نشسته و استیحا سعد و سفید می یان کثرت لعاب تهج روی  
و درم خوبا شد علاج آن مای اهل تناول کنند و تریاق اربعه و شریک و یکس نیز مفید بود و با جلای از پخت کاه  
و پنخ رازیانه و پنخ نمک هر یک درم تخم رازیانه سه درم گل قنده درم یا شامند و غذا بخواب با شیر و خشکدانه  
با فضل و در صحنی خردند و کرویاد و روغن زیت و روغن بید بخیر بر غذا کردن بر معده مایه آن سفید بود و از خرم  
سوسنبل و خاکستر چوب زبانه هم بسایند و بسر که بر سر شند و غذا سازند یا بر سر سقوی درم و درم سوسنبل و قروانا و مصطکه و  
افسنتین هر یک درمی بگویند و با روغن زیت یا یا سیمین روغن بان ضار کنند و مسلات لیمه استعمال نمایند و اگر از مایه  
سودا باشد و درم صلب بود و بان افکار و دریه خست نفس باشد علاج آن جلای از تخم رازیانه و پنخ نمک و پنخ کنگرین  
تناول کنند غذا بخواب با شیر و خشکدانه و روغن بید بخیر خورند و معده را حلیه بزرگ و خطمی بابونه و مصطکه هر یک  
درم و سوسنبل و سعد و از هر یک درمی شمع سه درم روغن بابونه پانزده درم تقصید سازند و با سوسنبل و افسنتین و  
سلیمه و مصطکه سه درم صبر و سلاس هر یک چهار درم حلیه بزرگ پنجم زعفران هر یک درمی بگویند و با سوم و روغن پنخ  
یا خیری یا قسط یا میزند و بالند و این مای اهل تناول کنند صفت آن پوست پنخ کرفس پوست پنخ زرا یا  
هر یک درم نیمون رازیانه هر یک سه درم پنخ نمک بابونه هر یک هفت درم حلیه چهار درم بخیر سفیده عید و  
سوز طاعنی پانزده درم و چهار طلال آب بجوشانند تا بطلی آید پس صافی کنند و می شقال از آن با سه درم پنخ خیار  
و یک شقال روغن بید بخیر تناول کنند و لمین طبیعت با مایه کونغا زیا و مایه ابرکا غایس کنند و قرا و قرق

عنب و زرشنگ و سوسنبل و سعد و آرد جو  
تخم خطمی هر یک درمی بگویند و با شیر بز یا شامند تا نافع یا بد و غذا مستحسب سکون است و هیچ باشد و چون منفع شود  
شراب عنب و شراب خشخاش با شیر تناول کنند و دریه از نشاسته و خشخاش روغن بادام مقید سازند و  
علامت انفجاری و اختلاط مده و خون باشد و چون مده کم شود و شربی از نبات یا تخم شاه مسفرم یا شامند و اگر اثر  
نشد نباشد با عمل تهر باشد تا سعد را از مده پاک کند و چون پاک شده باشد بکند و کلتار و دوق گل هر یک درم  
کمل از می و کمر با خون سیاوشان هر یک می بگویند و با هم خیدان قند یا نیزه شقایق از آن بخورند تا جرح مثل  
شود و اگر درم بارد باشد یا مده لغبی بود علامت آن نشسته و استیحا سعد و سفید می یان کثرت لعاب تهج روی  
و درم خوبا شد علاج آن مای اهل تناول کنند و تریاق اربعه و شریک و یکس نیز مفید بود و با جلای از پخت کاه  
و پنخ رازیانه و پنخ نمک هر یک درم تخم رازیانه سه درم گل قنده درم یا شامند و غذا بخواب با شیر و خشکدانه  
با فضل و در صحنی خردند و کرویاد و روغن زیت و روغن بید بخیر بر غذا کردن بر معده مایه آن سفید بود و از خرم  
سوسنبل و خاکستر چوب زبانه هم بسایند و بسر که بر سر شند و غذا سازند یا بر سر سقوی درم و درم سوسنبل و قروانا و مصطکه و  
افسنتین هر یک درمی بگویند و با روغن زیت یا یا سیمین روغن بان ضار کنند و مسلات لیمه استعمال نمایند و اگر از مایه  
سودا باشد و درم صلب بود و بان افکار و دریه خست نفس باشد علاج آن جلای از تخم رازیانه و پنخ نمک و پنخ کنگرین  
تناول کنند غذا بخواب با شیر و خشکدانه و روغن بید بخیر خورند و معده را حلیه بزرگ و خطمی بابونه و مصطکه هر یک  
درم و سوسنبل و سعد و از هر یک درمی شمع سه درم روغن بابونه پانزده درم تقصید سازند و با سوسنبل و افسنتین و  
سلیمه و مصطکه سه درم صبر و سلاس هر یک چهار درم حلیه بزرگ پنجم زعفران هر یک درمی بگویند و با سوم و روغن پنخ  
یا خیری یا قسط یا میزند و بالند و این مای اهل تناول کنند صفت آن پوست پنخ کرفس پوست پنخ زرا یا  
هر یک درم نیمون رازیانه هر یک سه درم پنخ نمک بابونه هر یک هفت درم حلیه چهار درم بخیر سفیده عید و  
سوز طاعنی پانزده درم و چهار طلال آب بجوشانند تا بطلی آید پس صافی کنند و می شقال از آن با سه درم پنخ خیار  
و یک شقال روغن بید بخیر تناول کنند و لمین طبیعت با مایه کونغا زیا و مایه ابرکا غایس کنند و قرا و قرق



یا بادام تدبیر کنند و اگر جوع بسبب کرم و حیالت باشد علامت آن احساس حرکت ایشان بود  
و سقوط آن احیاناً عللاج آن قتل و اخراج کرم باشد چنانکه گفته شود و اگر بسبب اخلاط حامض مغزی بود  
که در معده جمع شده باشد علامت آن تشری دهن و جشاء ترش و برآز رطب بود و عللاج آن تنقیه معده  
کنند بقه و گلکند و انیسون و مصطک و در این غنی خورند و غذا بخورند آب با فلفل و کر و یا مصطک و در این غنی  
کنند و اگر احیاناً احتیاج باشد بصب صبر و آیره اسهال نمایند جوع البقر آن جوع مجموع عضای  
بسیر معده و آنرا بلیوس گویند بسبب آن برودتی منفرد باشد که نم معده را عارض شود و قوت  
حس جذب از قوت شود و بدن عظیم محتاج غذا باشد و بیشتر این مرض در زمستان سرد  
بود کسی را که در سرمای سخت سفر کند عارض شود علامت آن خافت بدن و ابطان اشتها و ضعف  
قوت و وجع معده باشد و احیاناً غشی نیز حادث شود و بدن نیم معده سرد باشد عللاج آن  
شراب بالنکو و شراب گاو زبان و گلکند و رازیانه و انیسون هر که ام که باشد دره شقال تناول کنند  
و اغذیه بخورند آب با کبک و میوه درج خورند و توال گرم در آن کنند و شراب ریحانی و اطهر نعل  
و بوارش کمونی و عود و مصطکی مناسب این مرض بود و سعد و سک و رامک و نعام بگویند و بر معده  
طلا کنند و این علت بسبب ضعف معده باشد یا حرارت جمیع بدن نیز حادث شود و علامت آن  
کرب و لمیب و عطش و بیوست طبع بود و چون گرسنه شود و غذا نخورد غشی کند و قوت ساقط شود  
عللاج آن سکنجبین و شراب زرشک و انار و سیب با گلاب تناول کنند و غذا از زرشک  
و تمر بنهند و انار دانه و خوره و میوه خورند و همین که غده اشتها و غذا پیدا شود چیزی باید خورد  
تا خیر نباید نمود عطش کاذب تشنگی کاذب اگر بسبب حرارت قلب ریه باشد  
علامت کرب و لمیب و احراق صدر بود و استراحت بهوای سرد عللاج آن شراب حامض و سیب  
بلیو و صندل هر کدام که باشد با عرق گل و سید ساده یا آب سرد بنیاشانند و غذا شیره جوی یا زغال  
خورند و صندل گلاب عرق بید بر منیه طلا کنند و خیار و کدو بپزند و این قرص نیز مفید بود و صفحت  
آن صندلین مغز تخم خیارین و کدو تخم توک هر یک نیم درم طباشیر دو درم بپزند و با عاب نگو بسیر باشند

جمع البقر آن جوع  
تدبیر کنند و اگر جوع  
بسبب کرم و حیالت باشد  
علامت آن احساس حرکت  
ایشان بود و سقوط آن  
احیاناً عللاج آن قتل و  
اخراج کرم باشد چنانکه  
گفته شود و اگر بسبب  
اخلاط حامض مغزی بود  
که در معده جمع شده  
باشد علامت آن تشری  
دهن و جشاء ترش و برآز  
رطب بود و عللاج آن  
تنقیه معده کنند بقه  
و گلکند و انیسون و  
مصطک و در این غنی  
خورند و غذا بخورند  
آب با فلفل و کر و یا  
مصطک و در این غنی  
کنند و اگر احیاناً  
احتیاج باشد بصب صبر  
و آیره اسهال نمایند  
جوع البقر آن جوع  
مجموع عضای

بسیر معده و آنرا  
بلیوس گویند بسبب  
آن برودتی منفرد  
باشد که نم معده  
را عارض شود و قوت  
حس جذب از قوت  
شود و بدن عظیم  
محتاج غذا باشد  
و بیشتر این مرض  
در زمستان سرد  
بود کسی را که  
در سرمای سخت  
سفر کند عارض  
شود علامت آن  
خافت بدن و  
ابطان اشتها و  
ضعف قوت و وجع  
معده باشد و  
احیاناً غشی  
نیز حادث شود  
و بدن نیم  
معده سرد  
باشد عللاج  
آن شراب  
النکو و شراب  
گاو زبان و  
گلکند و  
رازیانه و  
انیسون هر  
که ام که  
باشد دره  
شقال تناول  
کنند و اغذیه  
بخورند آب  
با کبک و  
میوه درج  
خورند و  
توال گرم  
در آن کنند  
و شراب  
ریحانی و  
اطهر نعل  
و بوارش  
کمونی و  
عود و  
مصطکی  
مناسب این  
مرض بود  
و سعد و  
سک و رامک  
و نعام  
بگویند و  
بر معده  
طلا کنند  
و این علت  
بسبب ضعف  
معده باشد  
یا حرارت  
جمیع بدن  
نیز حادث  
شود و علامت  
آن کرب و  
لمیب و  
عطش و  
بیوست  
طبع بود  
و چون  
گرسنه  
شود و  
غذا  
نخورد  
غشی  
کند و  
قوت  
ساقط  
شود  
عللاج  
آن  
سکنجبین  
و شراب  
زرشک و  
انار و  
سیب با  
گلاب  
تناول  
کنند و  
غذا  
از زرشک  
و تمر  
بنهند  
و انار  
دانه و  
خوره و  
میوه  
خورند  
و همین  
که غده  
اشتها  
و غذا  
پیدا  
شود  
چیزی  
باید  
خورد  
تا خیر  
نباید  
نمود  
عطش  
کاذب  
تشنگی  
کاذب  
اگر  
بسبب  
حرارت  
قلب  
ریه  
باشد  
علامت  
کرب و  
لمیب و  
احراق  
صدر  
بود و  
استراحت  
بهوای  
سرد  
عللاج  
آن  
شراب  
حامض  
و سیب  
بلیو و  
صندل  
هر کدام  
که باشد  
با عرق  
گل و  
سید  
ساده  
یا آب  
سرد  
بنیاشانند  
و غذا  
شیره  
جوی یا  
زغال  
خورند  
و صندل  
گلاب  
عرق  
بید  
بر  
منیه  
طلا  
کنند  
و خیار  
و کدو  
بپزند  
و این  
قرص  
نیز  
مفید  
بود  
و صفحت  
آن  
صندلین  
مغز  
تخم  
خیارین  
و کدو  
تخم  
توک  
هر یک  
نیم  
درم  
طباشیر  
دو درم  
بپزند  
و با  
عاب  
نگو  
بسیر  
باشند

بواسطه برودت و ضعف معده و تناول اشباع و افراط باشد و گاه بود که بسبب ناریت معده باشد که  
 احوال نفخ و بخار کنند علاج آن هرگاه که کف کنند و از یانه و آیسون تناول کنند و غذا را بخواب باز بیره  
 و در صحنی و کردیا خوردن طعمه غلیظه و اشیا رفاضة و حموضات امتراژ کنند و سبوس گاو در منک گرم  
 بر شکم بزنند و سنبلی که کند و از یانه هر یک سه درم فودنه و سداب خشک و زنجبیل و کردیا هر یک سه درم  
 صغیر و نانخواه و مصطکی هر یک درمی بکوبند و باد و مثل آن قند بیا میزند و پنج درم تناول کنند و گوارش  
 شهر یاران و کمونی و فلا فلی بخورند و اگر با فضی طبعیت نرم بود و حب الرشاد بریان کرده و زیره و سرکه  
 جو شائیده بریان کرده هر یک سه درم بکوبند و با هم چندان قند بسره نوبت بخورند حبشانی نفخی بود که بطریق  
 فم مندن شود چون بسیار واقع شود دلیل فساد و هضم نتابد که آنرا دهن دره گویند از بخارات غیر هضم  
 واقع شود و عضلات فک اسفل حاصل شود و غلیظه گردد و در دندان عضلات پیدا شود و قوی است  
 که همه اعضا کشیده شود و عروق آن هم از بخارات باشد که در دیگر عضلات حاصل شود همه دلالت  
 بر ضعف هضم و تقصیر آن کند علاج آن مجروح تنقیه و تهویه معده باشد شهوة کلی شتاد و شتاد  
 طعام و حرص بر اکولات بود بحدیکه سیر نگردد و سبب آن کسوه المزاج بار باشد که فم معده را کثیف  
 گرداند علامت آن نفخ قبل و ثبات عطش رتبه معده و کثرت سیاهان معانی طبعیت بود علاج  
 آن تخمین معده کنند که کف کنند و از یانه و شراب با گناه و گنگبین بهاشامند و غذا را بخواب باز بیره و شکم  
 و توایل گرم باشد و تنقیه بجزب میر و حب ابره کنند و بعد از تنقیه گوارش مصطکی و طریقل مقویات معده  
 تناول کنند که در مصطکی بنمایند و شراب خمر سفید بود و اگر آب این مرض کثرت انصباب بود آب  
 بغم معده علامت آن حرقت فم معده و قلت عطش و جشاء ترش بود و علاج آن تنقیه بدن کنند  
 بجنب فتمون و بطونخ آن غذا بجزب خورند و از سولفات سودا اجتناب نمایند و اگر از شدت  
 خلویین این مرض پیدا شود علامت آن تقدم اسباب آن شلج حرکت فطو و هوا گرم و سهر  
 غم و روزه ها و کثیر التحمیل و در هضم هیچ آفتی نباشد علاج آن تناول غذای غلیظه باشد مثل هر یک یک با  
 گوشت گاو و قلیه جز و در روزی سه چهار نوبت غذا خورند لیکن اندک اندک باید خورد و بدن را بر خفیه

علامه نور جلاله از این کتاب  
 آید که گویند در فم بسیار  
 افتاده و بی ادب است  
 که بگوید از این کتاب  
 از این و در این کتاب  
 به این و در این کتاب



سَهْ شَقَالِ اَز آن تَنَاولِ کُنند بَاغْرِت سَکَنْجَبِينِ و اگر سَبب حَرَارَت و سُبُوت مَعِدِه بود بواسطه تَنَاولِ حَمِيضَات  
شَوْر و حَرْفِ وَحَار باشد و شیر نَبَا بِافراط یا بواسطه هَتَفِرَاعِ مَفْرَطِ عِلْمَالِجِ آن سَکَنْجَبِينِ بِاعْرَاقِ کُلِّ مَسِيدِ  
بَيَاشَانَد بَابِ اِنَارِينِ يَا آب غُورَه باشيرهُ تخم توکز يا نبات يَشْرَابِ سِيمُو بار يَاسْتَنَاولِ کُنند و آخِيَارِ دُرْدَلِ  
و آب تر سِنْدِي نيز مِفِيدُ بود و غذَاءِ مَحْصُولَاتِ سَنَاسِبِ شَاد و اگر سَببِ جَمْعِ اخْلَاطِ شَوْر باشد در مَعِدِه  
عِلَامَتِ آن باشد که بَابِ خُورُونِ زَائِلِ شُود و اگر صَبْرِ کُنند و بخُورند زَائِلِ گَرَد و عِلْمَالِجِ آن بَابِ تَرَبِ  
و سَکَنْجَبِينِ مَكْرَتِي کُنند و شَرَابِ غُورَه و مانند آن تَنَاولِ کُنند و غذا از رِبَاجِ خُورند و اگر بعد از شَرَابِ  
مَسْمَلِ تشنگي غالب شود بواسطه هَتَفِرَاعِ بَسِيرِ افراطِ طَعْلِ شَرَابِ غُورَه خُورند و آتش غُورَه تَنَاولِ  
نمایند و بحام معتدل روند و تدْمِينَ بر و غِنِ بَغْفَشَه کُنند و اگر بعد از شَرَابِ حَمَرِ کُنند واقع شود آب خَجَرِ  
بِرُونِ خُورند و مَحْصُولَاتِ بَارِدَه مِفِيدُ بود و اگر از حد بگذرد یک طَلِ آب خِيَارِ کد و بَانِيدِ ام طَبَاشِيرِ بَيَاشَانِ  
سُورِ لَمْضُمِ و ضِعْفِ لَمْضُمِ و تَخْمَهُ سُورِ الْمَضْمِ آن باشد که طَعَامِ نیکست مُضْمِ نشود عِلَامَتِ آن هِتْنِ حِشَابِ قُوتِ  
سَعْدَه و عُثْيَانِ بود و ضِعْفِ لَمْضُمِ آن باشد که دیر باند اما مُضْمِ شُود و بَا این فَعْلِ تَدْبُدُ بود و بعد از زَمَانِي دِ حِشَابِ  
که آید بوی طَعَامِ حَسَّاسِ کُنند و تَخْمَهُ آن بود که سَعْدَه در غذا وَقْعًا تَصَرُّفِ کُنند و مُضْمِ نگردد اند سَببِ این مجموع  
يَا سُورِ الزَّجَجِ سَعْدَه باشد یا اخْلَاطِ فَاسَدَه کرده و جمع شود عِلْمَالِجِ آن تَقْوِيتِ مَعِدِه باشد چنانکه گفته شد و اگر سَببِ  
تَنَاولِ التَّمَكِّيهِ يَا الطَّعْمَةِ دِيَهْ باشد تَقْوِيتِ مَعِدِه باید کرد و بقی و هَالِ تَقْوِيتِ مَعِدِه بقويات که سناسِبِجِ بود و دور و نزدیک  
صَبْرِ باید کرد و اگر طَبِيعَتِ مَحْتَبِسِ شَاد جَوَازِشِ فَرْضِی سَمَلِجِ شَقَالِ رَأْبِ نَگِمِ حَلْكَه دُخُورند و غِنِ مَصْطَلِكِ و نادین بر مَعِدِه  
بَالَنْد و اگر تَابِتَانِ بود و رَأْبِ دُشْسْتَنِ مِفِيدُ بود مِضْمَةُ عِبَارَتِ اَز آن باشد که طَعَامِ مَعِدِه بَانَدُ مُضْمِ شُود و فَا  
اگر دُرْدَلِ طَيفِ و طَانِي باشد بَقِي دَفْعِ شُود و انچه غَلِظَة سَرَبَ باشد با سَهَالِ عِلْمَالِجِ او اَوَّلُسْتُ که طَبِيعَتِ آب بَا گرم و غِنِجِ  
دُرْدَلِ کُنند تا ند و حر پاك خورد و چون مَعِدِه پاك شود و قِي و سَهَالِ قِي باشد و موجبِ ضِعْفِ بود و شَرَابِ نار غَدَبِ يافعانچ پَر  
و بر بَانِيدِ مَطَبَاشِيرِ خُورند یا سفوف نامزد این پنج شَقَالِ با قرص طباشیر کُنْقَالَ یارب نه شَقَالِ با پوست  
کُنْقَالَ بکوبند با شراب سیبیه شَقَالِ خُورند و صندان کاغذ و اقا قیوه گل زمینی و آب سرد و بعد طلا کنند  
در سه اضع مر و خواب کنند و روغ را با سنگ یا آهن دغ کرده بیاشانند و بنده صبر کنند تا اشتهای صادق

[illegible]







بشیرند و شقالی باره شقال کنجبین بزوری بخورند و اگر سودا المزاج یا بس بود علامت آن سخاقت  
 بدن و قنات دم و تشنگی و میوه طبع و صلابت بعضی بیاض قاروره باشد علاج آن شیر و تخم توک  
 با شراب نیل و فرشتخاش تناول کنند و غذا که دبا گوشت بزغال خورد یا حریره از شیر و سبوس نبات و  
 روغن بادام خورد و ماهی تازه نیز شاید و موم روغنی از روغن بنفشه و روغن کدو و موم صافی و آب کاسنی  
 آب توک ترتیب کنند و بر جگر طلا سازند ضعف کبد یا بسبب سودا المزاج بود علامت آن گفته شد  
 یا بسبب هاشم که کبیده عارض شود علامت آن ضعف کبد و قلت اشتها و فساد لون و سخاقت بدن  
 و همال غسالی شبیه غساله کرم و جع خلط آخرین از ضلایع همین بود و این سده اگر در مجرب کبد بود مثلاً او  
 آنست که بول اندک اندک آید و دقیق بود علاج آن هر بادا جلابی از تخم کاسنی و پنجه مکه و باده ترک کب  
 سه و درم رازیانه یک درم نبات ده شقال تناول کنند یا تخم کاسنی و کرفس ناسخا و پوست پنجه کاسنی و رازیانه  
 و نبات بحسب مزاج با قوس زرشک یا کنجبین ساده یا بزوری و غذا زیر باج خورد و از اغایه غلیظه و طعمه  
 از به و حلاوی احتراز کنند و اگر سه و درم قهقهه کبد باشد علامت آن بر از دقیق بود علاج آن هر روز جلابی از  
 پنجه مکه و پنجه رازیانه و کاسنی و نبات تناول کنند و غذا نخوراب و تسکین طبیعت کنند و برین طبع و ضعف  
 آن سنا پنجه درم تخم کاسنی سه و درم بوشانند و صافی کنند و ده شقال شکر مرغ و پنجه شقال مغز خیار شنبه دران  
 حل کرده یا شامند و با بونه و شبت هر یک سه و درم تخم کرفس و سنبل و اسارون هر یک درم یکون و آب است  
 بر جگر نهند و همچون کرم درین صورت نافع بود و ضعف آن تخم کرفس رازیانه اهل سلخه از هر یک سه و درم  
 سنبل قسط رویش عصا سه و غافث سیرری بادام تلخ به یکا پنجه درم ریوند چینی رب اسحوس از  
 هر یک سه و درم زعفران یک درم جموع کوفته و خیمه با شیر و قند یا غسل بشند و یک شقال باده و  
 تناول کنند و اورام کبد در سه باشد که بر کبد ظاهر شود اگر دومی باشد علامت او تشنگی و کمیت  
 و خرق و وجع موضع کبد و ثقل آن و ظهور درم و سعال و فواق و احتباس بطن و ضیق نفس بود  
 و باشد که اندام احتباس بول نیز شود علاج آن اوکافصد کنند و اخراج خون بحسب حاجت و قوت گیرند  
 و هر بادا جلابی از تخم کاسنی و پوست پنجه کاسنی و در و باده ترک کب هر یک سه و درم نبات و ترنجبین هر یک

۴  
 قنات دم و تشنگی و میوه طبع و صلابت بعضی بیاض قاروره باشد علاج آن شیر و تخم توک  
 با شراب نیل و فرشتخاش تناول کنند و غذا که دبا گوشت بزغال خورد یا حریره از شیر و سبوس نبات و  
 روغن بادام خورد و ماهی تازه نیز شاید و موم روغنی از روغن بنفشه و روغن کدو و موم صافی و آب کاسنی  
 آب توک ترتیب کنند و بر جگر طلا سازند ضعف کبد یا بسبب سودا المزاج بود علامت آن گفته شد  
 یا بسبب هاشم که کبیده عارض شود علامت آن ضعف کبد و قلت اشتها و فساد لون و سخاقت بدن  
 و همال غسالی شبیه غساله کرم و جع خلط آخرین از ضلایع همین بود و این سده اگر در مجرب کبد بود مثلاً او  
 آنست که بول اندک اندک آید و دقیق بود علاج آن هر بادا جلابی از تخم کاسنی و پنجه مکه و باده ترک کب  
 سه و درم رازیانه یک درم نبات ده شقال تناول کنند یا تخم کاسنی و کرفس ناسخا و پوست پنجه کاسنی و رازیانه  
 و نبات بحسب مزاج با قوس زرشک یا کنجبین ساده یا بزوری و غذا زیر باج خورد و از اغایه غلیظه و طعمه  
 از به و حلاوی احتراز کنند و اگر سه و درم قهقهه کبد باشد علامت آن بر از دقیق بود علاج آن هر روز جلابی از  
 پنجه مکه و پنجه رازیانه و کاسنی و نبات تناول کنند و غذا نخوراب و تسکین طبیعت کنند و برین طبع و ضعف  
 آن سنا پنجه درم تخم کاسنی سه و درم بوشانند و صافی کنند و ده شقال شکر مرغ و پنجه شقال مغز خیار شنبه دران  
 حل کرده یا شامند و با بونه و شبت هر یک سه و درم تخم کرفس و سنبل و اسارون هر یک درم یکون و آب است  
 بر جگر نهند و همچون کرم درین صورت نافع بود و ضعف آن تخم کرفس رازیانه اهل سلخه از هر یک سه و درم  
 سنبل قسط رویش عصا سه و غافث سیرری بادام تلخ به یکا پنجه درم ریوند چینی رب اسحوس از  
 هر یک سه و درم زعفران یک درم جموع کوفته و خیمه با شیر و قند یا غسل بشند و یک شقال باده و  
 تناول کنند و اورام کبد در سه باشد که بر کبد ظاهر شود اگر دومی باشد علامت او تشنگی و کمیت  
 و خرق و وجع موضع کبد و ثقل آن و ظهور درم و سعال و فواق و احتباس بطن و ضیق نفس بود  
 و باشد که اندام احتباس بول نیز شود علاج آن اوکافصد کنند و اخراج خون بحسب حاجت و قوت گیرند  
 و هر بادا جلابی از تخم کاسنی و پوست پنجه کاسنی و در و باده ترک کب هر یک سه و درم نبات و ترنجبین هر یک





ده درم تناول کنند و غذا کشکاب خورند و لمبین طبیعت بمطبوخ فواکه کنند یا باین قفنه صفت آن است  
 هفت درم بنفشه و نیلوفر و تخم کاسنی هر یک نیم درم و نیم کوفته سبوس و خطمی هر یک کفی خیارشیر پانزده درم شکر  
 ده درم روغن بنفشه یک گاه هر یک ده درم و اگر درم بر محذب کبد باشد درادرار بول سعی بلنج باید نمود و شیر  
 سه تخم آب کاسنی و سکجین بزوری خورند و این قرص تناول کنند صفت آن تخم کاسنی و تخم خربزه  
 مقبشر تخم کشوت هر یک سه درم طباشیر یک مثقال ریوند نیم درم لک فسول دمی بکوبند و آب کاسنی  
 بشنند و شقالی بخورند و در ابتدا درم رو باه ترکیب و ورق گل بنفشه و صندلین و ورق کاکج و طحلب و  
 بستان ما فروزد و کلاب ضما سازند و چون از ابتدا اجزاء کند استعمال ضمادات نکنند و اگر درم صفراوی  
 علامت آن شدت تب و تشنگی و قلق و عسرت نبض و ناریت قاروره و قی و اسهال مراری بود علامت  
 آن هر روزه جلای از تخم کاسنی و بنفشه و نیلوفر و ترنجبین تناول کنند و لمبین طبیعت بمطبوخ فواکه  
 یا لمبید بانقوع فواکه یا شیر خشک و ترنجبین و خیارشیر و غذا کشکاب یا شیر و خنخاش خورند و اگر درم  
 بود علامت آن قلت عطش و تب غیر حاده و برادر ملغمی و بیاض قاروره بود و احساس رم کبد اما جمع با  
 نباشد علاج آن جلای از رو باه ترکیب و رازیانه و پنج مهک نبات تناول کنند و غذا نخود آب بجماشن مقدار  
 خورند و لمبین طبیعت بجهنمای نرم کنند یا باین مطبوخ صفت آن سنا نیم درم و رازیانه انیسون هر یک  
 سه درم شکر دو درم بچوشانند و صافی کنند و پنج مثقال بچون خیارشیر تا هفت مثقال دران حل کنند  
 و بیاشانند و بعد از تنقیه اطفال و کفند و جوارشات مقوی معده تناول کنند و اگر درم سوداوی بود  
 آن بومطه سده باشد که میان کبد و طحال واقع شود علامت آن صلابت کبد و تشنگی و خشکی زبان باشد  
 علاج آن هر روز جلای از تخم کاسنی و رازیانه و کرفس و گوزبان نبات تناول کنند و شراب گلی و زبان و  
 پانگوتی کنند و غذا از زیر باج خورند و لمبین طبیعت بمطبوخ اقیقون کیند با سنا هفت درم و بانگ و پنج مهک  
 و تخم کاسنی هر یک سه درم شکر مرغ پانزده درم بچوشانند و صافی کنند بچون بخاج هفت مثقال دران حل کرد  
 بیاشانند و غذا نخود آب و شیر و شکله خورند و بعد از تنقیه سکجین بزوری و غصلی ما و الا حل قرص در  
 تناول کنند و کب را بجای بزرگ و شمع و میه بط و روغن بنفشه و اکلیل الملک با بونه و نمام تضمید کنند

فواکه و اجناس درم کاسنی  
 اگر درم و طحلب بود و در آن تخم  
 فواکه یا خنخاش یا شیر  
 کدو و تخم کاسنی  
 و در آنجا شکر و بنفشه









شدت عطش و سرعت نبض و تعین قاروره و میل آن بسواد بود و بان زرد اسفرا باشد و رنگ روسی  
تیره بود طبیعت محبتس باشد علاج آن جلابی از تخم کاسنی سه درم اجاص و عدد و تمر هندی و ترنجبین و  
نبات تناول کنند و غذا جواب خورند و طبیعت کبھی بخورند فواکه یا نفوس فواکه یا شیر خشک و ترنجبین  
یا مطبوخ مله زرد کنند و بعد از تقیة تبرید مزج کبد باید کرد به شیر تخم توک و کبجین با آب خیار که در  
و با یک شقال قرص طباشیر نرم و غذا آلوده و تمر هندی و زرشک و بنوماش و مغز بادام و اسفناخ  
خورند و اگر یرقان بسبب سود المزاج حار بود که مراره را حادث شود و مره صفر را بسیار مجذب کند و در  
غلیان پیدا شود و در بدن منتشر گردد علامت آن شدت عطش و یسب باشد و این نوع بخت  
حادث شود و باشد که بسبب حرارت جمیع بدن عارض شود و علامت آن نخافت و حاریدن بدن  
و خشکی برآز بود و صفر البقیه و برآز دفع شود و علاج آن هر دو نوع اسهال صفره و تبرید کبد باشد و اگر  
یرقان بسبب ورم کبد حادث شود علاج آن فصد و لیجین طبیعت باشد و اگر بسبب شرب زهر  
یا گزیدن حیوانی زهر دار باشد یک شقال قرص طباشیر نرم با آب انارین تناول کنند یا شقال قرص کافور  
بالعاب بنگو و بهدانه یا آب خیار که در خوردند و غذا کشاکش با روغن بادام خورند و جگر را به ورق گل صندل و  
اقاقیا و کشنیر هر یک پنجم درم و کافور نیم انگ با کلاب تغذیه کنند و یرقان نیز بسبب سده که میان طحال و  
مراره و امعاء حادث شود واقع میگردد و این نوع تابع قویج باشد و الا غلج قویج باید کرد و استعمال  
اشیاء حاره کنند و ریوند و غاف بر یک شقالی نخستین و شقال یکونند و با ده شقال کبجین تناول  
کنند و اگر کبجین سده باشد که میان کبد و مراره حادث شود علامت او آن باشد که برآز شدید پیچ پیچ  
گردد و علاج آن اسهال صفر باشد و بعد از آن استعمال مفتحات مثل کبجین بزوری و آب کاسنی و  
تخم کرفس و انیسون و امثال آن با آب دو از و هم در امراض طحالی سودا المزاج که طحال را  
عارض شود اگر حار بود علامت آن شدت تشنگی و التهاب و حرقت موضع طحال باشد و صفت لون و  
کودش آن و حرمت قاروره و سودا برآز و اختلاط نبض و سودا خلق علاج آن فصد است که کند از  
جانب چپ و جلاب از تمر هندی و ترنجبین و نبات خورند یا قرص زرشک و کبجین بزوری و غذا زرشک

[illegible]



بجب افتمون جب ایاره اورام طحال اگر دم طحال دمی بود علامت آن تب و سرعت  
عطش و التهاب و وجع طحال و خلط و سودا قاروره بود علاج آن فصد با سلیق کند و جلاب از  
تخم کاسنی و عناب و اجاص و نبات تناول کنند و غذا کشکاب باشد و تسین طبیعت کنند  
بمطبوخ فواکه و صندل و اقاقیا و شیان مامیثا و کشینز تر بر طحال طلا کنند و اگر دم صغری  
بود علامت آن حمی حاده و عطش مفرط و زردی چشم و زبان و قاروره و براز بود و باشد که با آن  
یرقان نیز باشد علاج آن جلابی از تخم کاسنی در و باه ترکیب هر یک سه درم تر سندی و نبات  
هر یک ده درم تناول کنند باب انارین یا نبات و غذا جو با شیر و خوشنماش خورند و تسین طبیعت  
کنند بقرص طباشیر نرم یک شقال با سکنجبین ده شقال و طحال را بصندل و تو زک و کشینز و قرص  
تضمید کنند و اگر اورام بلغمی بود علامت آن قلت عطش و زیادتی حجم طحال و بیاض لون و  
قاروره و تپو و نبض علامت آن جلابی از و باه ترکیب و پنج مہک و راز یا نه و نبات تناول  
کنند و غذا نخود آب خورند و تسین طبیعت کنند باین مطبوخ صفت آن سنا بیلید زرد  
هر یک پنج درم تربد و درم تخم کاسنی و راز یا نه و کرفس و خمشک و شکوفه کبر و بانگو و گاوزبان  
هر یک سه درم انجیر بست عدد و سوز طافنی پانزده درم شاهره یکده سته خیار شنبه و ترنجبین هر یک  
ده درم و بعد از تقیه قرص زر شک با سکنجبین بزوری تناول کنند و اگر دم سودا و سوس بود  
علامت آن خافت و هزال بدن و صلابت طحال و خروج او از طبع خویش و ضیق نفس و ادون  
و فساد هضم و تسین طبیعت و سرعت نبض بود علاج آن فصد با سلیق یا اسلیم کنند و تسین طبیعت  
بجیب افتمون یا مطبوخ آن کنند و غذا از زیر باج یا کبک فروج کنند و بعد از تقیه سکنجبین بزوری  
و قرص کبر خورند صفت آن پنجکشت و پنج کبر با یک ده درم زراوند مدح خوشتر تخم سپندان  
هر یک سه درم غنصل هفت درم بکوبند و سه درم آهسته بچوشانند و ادویه بدان باشند و قرص  
سازند و یک شقال تناول کنند و خردل و پنج کبر و بوره ارمنی و غافث بکوبند و با سرکه بر طحال  
طلا کنند و با خردل بکوبند و با عسل بیامیزند و کاغذی بمقدار دم بزنند و ادویه بران باندند و طحال

نکته و اگر اورام بلغمی بود با  
تخم کاسنی و عناب و اجاص و نبات  
تناول کنند و غذا کشکاب باشد و  
تسین طبیعت کنند بمطبوخ فواکه  
و صندل و اقاقیا و شیان مامیثا  
و کشینز تر بر طحال طلا کنند  
و اگر دم صغری بود علامت آن  
حمی حاده و عطش مفرط و زردی  
چشم و زبان و قاروره و براز بود  
و باشد که با آن یرقان نیز باشد  
علاج آن جلابی از تخم کاسنی  
در و باه ترکیب هر یک سه درم  
تر سندی و نبات هر یک ده درم  
تناول کنند باب انارین یا نبات  
و غذا جو با شیر و خوشنماش  
خورند و تسین طبیعت کنند  
بقرص طباشیر نرم یک شقال  
با سکنجبین ده شقال و طحال  
را بصندل و تو زک و کشینز و  
قرص تضمید کنند و اگر اورام  
بلغمی بود علامت آن قلت عطش  
و زیادتی حجم طحال و بیاض لون  
و قاروره و تپو و نبض علامت  
آن جلابی از و باه ترکیب و پنج  
مہک و راز یا نه و نبات تناول  
کنند و غذا نخود آب خورند و  
تسین طبیعت کنند باین مطبوخ  
صفت آن سنا بیلید زرد هر یک  
پنج درم تربد و درم تخم کاسنی  
و راز یا نه و کرفس و خمشک و  
شکوفه کبر و بانگو و گاوزبان  
هر یک سه درم انجیر بست عدد  
و سوز طافنی پانزده درم شاهره  
یکده سته خیار شنبه و ترنجبین  
هر یک ده درم و بعد از تقیه قرص  
زر شک با سکنجبین بزوری تناول  
کنند و اگر دم سودا و سوس بود  
علامت آن خافت و هزال بدن و  
صلابت طحال و خروج او از طبع  
خویش و ضیق نفس و ادون و فساد  
هضم و تسین طبیعت و سرعت نبض  
بود علاج آن فصد با سلیق یا  
اسلیم کنند و تسین طبیعت  
بجیب افتمون یا مطبوخ آن کنند  
و غذا از زیر باج یا کبک فروج  
کنند و بعد از تقیه سکنجبین  
بزوری و قرص کبر خورند صفت  
آن پنجکشت و پنج کبر با یک  
ده درم زراوند مدح خوشتر تخم  
سپندان هر یک سه درم غنصل  
هفت درم بکوبند و سه درم  
آهسته بچوشانند و ادویه بدان  
باشند و قرص سازند و یک شقال  
تناول کنند و خردل و پنج کبر  
و بوره ارمنی و غافث بکوبند  
و با سرکه بر طحال طلا کنند  
و با خردل بکوبند و با عسل  
بیامیزند و کاغذی بمقدار دم  
بزنند و ادویه بران باندند و  
طحال





ران کنند و بعد از تنقیه جوارش کنند و مصلی تناول کنند و غذا نخورد آب با شیر خشک اند خورند و طفل و  
 آب سرد کمتر خورند و بدان که مهای که در معا متولد شود بسبب طبعی فصل باشد که در اسعابمانند و  
 بطول ملک متعفن شود چون حرارت در و طل کند تا گرم شود و این کم اگر دراز بود حیات گویند و در مجامع  
 و قاف متولد شود علامت آن احساس حرکت آن باشد در حالت جوع و پییدن شکم و سیلان  
 لعاب و برهم سائیدن دندان و خواب علاج آن چهار روز بیانی طلی شیر باده متقال شک  
 تناول کنند غذا نخورد آب با شیر خشک اند و معتد و ارجینی خورند و روز پنجم در سنه ترکی و برنج کابی شش  
 و قسط در و خرسن تر مس و ترب هر یک دوی حب النیل نیدرم بگویند و بر سر شیر ریزند و بیاشانند  
 اگر از آن بقیه بماند و طل تمام کنند آبکامده متقال باب گرم بخورند و خمس انحطال انگلی و نیم بیل نیدرم  
 آبکامده بر سر کاه و بر شش و شیان سازند و بردارند و در آخر روز تربد شکک با شیر و نانم بخورند و از  
 تناول اغذیه غلیظ باده احتراز کنند و اگر گرم بین باشد آنرا حسب القع گویند و او در معا غلاظ متولد  
 شود علامت آن صفت این بود و خروج آن احیاناً هر چند که چیزی خورند سیر نشوند علاج آن  
 در سنه ترکی و برنج کابی شش و یک متقالی نمک بندی دانگی و نیم تربد یک گرم خم حنظل دانگی بگویند  
 و بر سر شیر کنند و بیاشانند و از لبنیات و اغذیه لزجه احتیاب نمایند و اگر گرم ضعیف و ضعیف  
 شبیه گرم شیر و سرکه ملاست آن حله مقعد و غده آن بود و علاج آن حقه کنند باین صفت  
 آن بابونه اکلیل الملک در سنه برنجاسف هر یک گنی ورق سداب ورق شفتالو هر یک دو درم  
 و ورق حنظل درسته بچوشانند و صافی کنند و روغن مغز خسته زرد آلوغ و آبکامه هر یک درم خم حنظل  
 دانگی بر سر آن کنند و بکار دارند و مقعد بر غن استخوان زرد آلوغ چرب کنند و او برده نمک زهره کاه خم حنظل  
 استخوان زرد آلوغ شیان سازند و بردارند و اگر اطفال را این مرض حادث شود در سنه کشتال سبر  
 سقوطی نیدرم بگویند و باب و ورق شفتالو بر نان طلا کنند و زخم حرکتی است از معا استقیم حبت  
 دفع فصله با آن تقاضا اند که چیزی دفع خود باشد که با آن خونی بود و سبب آن اگر خلط مراری باشد  
 یا رطوبتیه ماکه که معا استقیم ریزد و غده دهد علامت آن حرقت مقعد باشد و خروج این رطوبت



یا شکر یا ران به بند و این چفته استعمال کنند صفت آن بابونه شبث تخم کرفس رازیانه جلوه  
 هر یک ده درم انجیر ده عدد و متل سکینج جاد شیر هر یک دو درم روغن زیت یا سید انجیر ده درم  
 شکر سرخ و آب گامبه هر یک پانزده درم بوره و نمک هر یک نیدرم و باید که در روز غذا نخورند و اگر نتوانند  
 استعمال ریاضت سفید افتد و روغن بابونه و خیرس بر شکم بالند و شراب صفت گرم کنند و  
 اندک اندک می آشامند و بابونه و شبث و اکلیل الملک و نام و خشک و برگ بید انجیر و فودنه و  
 روباه ترکیب بچوشانند و در آن می نشینند و شیانی از بوره و نمک هندی و سکینج و تخم محنط  
 ترتیب کنند و بکار دارند مغص و جعی بود که امعا را حادث شود و شکم می پیچد و آن اگر بسبب  
 ریح باشد علامت آن قراقرم نفخ و تند و بوی خروج ریح تسکین حاصل شود علاج آن هر روز جلوه  
 از انیسون و رازیانه و روباه ترکیب و گل قند تناول کنند یا دو درم گوارش کون بخورند و اگر  
 با مغص اسهال باشد علاج آن گفته شود و اگر طبیعت محبتس باشد رازیانه و تخم کرفس و سداب  
 هر یک سه درم و نانخواه و صقر هر یک چهار درم و قند مثل مجموع بکوبند و سه درم از آن تناول  
 کنند و شکم بروغن گل و بابونه گرم کرده بالند و اگر بواسطه تناول طعمه عاره حریفه بود علامت  
 آن حرقت امعا و تشنگی و خروج مره صفر بود علاج آن آب امارین با نبات بیاشامند  
 و یا لعاب بنگو و بهدانه بر سه شربتیه از نبات بیاشامند یا شیره تخم توزک و نیدرم طباشیر  
 ده درم با نبات تناول کنند و اگر مغص بواسطه خلطه مالح باشد علامت آن نفخ و تشنگی بود  
 و یا بر از بلغم بیرون آید علاج آن تلیمین طبیعت کنند بمقنه های نرم یا باین مصلح صفت  
 آن سنابجیدرم بنفشه سفاج رازیانه تخم کاسنی روباه ترکیب هر یک سه درم غناب  
 ده عدد و پستان بست عدد تربد دو درم خیارشنبه پانزده درم بترنجبین ده درم شکر سرخ  
 ده درم و اگر بسبب فطری لرج باشد که در امعات ممکن شود علامت آن قلت عطش و کثرت  
 بزاق و وجع از یک موضع متقل شود علاج آن تلیمین طبیعت باشد بمقنه های نرم  
 که در باب قهح ذکر یافت و تنقیه معده کنند بقه و گل قند و در پیچنی و زعفران و صقر



علاج آن سفوف نشاسته با سفوف گل ارمنی پنجم درم تناول کنند یا گل ارمنی یک مثقال بریان  
برده با شیره تخم توزک بریان کمره تناول کنند و غذا گاو رس بریان کرده با مغز بادام و شیرین خنکاش  
خورند و این شیاف استعمال نمایند صفت آن صدق سوخته گل ارمنی اقا قیا کلنار هر یک سه درم و نیم  
با آب لسان کحل یا آب توزک بسپارند و شیاف سازند و اگر بسبب ثقل خشک باشد در امعاء متجمد شود  
و خروج آن دشوار شود و موجب زخم گردد و علامت آن تقدم احتباس و تناول نجفیات باشد علاج  
آن تسلیین طبیعت باشد بخرقات مثل منقبضه خطمی و پستان و خیار شیرین و اگر بسبب مابود که بعد از  
علاج آن نه بین کنند بروغن بابونه و روغن گل گرم کرده و بابونه و شبت و رو باه ترکیب کحل ملوک  
بجو شاند و در آن نشینند و بر سر آجر گرم کرده نشستن مفید بود باب چهار و هشتم در  
انواع اسهال اگر اسهال بسبب بحران یا دفع فضله سوزی بود آن را حبس نباید کرد و اگر  
بحد افراط رسد و موجب ضعف شود علاج آن پست جو باقند و کلاب تناول کنند یا پست  
جو و سنجید و کنار و کشنیز بریان کرده کوفته با هم بیا میزند و بخورند یا قرص طباشیر پست بارب به یا  
سفوف انار دانه تناول کنند و غذا از رشک و سماق و غوره و انار دانه خورند و اگر اسهال بسبب فساد مری  
بود که سببه و همار بریزد علامت آن عطش و حرقت و التهاب و یمنی دمان و صفت براز و لذع مقعد باشد  
علاج آن ده مثقال رب به با یک مثقال قرص طباشیر حابس تناول کنند یا نیم درم گل ارمنی یا  
رب سیب یا کشنیز بریان کرده و قوت خشک و تخم حماض و خرنوب شامی هر یک شش درم طباشیر نیم  
دانه و انار دانه بریان کرده پنجاه درم زرشک و سماق و پست کنار و سنجید هر یک ه درم بکوبند و با هم بیا میزند  
و قدری از آن بخورند و اگر اسهال با فراط بود معده را گل ارمنی و زیره کرمانی و صندل و رامک و اقا قیا  
باب مورد تقصید کنند و غذا اسماقی با انار دانه با کبک و یتون خورند و اگر اسهال بلغمی بود علامت آن  
تغی و قرا و ثقل و خروج بلغم و براز به صبح بود علاج آن حب الرطاب یا حوت سه درم بر سر حلائی نیگرم  
از نبات بیا شاسته تا اخلاط کلی دفع شود و چون دانند که تمام دفع شده است سفوف مقلیا شامی درم  
باب مورد تناول کنند یا صمغ عربی و تخم نیمه آن هر یک مثقالی بریان کرده بکوبند و بروغن بادام حرب کنند

[illegible]

معه تناول کنند مثل گوارش کند و سفر جلی قابض سفید افتد و اگر سبب طره یا قرص باشد که در معده  
حادث شود و از غذا استادی شود و قوت دفعه آن را دفع بکند علامت او آنست که در معده بعد از اکل  
و جمعی حارث شود خصوصاً از اکل حموضات و در بر از صدیدی رفیق باشد و حرارت دهن محسوس شود  
و باشد که در و نیز بثرات بود علی الج آن قرص طباشیر سیست و سفوف انار دانه تناول کنند و غذا از شرک  
و انار دانه خورند و اگر بواسطه نزلات بود که از دماغ معده بریزد و طبیعت آن را دفع کنند و غذا را نیز فرقی نگذارند  
و این را اسهال دماغی خوانند علامت او آنست که بعد از خواب بیشتر باشد و بعد از آن محتبس شود  
و اما آن علامت نزله و فساد مزاج دماغ باشد علی الج آن تنقیه دماغ بود و تبدیل مزاج او و منع نزله  
بشراب غلاب و خنکاش کنند و باقی در نزله گفته شد و باید که به پشت باز بخسند و اگر سبب ضعیف کبد  
باشد که جذب غذا نتواند کرد علامت آن اسهال سبز و سفید و نمو کثرت بدن و قلب هم وزر و  
ون بود علی الج آن تقویت کبد باشد چنانکه گفته شد و اگر سبب زایل شدن خلط معده باشد  
و آن بواسطه خلطی کمال تناول زهری حاد یا بواسطه اورام واقع شود علامت او آنست که طعام  
مضمض نشد و خارج شود و بی لذت و جمع و منقص و آنرا من راحه نباشد علی الج آن تغذیه معده باشد  
بقوایض مقویه و حرق فروج فربه و سود شیرانه نان سفید تناول کنند که خلط برویاند و پستما  
قباض و مقویات معده خورند زرق امعا اسهال معوی باشد و سبب آن رطوبتی مفرقه باشد که بواسطه  
آن ثقل در امعا کث کنند و بیرون آید علامت آن خروج رطوبات بود و صفرت لون بزغال بدن  
علی الج آن تناول اشیا مجتبه باشد مثل سجد و کنار و کیلی و سیب و به و سفوف مقلیان و حمید بود  
سفوف نیز نافع است و صفت آن سنبلی و مصطلک و سک و عود هر یک در می و نیم بلوط بریان کرده و  
ترش کز نازج را مک تخم حاض خربال دانه مویز طافنی طراشیت سماق گلنار هر یک پنج گرم بکوبند مقدار  
دو درم تناول کنند و اگر سبب طره یا قرص باشد که در امعا حادث شود چون غذا بدورسد و دفع  
کند علامت او آنست که احساس و جمع امعا کند و بر از صدیدی تنگ باشد علی الج آن قرص طباشیر سیست  
با قرص گلنار یا رب سیب یا رب به یا تخم ریحان و بازنگ مروزش که مفعول عربی هر یک می بریان کرده بگللاب و





روغن بادام چرب کرده فوهند غذا گاو سرس با ریخ بریان کرده با مغز بادام خورند و طباشیر و ورق گل خراش  
و نشاسته تخم حماض بکوبند و لباب بنگو بسروشند و قرص سازند و یک مثقال تناول کنند  
باب پانزدهم در امراض کلیه مثانه سود مزاج کلیه اگر جار باشد علامت آن حرقت موضع کرده و  
کثرت شهوت باده تشنگی و سرعت بعضی ناریت قاروره باشد علاج آن آب نارین یا نبات و تخمین  
باشیر و تخم توزک با قرص طباشیر نرم تناول کنند و غذا آشکاب یا بنوماش یا سفناخ خورند و شراب خماش  
و ریاس غوره لعن کنند و صندل و گلنار و سماق هر یک دو درم کافور دانگی طباشیر تخم حماض کشینند  
گل سرخ گل ارغوانی هر یک سه درم تخم کاهو تخم توزک هر یک هفت درم بکوبند و آب کاهو یا توزک بسروشند  
و قرص سازند و مثقالی باب انار یا شراب غوره یا شیر و تخم بنورند و صندل کباب کلیه بکشد و اگر  
سود المزاج بارد بود علامت آن قلت عطر و میاض غلط قاروره و ضعف شهوت باده بود علاج آن  
گل قند و رازیانه و گوارش کمونی تناول کنند و غذا انخوداب یا آبک میوه کبوتر بجه و فلفل و در پیچنه  
خورند و روغن فستق و زیت و خیری سر کلیه بکشد و ناریل و فندق و استق یا شکر خورند و از موم فست  
و قند که بارده احتر از نمایند و اگر امراض کلیه اگر گرم کرده از ماده صفه البودیدام باشد علامت آن تب  
و تشنگی و التهاب و صداع و بخوابی و وجع کلیه بود علاج آن غصه یا سلق کنند و جلاب از عصاره تخم کاهو  
و رو باده ترکیب و نبات تناول کنند و غذا جو یا شیر و ششخاش یا لباب بنگو و بهدانه موضع کلیه البصیر  
و مغاث و شیاع مانیان و کاسنی و آب رو باده ترکیب تفصید کنند یا آب کاسنی و آب شیر و کاهو و روغن بنفشه  
و کدو و موم صافی یا هم بپایزند و طلا کنند چون درم نفع یابد علامت آن است و اوج و سکون تب زیاد  
ثقل یودان زانمان خشی و تکمیل الملک و تخم شبت و طبعه و بنفشه و بزرگ نجو شاند و چنان گرم بر کلیه نیست  
و چون تب زایل شود و مع ساکن گردد و ثقل باقی باشد سر گین که تر و غبار آساید و تهنیت کرسنه با این  
نعم کنند و چون درم بنفشه گردوده با بولی بیرون آید شیر و تخم یا شراب ششخاش یا شراب غصه یا  
بنورند و اگر در معده تبادی شد و مغز سه تخم و کدو و هر یک درم ششخاش و نشاسته و صمغ عربی و تخم خیار  
هر یک دو درم و کاهو پنج عدد بکوبند و سه درم از این باده درم ششخاش تناول کنند و اگر درم از ماده



نمید کنند قروح کلیه و مثانه سبب آن تفرق اتصال یا خلط اکال یا انفجار دبیله بود علما  
 وجع و خروج دم و هضم و متن بول باشد و از بول قشور بیرون آید و فلک میان قرحه کلیه و قرحه  
 نه موضع وجع کنند و در قرحه کلیه سلس البول باشد و در قرحه مثانه عسر البول و قشور که از کلیه بر آید  
 بوده از مثانه سفید باشد علما آن هر باده که مثقال قرحه کاکنج باده مثقال شراب بنفشه  
 خاش تناول کنند و غذا بنوماش و نخود و مغز بادام خورند و اگر مره بسیار بود اما عمل یامد و زرد  
 دل کنند و اگر طبیعت مجتبس باشد جلابی از روباہ ترکیب و بلبلاب هر یک پنج درم بنفشه چهار درم  
 بپین ده درم و بنفشه خیار شنبه پانزده درم بیاشانند و نشاسته چهار درم کثیر اصمغ عربی بزرگ  
 یک دو درم کل اسنی یک درم بگویند و یک مثقال تا دو درم ازان باده مثقال شراب خاش  
 دهند و یا حب صنوبر بست عدد تخم خیار دو درم نشاسته یک مثقال سنبل و کرفس هر یک سه درم  
 دهند و دو درم ازان تناول کنند و در قرحه مثانه شیاف بیض بسایند و در حلیل چکانند و از  
 همه حریفه و از جماع احتراز کنند جرب کلیه و مثانه علامت آن حرقت بول و رسوخالی  
 حاکه شد و دو وجع موضع کلیه یا مثانه بود علما آن جلابی از شراب بنفشه و خاش تناول کنند  
 غناب ده عدد بنفشه پنج درم نبات ده درم بچشانند و با لعاب بنگو و بیدانه بیاشانند و غذا  
 بنوماش و مغز بادام یا حریره از شیر و سبوس و نبات و روغن بادام خورند و در جرب کلیه و  
 صد و اسهال طبیعت سفید باشد و در جرب مثانه بلعاب بیدانه و شیر زنان و روغن بادام حنظل  
 مثانه حرقت مثانه اگر سبب مده لایع یا قروح بود گفته شد و اگر سبب حدت بول بود علما  
 آن حرارت مزاج و نارایت قاروره و تشنگی باشد علما آن شراب بنفشه با شراب خاش  
 یا شیر تخم توک و شیر سه تخم تناول کنند و غذا جواب بار و روغن بادام یا بنوماش بار و روغن بنفشه  
 و مغز بادام خورند صفت سفوف مغز تخم که دو سه تخم هر یک سه درم تخم خطمی و خبای هر یک چهار  
 درم و بادام فیهت درم کثیر یک درم بگویند و سه درم ازان با آب خیار که و یا شیر تخم توک  
 تناول کنند و شیر زنان و روغن بنفشه و لعاب خطمی و شیاف امیثار در حلیل چکانند و جصاص

و در قرحه کلیه سلس البول باشد و در قرحه مثانه عسر البول و قشور که از کلیه بر آید  
 بوده از مثانه سفید باشد علما آن هر باده که مثقال قرحه کاکنج باده مثقال شراب بنفشه  
 خاش تناول کنند و غذا بنوماش و نخود و مغز بادام خورند و اگر مره بسیار بود اما عمل یامد و زرد  
 دل کنند و اگر طبیعت مجتبس باشد جلابی از روباہ ترکیب و بلبلاب هر یک پنج درم بنفشه چهار درم  
 بپین ده درم و بنفشه خیار شنبه پانزده درم بیاشانند و نشاسته چهار درم کثیر اصمغ عربی بزرگ  
 یک دو درم کل اسنی یک درم بگویند و یک مثقال تا دو درم ازان باده مثقال شراب خاش  
 دهند و یا حب صنوبر بست عدد تخم خیار دو درم نشاسته یک مثقال سنبل و کرفس هر یک سه درم  
 دهند و دو درم ازان تناول کنند و در قرحه مثانه شیاف بیض بسایند و در حلیل چکانند و از  
 همه حریفه و از جماع احتراز کنند جرب کلیه و مثانه علامت آن حرقت بول و رسوخالی  
 حاکه شد و دو وجع موضع کلیه یا مثانه بود علما آن جلابی از شراب بنفشه و خاش تناول کنند  
 غناب ده عدد بنفشه پنج درم نبات ده درم بچشانند و با لعاب بنگو و بیدانه بیاشانند و غذا  
 بنوماش و مغز بادام یا حریره از شیر و سبوس و نبات و روغن بادام خورند و در جرب کلیه و  
 صد و اسهال طبیعت سفید باشد و در جرب مثانه بلعاب بیدانه و شیر زنان و روغن بادام حنظل  
 مثانه حرقت مثانه اگر سبب مده لایع یا قروح بود گفته شد و اگر سبب حدت بول بود علما  
 آن حرارت مزاج و نارایت قاروره و تشنگی باشد علما آن شراب بنفشه با شراب خاش  
 یا شیر تخم توک و شیر سه تخم تناول کنند و غذا جواب بار و روغن بادام یا بنوماش بار و روغن بنفشه  
 و مغز بادام خورند صفت سفوف مغز تخم که دو سه تخم هر یک سه درم تخم خطمی و خبای هر یک چهار  
 درم و بادام فیهت درم کثیر یک درم بگویند و سه درم ازان با آب خیار که و یا شیر تخم توک  
 تناول کنند و شیر زنان و روغن بنفشه و لعاب خطمی و شیاف امیثار در حلیل چکانند و جصاص



بنات تناول کنند فطر اسالیون بنافل سفید و سیاه هر یک سه درم زنجبیل لطیف و سیلخه و در اجینی حبه  
 سارون هر یک چهار درم خبیله ستر فقلح از خربلسان هر یک دو درم بکوبند و بسیل کشند  
 بایب درم تناول کنند و از او به معینه قریب و فنافس خشک کرده در جان مسح و بقول قنبر یون  
 رنوسه از پیاز دشتی است که خشک است که آنرا یونانیان اطاولید ایطوس گویند و آن مرغیست که دنبال  
 دراز دارد و چون نشسته باشد آنرا بر زمین میزنند و آنرا قاصک ابوالوصل و ابوالفضل و صفراغون  
 نیز گویند و آنرا بخت و خام میخورند و درین مرض مفید است گویند اگر میش که آنرا چهار سال بود در آنرا  
 که انگور رنگ میگیرد بکشد اول خون او و آخر آنرا بگذارند که ریخته شود سیاه آن نگارند تا منجمد گردد پس  
 را افتاب نمند تا خشک شود آنرا از غبار نگارند و حق کنند و قدری از آن باب ترب باب کرفس  
 بیاشامند مفید بود و اگر حصات در مجرای قضیب بود و بیرون نیاید باید شکافت و در حصات شامه  
 او به قویه قویه استمالی نمایند و در مل احتیاج با دوی قویه نباشد جمود و در مثانه اگر در مثانه خون  
 بسته شود بکشد آن کرب غشی و برودت اطراف بود و بضر نفس متواتر بود و علاج آن سکنجبین غنصله  
 و زهره سلخفات تناول کنند و جگر خشک کرده و پیله مایه خمر گوش نیز مفید بود و چوب انجیر و یا چوب  
 و نخود و سداب بخوشانند و آب آن در حلیل چکانند نافع بود و متباس و عسر البول اگر بسبب حصات بود  
 علاج آن گفته شد و اگر بسبب خلطی رخ باشد که مجاری بول حادث شود علامت آن تقدم تناول الطعمه غلیظه  
 از به نقل موضع بود و یا بول غلاط خام بیرون آید علاج آن جلابی از سیون تخم کاسنی تخم کرفس بنات تناول  
 کنند یا از یانه و تخم کرفس سیون ماشی هندی و ناخواه هر یک بچیدم بکوبند و سه درم از آن تناول کنند و بکشد  
 قطن و مثانه بر و عنین با بونه و لیری کنند و گاه باشد که عسر البول بسبب مفراقیق باشد که در مجاری بول در  
 علامت آن حرقت مجاری بول و صغرات بول باشد علاج آن عاب بنگوده درم و عن غن غنقه بچیدم بر سر نری  
 از بنات بیاشامند و اندام درات احتراز نمایند و نذابو ماش یا سفنانغ و روغن بادام با خرزهره از شیر بپزند بنات  
 در روغن غنقه خورند و اگر بسبب احتقان بول عسر البول حادث شود و خرزهره شیرین تخم خرزهره و مغز فندق و شست  
 باشد تناول کنند و بشیر و تخم نوزک سه تخم و مدرات غیر قویه استمال نمایند سلس البول ن باشد که بول بی ارادت

کفایه منصوری  
 درین معاد الف نفاصل  
 و سیلخه و در اجینی  
 و کرب غشی و برودت  
 اطراف بود و بضر  
 نفس متواتر بود  
 و علاج آن سکنجبین  
 غنصله و زهره  
 سلخفات تناول  
 کنند و جگر خشک  
 کرده و پیله مایه  
 خمر گوش نیز  
 مفید بود و چوب  
 انجیر و یا چوب  
 و نخود و سداب  
 بخوشانند و آب  
 آن در حلیل  
 چکانند نافع  
 بود و متباس  
 و عسر البول  
 اگر بسبب  
 حصات بود  
 علاج آن  
 گفته شد و  
 اگر بسبب  
 خلطی رخ  
 باشد که  
 مجاری بول  
 حادث شود  
 علامت آن  
 تقدم  
 تناول  
 الطعمه  
 غلیظه  
 از به  
 نقل  
 موضع  
 بود و یا  
 بول غلاط  
 خام  
 بیرون  
 آید  
 علاج  
 آن  
 جلابی  
 از  
 سیون  
 تخم  
 کاسنی  
 تخم  
 کرفس  
 بنات  
 تناول  
 کنند  
 یا  
 از  
 یانه  
 و  
 تخم  
 کرفس  
 سیون  
 ماشی  
 هندی  
 و  
 ناخواه  
 هر  
 یک  
 بچیدم  
 بکوبند  
 و  
 سه  
 درم  
 از  
 آن  
 تناول  
 کنند  
 و  
 بکشد  
 قطن  
 و  
 مثانه  
 بر  
 و  
 عنین  
 با  
 بونه  
 و  
 لیری  
 کنند  
 و  
 گاه  
 باشد  
 که  
 عسر  
 البول  
 بسبب  
 مفراقیق  
 باشد  
 که  
 در  
 مجاری  
 بول  
 در  
 علامت  
 آن  
 حرقت  
 مجاری  
 بول  
 و  
 صغرات  
 بول  
 باشد  
 علاج  
 آن  
 عاب  
 بنگوده  
 درم  
 و  
 عن  
 غن  
 غنقه  
 بچیدم  
 بر  
 سر  
 نری  
 از  
 بنات  
 بیاشامند  
 و  
 اندام  
 درات  
 احتراز  
 نمایند  
 و  
 نذابو  
 ماش  
 یا  
 سفنانغ  
 و  
 روغن  
 بادام  
 با  
 خرزهره  
 از  
 شیر  
 بپزند  
 بنات  
 در  
 روغن  
 غنقه  
 خورند  
 و  
 اگر  
 بسبب  
 احتقان  
 بول  
 عسر  
 البول  
 حادث  
 شود  
 و  
 خرزهره  
 شیرین  
 تخم  
 خرزهره  
 و  
 مغز  
 فندق  
 و  
 شست  
 باشد  
 تناول  
 کنند  
 و  
 بشیر  
 و  
 تخم  
 نوزک  
 سه  
 تخم  
 و  
 مدرات  
 غیر  
 قویه  
 استمال  
 نمایند  
 سلس  
 البول  
 ن  
 باشد  
 که  
 بول  
 بی  
 ارادت

که در کلیه و مثانه تولد کند با بیخاطی لاج بود که حرارت غریبه بطوبت آن انشف کند و هر روز زمان متعج  
 گردد و اگر ماده بسیار بود و غایت لزوجت حصات متولد شود و اگر بل تولد کند و حصات کلیه اکثر سینه  
 حادث شود و حصات مثانه نحیف را عداوت حصات و جمع موضع کلیه و مثانه و نقل و تعدد و عسر بول و بیاض و  
 رقت آن باشد علامت بل ثقل و تند و صفای بول و خروج مل سوزش بول را که از کایه آید سیخ بود و  
 آنچه از مثانه آید سفید یا زرد باشد علاج آن هر روز جلای از تخم کاسنی و رازیانه و نج مهک نبات تناول  
 کنند یا شیوه تخم یا نبات خورند یا رازیانه و نیسون بخشانند و باده درم شیر و سه تخم دوده درم نبات خورند و غذا  
 نخورد آب باشیره خشکانه و کبک تهنه زنده و از انانیه غلیظه چناناب نمایند و شبانگاه غذا نخورند و استمال  
 ریاضت معتدل و احتیاتی رزان سفید بود از میوه های انگور و خرزهره شیرین شاید خوردن و اگر بدین تدبیر  
 ابرام نشود برین مطبوع تمییز کنند به وقت آن سه و چهار خشک و خیار و ماشا از هر یک یک درم تخم غمی و فلفل  
 و سیاهی از رازیانه و کاسنی و تخم کاسنی و فلفل و نج مهک هر یک چهار درم عناب ده درم و سیاه است  
 و در انجیر یا زده و در پریاوشان و نج درم و تخمین یا شنبه هر یک ده درم و قلعین را بر روغن شبت و بابونه خشک  
 بماند و روغن زیت و روغن خاک در ایل چکانند و بابونه و حله شبت و نسک ایل مللک و مرزنجوش و خشکانه  
 و کرفس و پریاوشان و تخم و به به به بخشانند و آن نشینند اگر علت استحکام باشد اوویه که مفتت حصات باشد  
 استمال کنند اوویه مفتت پنج کلخ ده درم و حله یا چند بیدستر و نجیل و فلفل عقارب سوخته هر یک سه درم بکوبند  
 و عسل شیره و بعد از شش ماه دانگی یا دودانگ بخورند و اگر حرارت مزاج باشد این معفی بود و صفت آن  
 سه تخم و خشاش هر یک ده درم تخم شلغم پنج درم تخم کرفس و رازیانه و نیسون هر یک سه درم بکوبند و سه درم از آن  
 با سکنجبین سارده یا بزوری تناول کنند یا معین جو الیو و یک شقال باشیره سه تخم تناول کنند و موضع را بر روغن  
 بابونه خشک و روغن عقرب بماند و صفت روغن عقرب پنج کبرنج کرفس از رازیانه و زراوند و حرج و سعد  
 شلغم هر یک ده درم بکوفته کنند و با روغن کجد و زرنی کرده بست روز در آفتاب نهند یا آتش نرم بخورند  
 پس صفائی کنند و ده درم عقرب نند و بکیند و دوران اندازند و بست روز دیگر بکند از زرد پس و شیشه کنند و  
 نگاه دارند و اگر حصات در یک موضع باشد و قطعاً فرو نیاید جلای از تخم کرفس و نیسون و رازیانه و تخم که



سیردن آید علاج آن هر بايد اديک شقال گوارش کند و با اديک کتیر تناول کنند و اغذیه و قلیا که دران  
 تو ابل بهار خورند و کند و سعد و نخلجان و وزیر که کرانی و شاه بلوط و حب الاس و شمشاد و مسادی بگویند و شقالی از ان  
 بر سر غذا کنند و حب الاس و بلبله و کابلی و بلبله و آله هر یک سه درم سه پنجه نیم و بلوط و سر که خیساند چهارم بگویند  
 و بوسل هر شند و شقالی تناول کنند و اگر فر من شود همچون کلکلا پنج سینه باشد و از آب سرد احتراز باید کرد و  
 که بیک بول در فرش کند و خورند و حب ارشاد هر یک سه درم که بیک درم بگویند و بوسل هر شند و شقالی تناول کنند  
 و از نو که خصوصاً خریزه و خیار که دوتر از کنند و خیره خروس بوزانند و بسایند و دانی تا دو دانگ بنفاتی  
 بخورند و کند و بلوط هر یک ده درم و سعد و خون سیا و شان و تور و نخلجان و ج و حسن هر یک پنجه درم بگویند  
 و بوسل هر شند و قرص سازند و سه درم از ان تناول کنند و اگر شندانه ابر این کنند و بگویند و در عسل بریزند احیاناً  
 خورند مفید بود و ذیابیطس بلغت یونانی و لابل باشد و انچنان باشد که در اشته باشد بود و چون آب  
 بیاشامند باندن مانی بی تاخیری دفع شود سبب آن ضعف کلیمه با تساع تجاری او به دیا حرارت قوی باشد  
 که جذب رطوبات از کبد کند و چون ضعف شود قوت اساک و حمل بشی نبود و لا ینزال جذب کند و دفع کند و  
 چون این من مومن شود کبد ضعیف گردد و بدق انجامد علامت آن تشنگی و عدم تپ بول رقیق و سفید و کم  
 بی حرقت بود و علاج آن قرص طباشیر و قرص کافور یا رب سبب و به وز رشک ریاس تناول کنند  
 و غذا از رشک و غوره و انار دانه خورند و قطن را بصلند و کلابه آب که با سنی طلا کنند و سه برضه در سه که  
 یکشب نخیسایند و بخورند نافع بود و گاه باشد که ذیابیطس بسبب برودت کلیه حارث شود و علامت آن  
 عدم علامت حرارت بود اما تشنگی باشد و علاج آن تنقیه بدن باشد بقی و قفنه های نرم و تناول شود و یک  
 و معالجین نماده و تدبیر قطن بر وزن گرم تقطیر بول حالتی باشد میان غسول استرسال و سبب آن اگر  
 اختلاط بول باشد با خلاط حاده علامت آن صفت بول و حرقت آن و علامت غلبه اره بود و علاج  
 شیر و تخم خیارین یا شیر و تخم تونک با نبات تناول کنند با لعاب بگو و بدهدانه ده درم و خون بادام پی  
 یا شیر تری از نبات و عرق بید رشک بیاشامند و غذا بنوش و مغز بادام بالکد و یا فوج خورند و مغز  
 تخم کدو و تخم و خبازی و خطمی هر یک سه درم و مغز بادام یک درم و صمغ عربی و آله و کتیر هر یک دو

کلکلا پنج سینه نیم و بلوط و سر که خیساند چهارم بگویند  
 که در قزاقان و نخلجان و وزیر که کرانی و شاه بلوط و حب الاس و شمشاد و مسادی بگویند و شقالی از ان  
 است که آب را بچکان بیاشامند  
 همچنان براده بول برون آید  
 در اندک زمان برون آید  
 بهین وزن می کنند در دوسا  
 دسلس بول این علت را  
 چند نام دیگر است چنانکه از ان  
 الکلیه و دسلس اسوان و دولا  
 و دولا به و شقالی از ان  
 و شمشاد و نخلجان و وزیر که کرانی و شاه بلوط و حب الاس و شمشاد و مسادی بگویند و شقالی از ان  
 است که آب را بچکان بیاشامند  
 همچنان براده بول برون آید  
 در اندک زمان برون آید  
 بهین وزن می کنند در دوسا  
 دسلس بول این علت را  
 چند نام دیگر است چنانکه از ان  
 الکلیه و دسلس اسوان و دولا  
 و دولا به و شقالی از ان

شعبه بود که عضلات او را حادث شود علاج آن ترک ریاضت بود و تناول اغذیه جید الکیموس استعمال  
 قطرات وادمان که تشنج مستعمل است و از پیله و مرغ و مغز ساق گاو و موی کتیرا و عاقل طبعی را تنج و روغن  
 موم روغن سازند و در آن میمانند نقصان باه اگر بسبب ترخا آلت باشد علاج آن هر روز جلای از زرد  
 و گافند تناول کنند و غذا نخورد آب شیر خشکده خورند و ب صبر و ایاده تنقیه کنند و روغن قسط و خیری را بنج  
 و در عضو بالند و اگر بسبب ستم سرفراغ و تحلیل مغز بود هر روز شربت از نبات و عرق گل گاوزبان و تودی  
 مرغ و سفید و غذا نخورد آب بگوشت بره و کبک تیه و هر سه لیه زگوشت بره و بطبخورند و حلوا می از قند و نشاسته  
 تناول کنند و اگر بسبب ضعف بدن باشد علامت آن نخافت بدن و رقت منی بود و علاج آن شراب  
 سبک گاوزبان و عرق گل سید تناول کنند و گوشت بره و مرغ و کبک و قایه که و و شلغم و پیاز با تو ابل  
 تناول کنند و حمام معتدل و ریاضت معتدل و شراب ریحانی مفید بود و ترک جماع در ریاضت قویه کنند  
 و اگر بسبب قلت منی باشد علامت آن نخافت و بیوست بدن قلت منی بود و علاج آن هر لیه از گوشتها  
 فربه و زاجیل و شکر و قلیا و حلوا و از نشاسته و مغز بادام و فندق و فستق و بر قلیط از مغز بادام و  
 جوز تناول کنند و چون لبون و چون فلاسفه خورند و این معجون نیز مفید بود و اصل تحقیق و نفع و  
 خصیه الشلب هر یک سه درم شقاقل مغز نیبه دانه با قلیا هر یک هفت درم تخم گرز و تخم شلغم و ترب لمیون  
 هر یک پنج درم تخم پیازده درم بکوبند و بسمل برشند و دو درم از آن تناول کنند و اگر بسبب برودت آلات  
 منی باشد علامت آن برودت منی باشد در حالت خروج علاج آن گلفند و آبین و شراب بالنکو و ترب  
 درمی و شقاقل مر به و گرز مر بی تناول کنند و غذا نخورند با انیسون و گریا و زعفران و دوا چین خورند و این  
 تناول کنند و آن لسان اعصاب و تخم جرب و تخم و تودی مرغ و سفید هر یک پنج درم شقاقل چهار درم  
 مغز خجشک دو درم بکوبند و بسمل برشند و دو درم تا و شقاقل تناول کنند و اگر بسبب حرارت آلات منی  
 باشد علامت آن سرعت انزال و غلظت منی بود و علاج آن شیو تخم تونک و سکنجبین و شراب لمیو و صندل  
 تناول کنند و روغن گاو شیرین نیز مفید بود و غذا از رشک و لمیو و انار دانه و غوره خورند و اگر بسبب طوب  
 آلات منی باشد علامت آن رقت منی و بیاض و غلظت قارور باشد علاج آن جلای از تخم گد و تخم شلغم

ع  
 فاده بیدار است که میخند  
 منجم میست که بی توای  
 و قیغم از غلظت کفایت  
 راجع من اوصاف و جودت  
 عیست که تب بعد بخار  
 است و رختای ملی می  
 غفرت و عیب و قله  
 در باطن و در بدن و در  
 و در بدن و در بدن و در

ک  
 در کمال و در کمال است این  
 نازل شده اند و از این غرض  
 این و این و این و این  
 این و این و این و این  
 قدرت که در این رسیده و  
 اجابت شده اند و از این غرض  
 این و این و این و این  
 این و این و این و این  
 این و این و این و این





درج علاج آن شیرین تخم توڑک و تخم کبکب و آب خیار و کتان و کنجد و ازادیه حاره  
 حتر از کنند در روغن و مندی اکثر منی با حلام و غیره آن بسیار دفع شود اگر سبب کثرت آن بود و متلاش خروج  
 منی بسیار بود و بی وقوع ضعف علاج آن فصد با سلیق کنند و تقطیل اغذیه که مولد دم منی باشد و شراب غوره  
 زرشک و ریاس تناول کنند و غذا عدس و سرکه خورند و آب کاه و کشنیزه توڑک عرق گل و بید و روغن  
 بخته و کدو و ماهی پیا میزند و در قطن بالند و اگر سبب ضعف کلیه باشد علامت آن ضعف کلیه و سوزان کلیه بود  
 علاج آن شراب بده متقال یا گلنار گل از منی هر یک سه درم تناول کنند و غذا غوره و لیمو و سماق و زرشک  
 و زنده گل از منی و اقاقیا و طراشیت بکوبند و با گلاب قطن طلا کنند و سیب به بخند و از ترش تناول کنند و  
 تخم کاه و سوداب و خنکشت هر یک سه درم گلنار و ورق گل و سعد و شندانه و نیون هر یک در می بکوبند  
 سه درم از آن با آب سرد تناول کنند کثرت شهوت افراط شهوت جماع و قدرت بر کثرت مجامعت قلب  
 ضعف از آن سبب کثرت منی و استلام بدن باشد و نمینی از آن جمله است که اکثر مردم طالب نمینی باشند اما اگر خوا  
 که از آن تقطیل کنند اولاً فصد باید کرد و هر روز شیرین تخم توڑک یا کبکب و شراب غوره تناول کنند و دفعه نوک  
 و آب غوره نیز مفید بود و غذا اسکیاج و لیمو و عدس خورند و کاه و تخم خیار و است و روغن جمل مفید بود  
 و قطعه اسرب بر موضع کلیستن بجا صیت نافع باشد کافور و گلاب منسل بر کلیه طلا کنند و تخم توڑک تخم کاه  
 و شندانه و کشنیزه و تخم سداب بکوبند و با آب سداب بسپارند و قوس سازند و سه درم از آن با آب ریاس  
 یا از ترش یا روغن تناول کنند و گاه باشد که بواسطه شیره که در ادعیه بخاری منی حادث شود یا جلد سبب  
 ماده حاده واقع شود و افراطی در شهوت از آن پدید آید علامت او آنست که هر چند جماع کنند شهوت زیاد  
 شود و بعد از جماع المی حساس کند علاج آن شراب عناب یا نیلوفر تناول کنند و غذا انبواش شیرین و نمون  
 خورند با غوره و تلپین طبیعت بطبعه یا لیلیه یا انقوع فواکه یا شیر خشک و ترنجبین کنند اگر سبب کثرت نفخ  
 باشد علامت آن شدت نفوذ و قدیم تناول منقحات بود علاج آن تناول دویه باشد که کاسر نفخ است  
 مثل سداب و خنکشت و نیون غذا زیر باج خورند و از بقول و فواکه ختران آیند غذا طیفه آن باشد که راجع  
 غایب کنند و آن سبب ترخا و عصبانیت و تحلیل روح بود و بیشتر کسانی را حادث شود که نفوذ عظیم جماع دارند و کنند

در روغن بید و روغن کدو و روغن ماهی  
 در روغن کدو و روغن ماهی  
 در روغن کدو و روغن ماهی  
 در روغن کدو و روغن ماهی

هر یک سه درم کلنگین ده درم تناول کنند و غذا آهسته آهسته بخورند و فلفل و دانه فلفل و زنجبیل هر یک سه درم پنج  
 پنجم تخم پیاز و لمبون هر یک چهار درم نخود سفیده درم یک خمد مقشر منقشر درم یک بونبد و عسل بپزند و شقایق بخورند  
 یا حب الزم و حب فلفل و تخم شلغم هر یک سه درم بونبد و عسل بپزند و شقایق تناول کنند و اگر ضعف باه سبب آن باشد  
 که مدتی ترک کرده باشند و دویه یا همیه تناول کنند و اندیش شیر و شکر و زرد تخم مرغ و ماهی تازه و قلیا و جوز و پیاز  
 و کبکاف زنده و قصبه بار و عنبر نارین بمانند فلفل و طلیت و چند بیدستر هر یک یک درم مشک انگلی مغز بنیده اند و درم پوره  
 نیمه شقال بونبد و بار و عنبر بادام تازه بست درم درامون بسایند تا یک با هم آمیخته شود و در قوطی خاصه بماند و  
 نظر و تصاف حیوانات مہج نهنی باشد و اگر نفوذ ضعیف بود این حصه استعمال کنند صفت آن بزرگ حلیه قرم نموده  
 شلغم پاره پاره کرده هر یک بست درم نخود و کوندیک نموده هر یک پانزده درم شبت و سلق و جرجیر هر یک غنی تخم پیاز  
 و لمبون هر یک سه درم بخیره عدد و موزین طافنی ده درم بچوشانند و روغن جو و کوندیک و شیر تازه هر یک سه درم بر سر آن کنند  
 و بکار دارند و ضعف باه سبب ضعف قلب نیز بود علامت آن خفقان لبین یعنی قلت حرارت بدن بود علاج آن تقویت  
 قلب باشد بشراب حامض و میو و صندل و سیب گلاب غرق کا و زبان و مفرجات معتدله و اگر سبب ضعف معده  
 باشد یا کبد تقویت آن کنند چنانچه گفته شده است و اگر سبب قلت نفخ باشد علامت آن سلامت اعضا و کثرت  
 منی و قلت نفخ بود علاج آن تناول دویه یا همیه نفاخه مثل نخود و شلغم و گز و پیاز و انگور و جرجیر و بن بستن بود  
 و گوشت های بره و مرغ آبی و کبکاف بوتر و اگر سبب ارت میو است مزاج بود علامت آن خافت بدن و ضعف لون و قلت  
 منی و وجود انزال باشد علاج آن هر روز طلی شیر باده درم تخم بنین ده درم شکر یا شامند و غذا گوشت بز و بزغاله  
 با کدو و اسفناخ خورند و روغن بنفشه و کدو و قصبه و قطن بمانند و این دویه استعمال کنند و حق آن شبت بز و پیاز  
 بزغاله بست درم لمبون و سوس هر یک ده درم بچوشانند و صافی کنند و روغن کا و پیاز مرغ و لبط هر یک ده درم  
 بر سر آن کرده بکار دارند و سر عمت انزال اگر سبب ضعف قوه ماسکه باقی بود اسطوخودوس و رطوبت خلالت  
 آن کثرت و رقت منی بود و بی ارادت بیرون آید علاج آن شراب بانگد و کلکند تناول کنند و غذا بخورند  
 آب گوشت بکاف بکوتر و بچشک بخورند و بنج مزعفر با زیره و دانه بنی و اطریفیل و سیر و معجزات حاره تناول کنند و روغن  
 زکریا و بنج و بابلونه و رخصیه اعجاب و بگلانه بمانند و اگر سبب ت منی باشد علامت آن حدیث لزج منی باشد و

ضعف باه سبب کمزوری  
 از طبع است استعمال  
 آن مثل منقشر و عسل  
 و شقایق و بن بستن  
 و اگر سبب ضعف قلب  
 است تقویت آن  
 با خوردن گوشت  
 و روغن بنفشه  
 و کدو و قصبه  
 و قطن

سود و گلابین تناول کنند گوشت کبک تپه و کبوتر صحرایی و گنجشک باندیده و در چینی خورند و جوارش  
 و سبزیجات تناول کنند این بنوع نیز مفید بود و صفت آن تخم سداب گزینده و کراویا و رازیانه و فسیح  
 به سه درم و نیم و چهارم تخم جینکشت و درم یک و نیم و سه درم از آن تناول کنند تخم سداب پودنه و دوج و نمز و گز  
 جاسف و شیخ و ترمنش و سازند و روغن زیتون و قسطون و روغن شویب و بابونه و خیری میمالند و از ریش و غلظت آن  
 در موضع ریه بزنند و اگر ده غلیظ بریزد و خصیه بزرگ و غلیظ گردد آن را قرد کمی گویند علاج آن همچون علاج ورم صلب  
 سداب است تخم هم در امر انضاح و درم یک و نیم سبب به یا متباس طشت یا نفاس یا عسر و لاوت یا اکثر  
 معش و تامل شود و علامت آن ورم خارجی و ضربان و تشنگی و تلخی در دهان و سیاهی زبان و اختلاط عقیق و  
 یان و دوج و قطن و عرمت و توافرین و عسر و یان متباس بر از بود و علاج آن فصل سداب کنند و شراب بنفشه  
 مناب یا ترنجبین تناول کنند و غذا و آب یا شیر خشک یا بنفشه یا مغز بادام خورند و نواف و زمار را  
 رد جو و باقلا و عدس و قوی و بنفشه هر یک سه درم و کافور و انگلی آب کشیز و رو به ترکیب طلا کنند و درم یک و نیم  
 شد با عاب نگردد و بیدانه و روغن بنفشه و کدو و آب رو به ترکیب حقه کنند و با بونه و خطمی و قوزک و کلک  
 رو به ترکیب بجز شانه و در آن نشیند و بر نماند و قطن بریزند تا ماده تحلیل رود پس اگر اعراض لازمه و جمع  
 شد و کند و دلیل آن باشد که ماده جمع میشود نگاه استمال منضجات باید و چون منفرجه شود شیر و تخم و شیر  
 تخم تو زک یا نبات تناول کنند و درم یک و نیم و کل حقه کنند و اگر ورم صلب یا سودا و یا شکر و یا غلظت  
 صلابت عارض بود و علاج آن هر روز جلای از پنج مملک رازیانه و کافور و بانگ و نبات یا کافور تناول کنند و بعد  
 صبح تنقیه کنند بمطبوخ انتمون یا حب آن و عانه و قطن را بر روغن قسط و زیتون و شویب و درم یک و نیم و نیم  
 بط و نمز ساق گاو و روغن یاسین و خیری هم بیا میرند و بمانند و درم یک و نیم با سلیقون یا دخیلون روغن گل مسخ  
 بگذارند و درم یک و نیم چکانند سلطان رحم اکثر بعد از اوام عارض شود و بواسطه آنکه کلی پاک نشده باشد و علامت آن  
 ضربان و دوج و صلابت بود و باشد که از آن طوبی منتهی آید علاج آنی شکل بود اما تسکین و جمع باید کرد با کافور  
 و شویب و بابونه و کلک و کلک و نبات و روغن بنفشه بجز شانه و در آن نشیند و در شیخ  
 حب انار و زبرگ و بنفشه و تخم کرب هر یک ده درم و بابونه و کلک و کلک و خطمی هر یک چهار درم بگویند و با بونه

کتاب فی المنصور  
 درم یک و نیم و سه درم از آن تناول کنند تخم سداب پودنه و دوج و نمز و گز  
 جاسف و شیخ و ترمنش و سازند و روغن زیتون و قسطون و روغن شویب و بابونه و خیری میمالند و از ریش و غلظت آن  
 در موضع ریه بزنند و اگر ده غلیظ بریزد و خصیه بزرگ و غلیظ گردد آن را قرد کمی گویند علاج آن همچون علاج ورم صلب  
 سداب است تخم هم در امر انضاح و درم یک و نیم سبب به یا متباس طشت یا نفاس یا عسر و لاوت یا اکثر  
 معش و تامل شود و علامت آن ورم خارجی و ضربان و تشنگی و تلخی در دهان و سیاهی زبان و اختلاط عقیق و  
 یان و دوج و قطن و عرمت و توافرین و عسر و یان متباس بر از بود و علاج آن فصل سداب کنند و شراب بنفشه  
 مناب یا ترنجبین تناول کنند و غذا و آب یا شیر خشک یا بنفشه یا مغز بادام خورند و نواف و زمار را  
 رد جو و باقلا و عدس و قوی و بنفشه هر یک سه درم و کافور و انگلی آب کشیز و رو به ترکیب طلا کنند و درم یک و نیم  
 شد با عاب نگردد و بیدانه و روغن بنفشه و کدو و آب رو به ترکیب حقه کنند و با بونه و خطمی و قوزک و کلک  
 رو به ترکیب بجز شانه و در آن نشیند و بر نماند و قطن بریزند تا ماده تحلیل رود پس اگر اعراض لازمه و جمع  
 شد و کند و دلیل آن باشد که ماده جمع میشود نگاه استمال منضجات باید و چون منفرجه شود شیر و تخم و شیر  
 تخم تو زک یا نبات تناول کنند و درم یک و نیم و کل حقه کنند و اگر ورم صلب یا سودا و یا شکر و یا غلظت  
 صلابت عارض بود و علاج آن هر روز جلای از پنج مملک رازیانه و کافور و بانگ و نبات یا کافور تناول کنند و بعد  
 صبح تنقیه کنند بمطبوخ انتمون یا حب آن و عانه و قطن را بر روغن قسط و زیتون و شویب و درم یک و نیم و نیم  
 بط و نمز ساق گاو و روغن یاسین و خیری هم بیا میرند و بمانند و درم یک و نیم با سلیقون یا دخیلون روغن گل مسخ  
 بگذارند و درم یک و نیم چکانند سلطان رحم اکثر بعد از اوام عارض شود و بواسطه آنکه کلی پاک نشده باشد و علامت آن  
 ضربان و دوج و صلابت بود و باشد که از آن طوبی منتهی آید علاج آنی شکل بود اما تسکین و جمع باید کرد با کافور  
 و شویب و بابونه و کلک و کلک و نبات و روغن بنفشه بجز شانه و در آن نشیند و در شیخ  
 حب انار و زبرگ و بنفشه و تخم کرب هر یک ده درم و بابونه و کلک و کلک و خطمی هر یک چهار درم بگویند و با بونه

کتاب فی المنصور  
 درم یک و نیم و سه درم از آن تناول کنند تخم سداب پودنه و دوج و نمز و گز  
 جاسف و شیخ و ترمنش و سازند و روغن زیتون و قسطون و روغن شویب و بابونه و خیری میمالند و از ریش و غلظت آن  
 در موضع ریه بزنند و اگر ده غلیظ بریزد و خصیه بزرگ و غلیظ گردد آن را قرد کمی گویند علاج آن همچون علاج ورم صلب  
 سداب است تخم هم در امر انضاح و درم یک و نیم سبب به یا متباس طشت یا نفاس یا عسر و لاوت یا اکثر  
 معش و تامل شود و علامت آن ورم خارجی و ضربان و تشنگی و تلخی در دهان و سیاهی زبان و اختلاط عقیق و  
 یان و دوج و قطن و عرمت و توافرین و عسر و یان متباس بر از بود و علاج آن فصل سداب کنند و شراب بنفشه  
 مناب یا ترنجبین تناول کنند و غذا و آب یا شیر خشک یا بنفشه یا مغز بادام خورند و نواف و زمار را  
 رد جو و باقلا و عدس و قوی و بنفشه هر یک سه درم و کافور و انگلی آب کشیز و رو به ترکیب طلا کنند و درم یک و نیم  
 شد با عاب نگردد و بیدانه و روغن بنفشه و کدو و آب رو به ترکیب حقه کنند و با بونه و خطمی و قوزک و کلک  
 رو به ترکیب بجز شانه و در آن نشیند و بر نماند و قطن بریزند تا ماده تحلیل رود پس اگر اعراض لازمه و جمع  
 شد و کند و دلیل آن باشد که ماده جمع میشود نگاه استمال منضجات باید و چون منفرجه شود شیر و تخم و شیر  
 تخم تو زک یا نبات تناول کنند و درم یک و نیم و کل حقه کنند و اگر ورم صلب یا سودا و یا شکر و یا غلظت  
 صلابت عارض بود و علاج آن هر روز جلای از پنج مملک رازیانه و کافور و بانگ و نبات یا کافور تناول کنند و بعد  
 صبح تنقیه کنند بمطبوخ انتمون یا حب آن و عانه و قطن را بر روغن قسط و زیتون و شویب و درم یک و نیم و نیم  
 بط و نمز ساق گاو و روغن یاسین و خیری هم بیا میرند و بمانند و درم یک و نیم با سلیقون یا دخیلون روغن گل مسخ  
 بگذارند و درم یک و نیم چکانند سلطان رحم اکثر بعد از اوام عارض شود و بواسطه آنکه کلی پاک نشده باشد و علامت آن  
 ضربان و دوج و صلابت بود و باشد که از آن طوبی منتهی آید علاج آنی شکل بود اما تسکین و جمع باید کرد با کافور  
 و شویب و بابونه و کلک و کلک و نبات و روغن بنفشه بجز شانه و در آن نشیند و در شیخ  
 حب انار و زبرگ و بنفشه و تخم کرب هر یک ده درم و بابونه و کلک و کلک و خطمی هر یک چهار درم بگویند و با بونه

کتاب فی المنصور  
 درم یک و نیم و سه درم از آن تناول کنند تخم سداب پودنه و دوج و نمز و گز  
 جاسف و شیخ و ترمنش و سازند و روغن زیتون و قسطون و روغن شویب و بابونه و خیری میمالند و از ریش و غلظت آن  
 در موضع ریه بزنند و اگر ده غلیظ بریزد و خصیه بزرگ و غلیظ گردد آن را قرد کمی گویند علاج آن همچون علاج ورم صلب  
 سداب است تخم هم در امر انضاح و درم یک و نیم سبب به یا متباس طشت یا نفاس یا عسر و لاوت یا اکثر  
 معش و تامل شود و علامت آن ورم خارجی و ضربان و تشنگی و تلخی در دهان و سیاهی زبان و اختلاط عقیق و  
 یان و دوج و قطن و عرمت و توافرین و عسر و یان متباس بر از بود و علاج آن فصل سداب کنند و شراب بنفشه  
 مناب یا ترنجبین تناول کنند و غذا و آب یا شیر خشک یا بنفشه یا مغز بادام خورند و نواف و زمار را  
 رد جو و باقلا و عدس و قوی و بنفشه هر یک سه درم و کافور و انگلی آب کشیز و رو به ترکیب طلا کنند و درم یک و نیم  
 شد با عاب نگردد و بیدانه و روغن بنفشه و کدو و آب رو به ترکیب حقه کنند و با بونه و خطمی و قوزک و کلک  
 رو به ترکیب بجز شانه و در آن نشیند و بر نماند و قطن بریزند تا ماده تحلیل رود پس اگر اعراض لازمه و جمع  
 شد و کند و دلیل آن باشد که ماده جمع میشود نگاه استمال منضجات باید و چون منفرجه شود شیر و تخم و شیر  
 تخم تو زک یا نبات تناول کنند و درم یک و نیم و کل حقه کنند و اگر ورم صلب یا سودا و یا شکر و یا غلظت  
 صلابت عارض بود و علاج آن هر روز جلای از پنج مملک رازیانه و کافور و بانگ و نبات یا کافور تناول کنند و بعد  
 صبح تنقیه کنند بمطبوخ انتمون یا حب آن و عانه و قطن را بر روغن قسط و زیتون و شویب و درم یک و نیم و نیم  
 بط و نمز ساق گاو و روغن یاسین و خیری هم بیا میرند و بمانند و درم یک و نیم با سلیقون یا دخیلون روغن گل مسخ  
 بگذارند و درم یک و نیم چکانند سلطان رحم اکثر بعد از اوام عارض شود و بواسطه آنکه کلی پاک نشده باشد و علامت آن  
 ضربان و دوج و صلابت بود و باشد که از آن طوبی منتهی آید علاج آنی شکل بود اما تسکین و جمع باید کرد با کافور  
 و شویب و بابونه و کلک و کلک و نبات و روغن بنفشه بجز شانه و در آن نشیند و در شیخ  
 حب انار و زبرگ و بنفشه و تخم کرب هر یک ده درم و بابونه و کلک و کلک و خطمی هر یک چهار درم بگویند و با بونه

مفط از آن یا سبب علاج او آنست که پیش از جماع خود را بخدا ص کند تا غایط نکند جماع مشغول نشوند و گنگار  
 و کل ارغنی و اقامت او در آن مورد هر یک سه درم مندل سفید دو درم صمغ عربی و کند هر یک درم بکوبند و آب سیب  
 بسرخند و قرحه زرد و کینقال از آن با شراب سیب یا تیناول کنند و گنگار را یک اقا قیاق کل ارغنی بکوبند و  
 آب مورد بسرخند و نبات از زرد بردارند و قرحه عبارت از آن باشد که بواسطه اشتقاق غشای صفاق یا تباع  
 مجرین که از مالای نشین است چسبی افرو کند و کمین نشین فرو داند تا در غایت تبشع در این هم نافذ اگر مایه  
 باشد از اقله الاسکا گویند و آن بتدریج محاذ شود و باز گشتن آن جهت باشد و آن قرحه بود و شراب قرحه نبات  
 علاج او آنست که پیش از آنکه دست بر آن نهند تا باز گردد و آب گرم نشینند و بطلک و از روغن کند  
 و جز سر و روغن گز و اقا قیاق و گنگار و مر و صبر و اهل و حوض اسریش صمغ اکو و کزمارج و غری اسکا که خوب بلوط  
 و پوست انار و روغن گل و مار و شبث و قیل محجوب یا بعضی بکوبند و آب مورد بسرخند و بر موضع خنما کنند و بپزند  
 و سه روز تا هفت روز نکشایند و جویش کمونی و جویش کند تیناول کنند و غدا اقلایا متبله و مسخنه خورند  
 و از حموضات و نباتات و قلوبلات و جماع و دیدن حرکت عقیقه و استملا اجتناب نمایند اگر طوب  
 مائی نازل شده باشد آنرا از دره و قرحه بکوبند علامت او آنست که غشبین افس و براق و قیقل بود و بزرگ  
 شود و بویل اندک اندک آید و این نوع قطعاً مراجعت نکند و عالجش آنست اگر آب بسیار بود و شکافند  
 تا آب سیر و ن آید و بعد از آن موضع شق را داغ کنند اگر کم باشد خاکستر چوب بلوط و خاکستر شاخ کزب و  
 و چوب و دماز و پوست انار و جفت بلوط و آرد جو و با قلا و فلفل و حب القار و زیره و سرگین کا و مجموع یا  
 با روغن زیت ضماد سازند و حب القار و فلفل و بوره ارغنی هر یک سه درم و سرگین کبوتره درم کمون یک درم  
 اشق دو درم زیت یک درم و غشبت سه درم با موم و روغن زیت مرهم سازند و با لند و جند بنید ستر و موم  
 بوره و کل ارغنی با روغن زیت بمانند و گویش کمونی و کند تیناول کنند و جلابی از نج مهبک و از زیاده  
 و از غریه و نکاتند بیاشامند و باز زیاده و شاه بلوط هر یک سه درم و سعد و سنبل هر یک درم و قرحه گز و  
 شلغم هر یک دو درم کوفته و بختیه باد و چندان قند بیامیزند و سه مثقال تیناول کنند اگر سبب ریح باشد  
 علامت آن قرحه بود و چون دست بر آن نهند روده باز گردد و علاج آن هر روز جلابی از نج مهبک از نج مهبک از

عده پنج تا ده درم  
 زرد کشان کسب نشین  
 بجماع قرحه زرد و کینقال  
 جویش کمونی و جویش کند  
 تیناول کنند و غدا اقلایا  
 متبله و مسخنه خورند  
 و از حموضات و نباتات  
 و قلوبلات و جماع و دیدن  
 حرکت عقیقه و استملا  
 اجتناب نمایند اگر طوب  
 مائی نازل شده باشد  
 آنرا از دره و قرحه  
 بکوبند علامت او آنست  
 که غشبین افس و براق  
 و قیقل بود و بزرگ  
 شود و بویل اندک  
 اندک آید و این نوع  
 قطعاً مراجعت نکند  
 و عالجش آنست اگر آب  
 بسیار بود و شکافند  
 تا آب سیر و ن آید  
 و بعد از آن موضع  
 شق را داغ کنند اگر  
 کم باشد خاکستر چوب  
 بلوط و خاکستر شاخ  
 کزب و چوب و دماز  
 و پوست انار و جفت  
 بلوط و آرد جو و با  
 قلا و فلفل و حب القار  
 و زیره و سرگین کا  
 و مجموع یا با روغن  
 زیت ضماد سازند  
 و حب القار و فلفل  
 و بوره ارغنی هر یک  
 سه درم و سرگین  
 کبوتره درم کمون  
 یک درم اشق دو درم  
 زیت یک درم و غشبت  
 سه درم با موم و  
 روغن زیت مرهم  
 سازند و با لند و  
 جند بنید ستر و  
 موم بوره و کل  
 ارغنی با روغن زیت  
 بمانند و گویش  
 کمونی و کند  
 تیناول کنند و  
 جلابی از نج  
 مهبک و از زیاده  
 و از غریه و نکاتند  
 بیاشامند و باز  
 زیاده و شاه  
 بلوط هر یک سه  
 درم و سعد و  
 سنبل هر یک درم  
 و قرحه گز و  
 شلغم هر یک دو  
 درم کوفته و  
 بختیه باد و  
 چندان قند  
 بیامیزند و سه  
 مثقال تیناول  
 کنند اگر سبب  
 ریح باشد  
 علامت آن  
 قرحه بود و  
 چون دست  
 بر آن نهند  
 روده باز  
 گردد و علاج  
 آن هر روز  
 جلابی از نج  
 مهبک از نج  
 مهبک از



















از رخاج مال خود آنرا جدا بگویند و اگر بنا بر آنرا قطع و اگر بجای مال شود و التوا گویند و بسبب آن اگر مری باشد که در غفلت  
 فقرات حادث شود بواسطه ضعف فقره را از موضع خود را که علامت آن تب و ادم و وجع شدید پشت و شنگی  
 و قاروره ناری و نبض عظیم بود علاج آن فصد سابق کنند و جلای از عذاب رو به ترک ترنجبین نبات تناول کنند  
 و غذا آشکاب خورند و ملین طبیعت کنند این پنج صفت است که باید در وقت پیشه و نیل و تخم کاسنی و پنج ملک هر یک  
 سه درم رو به ترک پنج درم ترب خراشیده نیم فستق یکم نیم یا ترنجبین هر یک پانزده درم و چون هیچ یک  
 شود و درم زایل گردد و کجده فشرست درم و قمر بنجوش پنج درم بگویند و بر موضع ننند یا سقل ده درم آب گرم  
 حل کنند و پیله بطور مرغ و مرغ ساق کاو هر یک سی درم بگذارند و با هم بیاورند و استعمال کنند و فقرات بر وقت  
 و ناردین مالند و ریاح افرسه همین علت باشد که بسبب ریح غلیظه حادث شود علامت او نیست که باوتی  
 تشنگی نباشد و بعد از آن وجع شدید پشت پیدا شود و علاج آن هر روز جلای از نیون را از یانه پنج ملک بگویند  
 تناول کنند و غذا بخواب بشیر خسکه نه و زیره و رازیانه و داریچنی خورند و ملین طبیعت بطبع سورنجان این پنج  
 کنند و صبح سورنجان ترب هر یک نیم درم صبر قوطی دمی حب انیل غار یقون نیون هر یک نیم درم قتل سطله هر یک  
 انگلی بگویند و آب کرفس برشند و حب زردین یک ضربت باشد صفت ما الاصول پنج رازیانه پنج ملک هر یک  
 بست درم پنج کبرنج کرفس پنج غافث هر یک ده درم تخم کرفس رازیانه و شبت و نیون هر یک پنج درم و در آب  
 بجوشانند تا بپزد آیس صافی کنند و با عسل قوام آرند ده درم از آن اوست نمایند شبت و مزنجوش نام با بونه  
 و کلیل الملک و خروع بجوشانند و در حمام پر پشت می ریزند و روغن خروع بر پشت فقرات می مالند تا محل حل یابد درم  
 خسکه نه ده درم بجوشانند و بر روغن بشیر بران ریزند چنانچه آب برود و روغن بماند آن روغن را بر پشت مالند و  
 این مرض بسبب ضرب و سقط باشد فقرات را برقی باز موضع بزند و قسط و کبر و سنبلی و مرکب و سلیمه متساوی بگویند  
 و با خلخ طحا کنند و جمع مله در پشت از اکثر بلغم و بردت مزاج بود علامت آن بیاض لون قاروره و بطن  
 و علامت غلبه بلغم بود و بعد از خواب و استلا از تناول خوراک و بقول او نهاده او کنند و در شنگی و ریاضت سابق علاج  
 آن هر روز جلای از نیون و پنج ملک بگویند تناول کنند و غذا بخواب بشیر خسکه نه و زیره و رازیانه و داریچنی  
 و حب آن و حب بهر تنقیه کنند و قوی عادت کنند و از تناول خوراک و استلا از شبت جماع اصرار نمایند و روغن قسط و خوراک

در وقت پیشه و نیل و تخم کاسنی و پنج ملک هر یک  
 سه درم رو به ترک پنج درم ترب خراشیده نیم فستق یکم نیم یا ترنجبین هر یک پانزده درم و چون هیچ یک  
 شود و درم زایل گردد و کجده فشرست درم و قمر بنجوش پنج درم بگویند و بر موضع ننند یا سقل ده درم آب گرم  
 حل کنند و پیله بطور مرغ و مرغ ساق کاو هر یک سی درم بگذارند و با هم بیاورند و استعمال کنند و فقرات بر وقت  
 و ناردین مالند و ریاح افرسه همین علت باشد که بسبب ریح غلیظه حادث شود علامت او نیست که باوتی  
 تشنگی نباشد و بعد از آن وجع شدید پشت پیدا شود و علاج آن هر روز جلای از نیون را از یانه پنج ملک بگویند  
 تناول کنند و غذا بخواب بشیر خسکه نه و زیره و رازیانه و داریچنی خورند و ملین طبیعت بطبع سورنجان این پنج  
 کنند و صبح سورنجان ترب هر یک نیم درم صبر قوطی دمی حب انیل غار یقون نیون هر یک نیم درم قتل سطله هر یک  
 انگلی بگویند و آب کرفس برشند و حب زردین یک ضربت باشد صفت ما الاصول پنج رازیانه پنج ملک هر یک  
 بست درم پنج کبرنج کرفس پنج غافث هر یک ده درم تخم کرفس رازیانه و شبت و نیون هر یک پنج درم و در آب  
 بجوشانند تا بپزد آیس صافی کنند و با عسل قوام آرند ده درم از آن اوست نمایند شبت و مزنجوش نام با بونه  
 و کلیل الملک و خروع بجوشانند و در حمام پر پشت می ریزند و روغن خروع بر پشت فقرات می مالند تا محل حل یابد درم  
 خسکه نه ده درم بجوشانند و بر روغن بشیر بران ریزند چنانچه آب برود و روغن بماند آن روغن را بر پشت مالند و  
 این مرض بسبب ضرب و سقط باشد فقرات را برقی باز موضع بزند و قسط و کبر و سنبلی و مرکب و سلیمه متساوی بگویند  
 و با خلخ طحا کنند و جمع مله در پشت از اکثر بلغم و بردت مزاج بود علامت آن بیاض لون قاروره و بطن  
 و علامت غلبه بلغم بود و بعد از خواب و استلا از تناول خوراک و بقول او نهاده او کنند و در شنگی و ریاضت سابق علاج  
 آن هر روز جلای از نیون و پنج ملک بگویند تناول کنند و غذا بخواب بشیر خسکه نه و زیره و رازیانه و داریچنی  
 و حب آن و حب بهر تنقیه کنند و قوی عادت کنند و از تناول خوراک و استلا از شبت جماع اصرار نمایند و روغن قسط و خوراک



خوردند و نقشه خطمی میخار شنبه و راه ترکب بخشانند و صافی کنند و با روغن گل و نقشه میامیزند و استعمال کنند یا سفیده تخم مرغ و روغن گل و طسوجی نموده با هم میامیزند و بکار برینند یا سفید چغندر کم کنند و می نیم قلیبا نغصه دوم میامیند و بار روغن گل هم هم سازند و استعمال کنند و اگر من بود هم خلیون نهند تا صورت قرصه خضیه باشد که در طریقه معالجه قسم حادث شود از آن صمدیه آید و اگر غیر نافذ باشد بقیضا زنده تا آنچه در رو باشد بیاید و دم الاونین بر سره و شب یانی و کلنار هر یک چهار دم صبر کنند و از زردت هر یک سه دم زنجار نیم دانگ بروغن نقشه هم سازند و بکار دارند و اگر نافذ بود قطع باید کرد و با آهن یا داروهای تیز و بعد از آن استعمال بر همه آنها بکنند شقاق مقعد بسبب یوسته نه بود یا گند شقاق نقل یا پس بود علاج آن شراب نقشه و ترخبین آب گرم سیاه کنند و غذا بنوشانند که در سفاخی خورد و طبع از دم دارند و هم شادند و هم نقل استعمال کنند یا پیله مرغ و بز و مرغ ساق گاو و بار روغن نقشه یا نیم مرغ و بکار دارند و باز ده تخم مرغ و قتل ازرق و روغن هسته زرد آلو تلخ و کوبان شراب هم هم سازند و از آن آب در حمامات احتراز کنند و اگر با شقاق وجع التهاب باشد یا سفیداج صاص یکدم کافور انگلی یا سفید تخم مرغ نزنند و طعم کنند یا آب و راه ترکب کاسنی و کوزک خطمی و خبازی بگیرند و با سرهم و تیر و روغن نقشه هم سازند و بنهند و اگر از آن خون بسیار آید جابسات دم بکار برینند آخر خارج است که ریح و نایبلی اراده بیرون آید و حشاک اگر سبب غی یا بواسیر بود علاج پذیر نباشد و اگر سبب ترخا و عصب دوا سطر بودت علاج آن جلابی از بانگوار از زردت و نبات تناول کنند و غذا بخورند و آب با شیر خشک آنه خوردن و قطن بروغن مسط و زینج بمانند و هم هم روزی نه تخم تربی بنهند و قسم و سر و پوست آنرا خطمی و از خر بچشانند و در آن نشینند و معالجات استعمال نمایند بر روز مقعد اگر مقعد سبب عجز و ترخا شرح بیرون آید علامت او آنست که چون دست بر آن نهند باز گردد و علاج او آنست که خورند و آقا نیا و جفت بلوط و ما زو بچشانند و در آن نشینند و مقعد را با آب سرد و آب الحل آلوده کنند و روغن مسط در بالند و سفیداج و قتل و سر و زردت و از خر و کند کوفته بر آن نشانند و حمزه سر و آقا قیا و ما زو و نشور و کند روغن سخته بکوبند و بر آن نشانند و با روغن گل در آن بالند و سفیداج و کلنار و ما زو و شب سره و بلوط و سر و کند روغن بر آن بچشانند و غذا صفاق خوردن و از لبنیات و حمام آخر از نمایند و اگر سبب هم باشد علاج آن گفته شد باب نوزدهم در امراض پشت از آن جمله حدیه اگر فقره از فقرات پشت از موضع خویشتن بیرون

التهاب است و علامت آن در روغن گل و نقشه میامیزند و استعمال کنند یا سفیده تخم مرغ و روغن گل و طسوجی نموده با هم میامیزند و بکار برینند یا سفید چغندر کم کنند و می نیم قلیبا نغصه دوم میامیند و بار روغن گل هم هم سازند و استعمال کنند و اگر من بود هم خلیون نهند تا صورت قرصه خضیه باشد که در طریقه معالجه قسم حادث شود از آن صمدیه آید و اگر غیر نافذ باشد بقیضا زنده تا آنچه در رو باشد بیاید و دم الاونین بر سره و شب یانی و کلنار هر یک چهار دم صبر کنند و از زردت هر یک سه دم زنجار نیم دانگ بروغن نقشه هم سازند و بکار دارند و اگر نافذ بود قطع باید کرد و با آهن یا داروهای تیز و بعد از آن استعمال بر همه آنها بکنند شقاق مقعد بسبب یوسته نه بود یا گند شقاق نقل یا پس بود علاج آن شراب نقشه و ترخبین آب گرم سیاه کنند و غذا بنوشانند که در سفاخی خورد و طبع از دم دارند و هم شادند و هم نقل استعمال کنند یا پیله مرغ و بز و مرغ ساق گاو و بار روغن نقشه یا نیم مرغ و بکار دارند و باز ده تخم مرغ و قتل ازرق و روغن هسته زرد آلو تلخ و کوبان شراب هم هم سازند و از آن آب در حمامات احتراز کنند و اگر با شقاق وجع التهاب باشد یا سفیداج صاص یکدم کافور انگلی یا سفید تخم مرغ نزنند و طعم کنند یا آب و راه ترکب کاسنی و کوزک خطمی و خبازی بگیرند و با سرهم و تیر و روغن نقشه هم سازند و بنهند و اگر از آن خون بسیار آید جابسات دم بکار برینند آخر خارج است که ریح و نایبلی اراده بیرون آید و حشاک اگر سبب غی یا بواسیر بود علاج پذیر نباشد و اگر سبب ترخا و عصب دوا سطر بودت علاج آن جلابی از بانگوار از زردت و نبات تناول کنند و غذا بخورند و آب با شیر خشک آنه خوردن و قطن بروغن مسط و زینج بمانند و هم هم روزی نه تخم تربی بنهند و قسم و سر و پوست آنرا خطمی و از خر بچشانند و در آن نشینند و معالجات استعمال نمایند بر روز مقعد اگر مقعد سبب عجز و ترخا شرح بیرون آید علامت او آنست که چون دست بر آن نهند باز گردد و علاج او آنست که خورند و آقا نیا و جفت بلوط و ما زو بچشانند و در آن نشینند و مقعد را با آب سرد و آب الحل آلوده کنند و روغن مسط در بالند و سفیداج و قتل و سر و زردت و از خر و کند کوفته بر آن نشانند و حمزه سر و آقا قیا و ما زو و نشور و کند روغن سخته بکوبند و بر آن نشانند و با روغن گل در آن بالند و سفیداج و کلنار و ما زو و شب سره و بلوط و سر و کند روغن بر آن بچشانند و غذا صفاق خوردن و از لبنیات و حمام آخر از نمایند و اگر سبب هم باشد علاج آن گفته شد باب نوزدهم در امراض پشت از آن جمله حدیه اگر فقره از فقرات پشت از موضع خویشتن بیرون







نجیل عفران هر يك نیم درم بروغن سوسن بشینند طول بخت برنجاسف مزنجوش حاشا صغر فودنه چند قوتی  
 عو شاند در آن نشینند و مشرد و بطیون تریاق کثیر اول کنند و تدهین بر غنهای گرم کنند اگر ماده سوداوی بود  
 ن صحت و کمودت و تشفت جلد و قلت وجع و صلابت و بطونض بود علاج آن هر روز جلای از بانگو و رازیانه  
 پنج نمک کاوزبان و نبات تناول کنند و غذا نخورند و آب بشیر و خسک آنه خورند و بعد از نضج بخان پاشطیج  
 بماین تنقیه کنند صفت آن بلیا سیاه و زرد صبر قوطری رازیانه هر یک درم فلفل اقل فلنجیل خردل هر یک  
 بدرم شیطنج کاه سندی مقل هر یک و انگی بکوبند و آب کرفس برشند و این دوشربت باشد یا تلیمین باین طبوخ  
 کنند صفت آن سنا شاهره هر یک هفت درم بلیله زرد و سیاه و کابلی هر یک پنج درم قنطریون باریک پنج نمک  
 بانگو کاوزبان هر یک سه درم سوزن طائفی ده درم بلیله اکامه سوط خود س هر یک چهار درم غالیقون نیم درم سونج  
 شقالی بچوشانند و چون وقت فروگزشتن باشد فتمون سه درم در خرقة کتان بسته در آن اندازند تا دوسه جوش  
 بزند پس ذوب کنند و صافی کنند و ترنجبین و خیار شنبه هر یک ده درم ایاره فقیرا یک درم در آن حل کرده بیا سنانند  
 و ساقه قرعنا پنج درم و ق الغار ده درم قسط و صبر و مر و بوره اسنی هر یک سه درم حرف چهار درم بکوبند و بارغن  
 یا همین طلا کنند بر غنهای گرم شحمها و مغزهای مالند و بلیله زرد و سیاه و کابلی هر یک پنج درم سوزن طائفی ده درم  
 و فلفل و پنج کبر هر یک دو درم بکوبند و ادویه با عسل بشینند و شقالی بخورند و اگر ماده ایمنی هر یک سه درم  
 آن باشد که از اشیاء بارده فقط و حاره فقط متا ذی شور بعضی علامت ماده حاره بعضی علامت بارده باشد  
 علاج آن بحسب بار و مرکب باشد با تعقد و فاصل اگر مصل صلب باشد شود خپا نچه حرکت نماند و علاج آن هر روز  
 جلای از پنج نمک کاوزبان و نبات تناول کنند و غذا نخورند و آب بشیر و خسک آنه خورند و بعد از نضج  
 مطبوخها و جنهای مذکوره تنقیه کنند و موضع را بروغن کنجد و یا سمین پیه بط و لعاب طبله بزرگ و خطمی بپاشند  
 یا کنجد را آب مزنجوش سحق کنند و طلا سازند با طبله بزرگ و کنجد بکوبند و بروغن سوسن یا فلفل بشینند و طلا  
 سازند و از اینیات قوا که جموضات و متلا شت جماع و آب سرد و تناول بسیار بارده و استمال آن احتراز نمایند  
 وقتی دست بزنند و معجون است جوشان حاره تناول کنند گویند اگر گفتاری یا موی زنده بگیرند و دروغن ویت بچوش  
 و در آن نشینند و متعال نطولات و ضماوات از شبت و رازیانه و کلیمال الملک و حاشا و نام و رقی غار و

و پوست خشک شامش با سیر کاهلا کنند و لمبین کنند با این طبع صان سنا هفت درم ورق گل بنجد درم روباه تریک  
 بنفشه نیلوفر تخم کاسنی تخم خبازی خطمی هر یک سه درم سور بخان دو درم بلبله زرد سیاه هفت درم مغز خیار شنبه  
 پانزده درم ترنجبین ده درم اگر وجع بفايت بود مخدرات مثل بنج لعل و خشکاش سیاه و همین زعفران و ورق کاهلا  
 کنند و آب برون بران بریزند و اگر ماده صفراوی بود علامت آن حرارت لمبین صفت اول شدت تب و تشنگی و متهاسا  
 و سرعت نبض صفت قاروره بود علاج آن از سکجین و آب گرم یا تخم خرزهره و آب ترب تی کنند و بکاه تخم کاسنی  
 و بنفشه و عناب و روباه ترکیب نبات تناول کنند با آب از این یا تمر هندی یا نبات ترنجبین و لمبین طبعیت طبعی و فاکه  
 یا قوس بنفشه یا ازین طبع ک کنند صان سنا هفت درم بنفشه شاتره تخم کاسنی هر یک بنجد درم عناب عدد پستان کوسلی  
 هر یک بست عدد تمر هندی و ترنجبین هر یک ده درم خیار شنبه پانزده درم استعمال صادات باره کنند مثل اردو سفید  
 تخم مرغ و روغن گل خطمی عدد بنفشه نیلوفر و پوست خشکاش و اگر ماده و جمع اشتاد کند بگو با سیر کاه و آب کدو خیارستان و فرفره  
 طلا کنند شخوان بوسیده سوخته با سور بخان عدد تخم خشکاش و ورق خشکاش تخم بنج کاه و بنفشه کنند و باید که تا وجع  
 اشتاد کند و حلیج عظیم بنفشه استعمال کنند و دران مبالغه نمایند و چون وجع ساکن شود حرارت لمبین باقی باشد  
 آرد و جو با قلا و خطمی و بنفشه و اکلیل الملک منحل ضماد سازند و اگر ماده بلغمی بود علامت آن سیاه شدن لثه و بیاض  
 قاروره و قلت وجع بود و بجنات تسکین با بطلان آن هر روز حبابی از رازیان و بنج مهک لمبین گنگبین تناول  
 کنند و نذ اخو آب با شیوه خسکه اند و لعل ترنجبیل زعفران فو رند و بعد از نفع تام لمبین طبعیت سبب سور بخان یا آب  
 شیطی یا ازین حب کنند صبر سق و طری سور بخان و ترید بر روغن بادام چرب کرده هر یک می بوزیدان با می هر یک  
 بنجد درم تخم حنظل و دود سبک نمک سهند و زنگی و نیم مقل و مصطک بر کیه انگلی بگویند و آب کرفس بشند و حب سازند  
 صفت حش طریج بلبله زرد درم یک می وایره فیه اشتقالی تخم حنظل و انیسون با نخواه تخم کرفس و بنج  
 مقل هر یک و انگلی شیطی خردل بنجیل و ج هر یک بنجد درم مقل و آب گرم حل کنند و او دوی بگویند و بدان شب  
 حساب زنده و این دو شربت بود و باید که در ابتدا جبهای قوی نهند که ماده قوی دفع شود و غلیظ باقی نماند بلکه بتدریج  
 تصرف کنند و از نو که آب سرد و جامد و متلاشب آخر از کنند و زراوند و حب انار و خطیا نام هر یک ده درم تخم  
 و صبر زریه هر یک بنجد درم بگویند و آنها را با نذ آخر زریه که در زنگی تخم شامسفرم سلیمه لغات مغز خسکه و هر یک



برنجاست و شامه سفرم نافع افند الشافی هوانه مقاله شوم و حیات با لکمی حرارتی غریبه باشد که قلب متعطل  
 و از اینجا بواسطه فراطین منبسط گردد و جمیع بدن را گرم کند و ضرر آن با اندال طبعی لایق شود و چنان عالیجی است  
 حمی یوم حمی دق و حمی غفن زیر که ترکیب آن از ارواح و اعضا و غلاط است پس اگر حرارت او تهلیق بروج گیرد آنرا  
 حمی یوم گویند اگر تشبث با اعضا شود حمی دق و اگر لایق با غلاط شود حمی غفن و بیان هر یک سبب گفته شود  
 انشاء الله تعالی **باب اول حمی یوم** آن نبی باشد که او را روح را گرم کند پس از قلب شرابین جمیع اعضا متعطل  
 و این سبب از سبب باری سخته حادث شود مثل ملاقات آتش و آفتاب تناول اشیا جاره و فعالیتات بدنی و اعراض  
 نفسانی شاید که این تب از کیه و زیش نباشد و باشد که تا سه روز کشد و اسهت نیز گفته اند و علامت  
 حمی یوم آنست که نبض مستقیم باشد و نبض بول برابر از تغییر بسیار ظاهر نباشد و با آن خشونت زبان تو اثر نبض بود  
 ابتدا تب نفس نگیرد و با آن مستطاب و علامت حمی غفن نباشد اما آنچه از حرارت آفتاب باشد علامت آن آفتاب شعله و  
 حرارت ملین و تشبث جلد و علاج او آنست که در ساکن باره نشینند و حبس بکشند و منحل گلاب بنفشه و بنی از  
 تر نهشتی و تر بهرین نبات هر یک ده درم یا خمین بست و دم با عرق گل میداد آب سرد بیاشاسند و غذا آشکاب یا  
 اسفناخ خورند و مثل بکاه و نیار که و واجاص و انار نزنند و چون تب نل شود بکام معتدل و نهند و بن بر غفن  
 بنفشه و که کنند بسیار نشینند اگر بواسطه تناول دویه جاره باشد یا شراب ابرصن بود و علامت آن خشکی دهان و  
 تشنگی حرارت متعصب کبد و سرخی روی چشم و سرت نبض و حرمت فار و بود علاج آن جلابی از تخم کاسنی و عینا  
 و اجاص و نبات بیاشاسند یا آب انار بن و نبات یا شیر تخم توک و تخم کاسنی و تخم کاسنی و تخم کاسنی و تخم کاسنی  
 و ریاست نال کنند و اگر سبب غنی بود سفرط علامت آن حادت و ناریت بول غلیظی است و هر نبض و نردی  
 روی و خوشیم بود علاج آن از از لیم کنند بهر حلیکه که باشد و شرابی از شراب منحل و اجاص با عرق گل بسند  
 و شراب کنند و تمام شیمات باره نمایند و اگر سبب غنی و علامت آن برآمدگی روی سرخی چشم و غلظت نبض بود  
 و بدست که با آن عشته نیر باشد علاج آن شراب زرشک شراب منحل و لیم و آب انار بن نبات هر کدام که خواهد تناول  
 کنند و غذا آنرا با عور خورند و از خمر حذر نمایند و اگر سبب غنی باشد علامت آن فصل ففقل و بول کدر و صغر  
 نبض و صغرت و بود علاج آن شرابی از شراب بنفشه و ششاش با عرق گل و بیاشاسند و غذا که جو با کدو

و در حرارتی غریبه باشد که قلب متعطل  
 و از اینجا بواسطه فراطین منبسط گردد  
 و جمیع بدن را گرم کند و ضرر آن با  
 اندال طبعی لایق شود و چنان عالیجی  
 است حمی یوم حمی دق و حمی غفن زیر  
 که ترکیب آن از ارواح و اعضا و غلاط  
 است پس اگر حرارت او تهلیق بروج  
 گیرد آنرا حمی یوم گویند اگر تشبث  
 با اعضا شود حمی دق و اگر لایق با  
 غلاط شود حمی غفن و بیان هر یک  
 سبب گفته شود انشاء الله تعالی  
**باب اول حمی یوم** آن نبی باشد که  
 او را روح را گرم کند پس از قلب  
 شرابین جمیع اعضا متعطل و این  
 سبب از سبب باری سخته حادث شود  
 مثل ملاقات آتش و آفتاب تناول  
 اشیا جاره و فعالیتات بدنی و  
 اعراض نفسانی شاید که این تب  
 از کیه و زیش نباشد و باشد که تا  
 سه روز کشد و اسهت نیز گفته اند  
 و علامت حمی یوم آنست که نبض  
 مستقیم باشد و نبض بول برابر  
 از تغییر بسیار ظاهر نباشد و با  
 آن خشونت زبان تو اثر نبض بود  
 ابتدا تب نفس نگیرد و با آن  
 مستطاب و علامت حمی غفن نباشد  
 اما آنچه از حرارت آفتاب باشد  
 علامت آن آفتاب شعله و حرارت  
 ملین و تشبث جلد و علاج او  
 آنست که در ساکن باره نشینند  
 و حبس بکشند و منحل گلاب بنفشه  
 و بنی از تر نهشتی و تر بهرین  
 نبات هر یک ده درم یا خمین بست  
 و دم با عرق گل میداد آب سرد  
 بیاشاسند و غذا آشکاب یا اسفناخ  
 خورند و مثل بکاه و نیار که و  
 واجاص و انار نزنند و چون تب  
 نل شود بکام معتدل و نهند و بن  
 بر غفن بنفشه و که کنند بسیار  
 نشینند اگر بواسطه تناول دویه  
 جاره باشد یا شراب ابرصن بود  
 و علامت آن خشکی دهان و تشنگی  
 حرارت متعصب کبد و سرخی روی  
 چشم و سرت نبض و حرمت فار و  
 بود علاج آن جلابی از تخم کاسنی  
 و عینا و اجاص و نبات بیاشاسند  
 یا آب انار بن و نبات یا شیر تخم  
 توک و تخم کاسنی و تخم کاسنی و  
 تخم کاسنی و ریاست نال کنند و  
 اگر سبب غنی بود سفرط علامت آن  
 حادت و ناریت بول غلیظی است  
 و هر نبض و نردی روی و خوشیم  
 بود علاج آن از از لیم کنند بهر  
 حلیکه که باشد و شرابی از شراب  
 منحل و اجاص با عرق گل بسند و  
 شراب کنند و تمام شیمات باره  
 نمایند و اگر سبب غنی و علامت آن  
 برآمدگی روی سرخی چشم و غلظت  
 نبض بود و بدست که با آن عشته  
 نیر باشد علاج آن شراب زرشک  
 شراب منحل و لیم و آب انار بن  
 نبات هر کدام که خواهد تناول  
 کنند و غذا آنرا با عور خورند  
 و از خمر حذر نمایند و اگر سبب  
 غنی باشد علامت آن فصل ففقل  
 و بول کدر و صغر نبض و صغرت  
 و بود علاج آن شرابی از شراب  
 بنفشه و ششاش با عرق گل و  
 بیاشاسند و غذا که جو با کدو

و در حرارتی غریبه باشد که قلب متعطل  
 و از اینجا بواسطه فراطین منبسط گردد  
 و جمیع بدن را گرم کند و ضرر آن با  
 اندال طبعی لایق شود و چنان عالیجی  
 است حمی یوم حمی دق و حمی غفن زیر  
 که ترکیب آن از ارواح و اعضا و غلاط  
 است پس اگر حرارت او تهلیق بروج  
 گیرد آنرا حمی یوم گویند اگر تشبث  
 با اعضا شود حمی دق و اگر لایق با  
 غلاط شود حمی غفن و بیان هر یک  
 سبب گفته شود انشاء الله تعالی  
**باب اول حمی یوم** آن نبی باشد که  
 او را روح را گرم کند پس از قلب  
 شرابین جمیع اعضا متعطل و این  
 سبب از سبب باری سخته حادث شود  
 مثل ملاقات آتش و آفتاب تناول  
 اشیا جاره و فعالیتات بدنی و  
 اعراض نفسانی شاید که این تب  
 از کیه و زیش نباشد و باشد که تا  
 سه روز کشد و اسهت نیز گفته اند  
 و علامت حمی یوم آنست که نبض  
 مستقیم باشد و نبض بول برابر  
 از تغییر بسیار ظاهر نباشد و با  
 آن خشونت زبان تو اثر نبض بود  
 ابتدا تب نفس نگیرد و با آن  
 مستطاب و علامت حمی غفن نباشد  
 اما آنچه از حرارت آفتاب باشد  
 علامت آن آفتاب شعله و حرارت  
 ملین و تشبث جلد و علاج او  
 آنست که در ساکن باره نشینند  
 و حبس بکشند و منحل گلاب بنفشه  
 و بنی از تر نهشتی و تر بهرین  
 نبات هر یک ده درم یا خمین بست  
 و دم با عرق گل میداد آب سرد  
 بیاشاسند و غذا آشکاب یا اسفناخ  
 خورند و مثل بکاه و نیار که و  
 واجاص و انار نزنند و چون تب  
 نل شود بکام معتدل و نهند و بن  
 بر غفن بنفشه و که کنند بسیار  
 نشینند اگر بواسطه تناول دویه  
 جاره باشد یا شراب ابرصن بود  
 و علامت آن خشکی دهان و تشنگی  
 حرارت متعصب کبد و سرخی روی  
 چشم و سرت نبض و حرمت فار و  
 بود علاج آن جلابی از تخم کاسنی  
 و عینا و اجاص و نبات بیاشاسند  
 یا آب انار بن و نبات یا شیر تخم  
 توک و تخم کاسنی و تخم کاسنی و  
 تخم کاسنی و ریاست نال کنند و  
 اگر سبب غنی بود سفرط علامت آن  
 حادت و ناریت بول غلیظی است  
 و هر نبض و نردی روی و خوشیم  
 بود علاج آن از از لیم کنند بهر  
 حلیکه که باشد و شرابی از شراب  
 منحل و اجاص با عرق گل بسند و  
 شراب کنند و تمام شیمات باره  
 نمایند و اگر سبب غنی و علامت آن  
 برآمدگی روی سرخی چشم و غلظت  
 نبض بود و بدست که با آن عشته  
 نیر باشد علاج آن شراب زرشک  
 شراب منحل و لیم و آب انار بن  
 نبات هر کدام که خواهد تناول  
 کنند و غذا آنرا با عور خورند  
 و از خمر حذر نمایند و اگر سبب  
 غنی باشد علامت آن فصل ففقل  
 و بول کدر و صغر نبض و صغرت  
 و بود علاج آن شرابی از شراب  
 بنفشه و ششاش با عرق گل و  
 بیاشاسند و غذا که جو با کدو







نورده از ترسندی و الکلی و نازدانه و ترنجبین با فروج خورند غلبه اصل تنی صفراوی بود که داده آن علاج  
 ورق متعفن شد که پس این تب فوری آید و دوزی نه آید و زمان او از چهار ساعت تا دوازده باشد و این تب مشهوره  
 مانع نباشد و زمان سرکه و می نمک بود و باشد که کرب از دو غلبه باشد هر روز آید علما آن تشنگی با فراطه غشیان و  
 خطر آب تنی صفراوی و نبض سریع و قاروره ناری بود علاج آن هر روز جلابی از تخم کاسنی بنفشه نیلوفر و نبات  
 تناول کنند یا آب انارین یا ترنجبین نبات غذا جو ترسندی یا الوجه خورند تلپین طبیعت کنند باین طبع و در ششم  
 دهم سناکی ورق گل هر یک بنجر بنفشه نیلوفر تخم کاسنی تخم خبازی هر یک سه درم اوسیا کویل هر یک سبب عله  
 نبات به عدد سپستان است عدد ترنجبین شیر خشست هر یک به مثقال یا این قنده استعمال کنند صفت آن  
 سناکی هفت درم ورق گل بنجر درم بنفشه نیلوفر تخم کاسنی هر یک درم عناب عدد سپستان اجاص هر یک سبب  
 سبوس خطمی و جو یکوفته هر یک کنی بلباب عدد و چند و شیر خشک سرخ هر یک درم فون بنفشه درم شرب  
 یا سکنجبین شرباب دیناری با شرباب بنفشه مفید بود و بعد از سه سال و متفرغ صفرا اثر بریده مثل آب خیار و کدو  
 و شیر تخم نوزک تخم کاسنی با شرباب حاض لیمون و صندل و سکنجبین تناول کنند و اگر طبیعت مری باشد  
 نفوس فواکه و ترنجبین یا ترس طباشیر نرم و سکنجبین تلپین کنند صفت قرص طباشیر با شیریده درم بنجر درم  
 و نیم تخم که و متعشدر می و نیم کثیر اصنع عربی خشتا نش هر یک نیم درم بکوبند و بلعاب بنگو پشند و دروسان در مثقال  
 بخورند و بعد از مسافرت تب شرباب غوره بپود و ریاس سکنجبین مثال آن آب سرد و عرق گل سینه تناول کنند  
 و ضروره زرد شک انار دانه و ترسندی با فروج خورند می بلنی مائیه آنرا طوطی نیز گویند داده آن بلنی بود که در خارج  
 عروق متعفن شود و این تب هر روز آید و مسرعه بر باشد خصوص که در خریف و شتاداد هفت و در آن اوست  
 ساعت بود اکثر آن هجده ساعت علما آن مانع شدت سر باو کثرت براق غشیان صفت یا یا ص لوان قهوجی  
 و چشم باشد و زود گرم نشود تشنگی و لنتاب نباشد علاج آن هر روز جلابی از تخم کاسنی و بنج نمک از یانه و کلند  
 تناول کنند یا سکنجبین و کلند و غذا نخورد و جو با اندکی رازیانه خورند سهانه روز شربتی از نبات عرق گل کازبان  
 تخم شاهسفرم یا شامه و سکنجبین ساده و بزوری و شرباب لیمو و شراب گلاب و زبان بانگو و نیلوفر شرباب و در وقت نوبت  
 شبت و ترنجبین میکانیکی بعسل نمک تنی کنند و چون داده نفع یابد باین طبع و تلپین کنند صفت آن بنجر درم

فایده در وقت زنا و عجز  
 صندل و کدو و شرباب  
 یا سنا و زرد شک و شرباب  
 خام و درم و ۱۲ \*



از احتراق صفر بود علامت آن امیبت مضطرب المخی و شنگی مفرد و عرش تو اثر نینعلی و بدیهه حربه صغری  
حاشا شود و آنچه از احتراق نغم باشد علامت آن امین بغض فاعطبول دو و در از با شد و امیبت مضطرب که تروید از نسیات  
بلغم حاشا شود و آنچه از احتراق سودا طبعی بود علامت آن سوخت و صلابت بغض که کمر قانده بود و از علاجل و ایشا که امیبتا  
ما حیل مذبحا که آن مشغول میشود غذا زیر باغ و زینک و خرد آب لبک تیهو خورند از شر سکنجبین بروی ساج و  
گافند که تقا نایند از غده غلیظه و مولدات سرد مثل قدید و با بجان مایه شود و بچینا نایند و اگر از ابتدا و کت فایده  
باشد بقصد کل اهل حق میفهمد و اگر غوغا میط و سیاه شد بسیار بیرون کنند و از او به بندند بعد از چهل روز بفتح طایفه  
مشغول شوند و بعد از بلای از پنج مکه تخم کاسنی گا و زبان بالنگور از زایه و کفند تناول کنند و غذا خورد و نوشا شهر  
خسکه انده فروغ و فرغ و بعد از پنج امین طبیعت کنند بر مین صحن آن سنا بقدم امیبتا سیاه و نیمه بفتنه چهارم شکو  
گا و زبان تخم کاسنی از زایه کشوت و سفوف و سس سفاج نیاز و لمیله و آله هر یک درم صویر طائفی پانزده درم ورق کل چهارم  
لمیله و زک کالی فتمیون هر یک هفت درم شاتره و سه و اگر نیاید نیم تخم آن ترد و درم غناب بعد و پستان علی و نیم  
سفر خیار شنبه هر یک نیم درم و بعد از دو سه و در مین فتمیون سیب آن معجون خج یا شاتره و بالنگور تناول کنند  
زیرا که این ماده سیب سول مل نشود و آنچه از احتراق صفر بود علامت آن از پنج مکه گا و زبان تخم کاسنی حاشا و تروید و بنا  
تناول کنند بعد از پنج امین طبیعت کنند بر مین صفت آن سنا بقدم و تروید و تخم کاسنی هر یک چهار درم و سیب نیمه زرد  
نیمه درم صویر طائفی پانزده درم تخمین خیار شنبه هر یک درم یا سنا بقدم بالنگور و زبان هر یک نیمه درم و سیب نیمه  
و صافی کنند و معجون خج پنج شقال و آن حل کنند و سیاه شامند و یا این حب لمیله و صفت آن سیب نیمه زرد و لمیله کالی  
سفاج سفوف و فتمیون ق کل مین هر یک می ناکند کی تیر هر یک می مصلک نیمه تیر و آب جمل کنند  
و باقی ادویه که بوند و بدان بشنند و سیب از علاجل آن آنچه از احتراق بلغم باشد علامت آن از پنج مکه گا و زبان تخم کاسنی  
و کفند تناول کنند و غذا خورد و آب شیر و خسکه انده و نیمه طبیعت این معجون کنند صفت آن سنا کالی  
لمیله کالی سیاه فتمیون هر یک هفت درم ترد و درم از زایه تخم کاسنی تخم کشوت فتمیون سفوف و سس سفاج  
هر یک سه درم بالنگور و زبان از هر یک چهار درم صویر طائفی دو درم خیار شنبه پانزده درم شکر شنبه درم و در  
تب بچ طریق آشی که در روز نوبه مساک کنند و بچ نخورند یا چنان سازند که وقت نوبت بچ خالی شد و سالی روز و حبت

۴۱  
نیمه درم سیب کاسنی  
نیمه درم فتمیون  
نیمه درم زک کالی  
نیمه درم ورق کل

۴۲  
نیمه درم سیب کاسنی  
نیمه درم فتمیون  
نیمه درم زک کالی  
نیمه درم ورق کل

پنج همگانه گوگرد و زبانه هر یک چهار درم رازیانه فسنطین تخم کاسنی پوست بنج کبر سرکه درم نرغداشیده و درم نارین  
 سنبل رومی هر یک یک درم نیم سوزن طافنی پانزده درم کافور ده درم خیارشبر پانزده درم شکربخ ده درم اگر فراج نوی  
 کیشقال یاده فقیر بر سر این طبخ کنند بعد از ده روز یا سه روز تحریک کنند باین حسب صفت آن تر بنظم کوفل منیون  
 هر یک سه درم نمک سندی دودا گنا یقون خیدرم یک بند و آب از یانه بپوشند و حساب خشت بلع کنند مکرر تقویت  
 ده بجای کنند و رازیانه کنند و اگر متادای شود و آب یاده و تر من رود و صفا نشود و شال آن تلخین کنند صفت  
 و صرغاف صاف غاف تر بنجین هر یک سه درم طباشیر ورق گل سنبل هر یک دو درم کبند و آب از یانه  
 قوس سازند و کیشقال با بنجین بزوی ده شقال تناول کنند و اگر از سده فونی باشد و قوس نشین با بنجین  
 تناول کنند صفت بنجین بزوی تخم کاسنی کوشوت از یانه هر یک سه درم و عصاره غاف و درم پوست بنج کبر  
 و رازیانه و کرفس هر یک پنجم درم منیون یک درم جمع نمکونه کنند و یک شب را روز در دو طایف پنج طایف کبر خیارشبر  
 پس بخوشانند تا بطلی آید و عمل طلی با تنه بخواهد آمدن شقیقه تی لمبی لازم بود که ماده آن در ورق تنفس شده باشد  
 عاصمت آن همچون خامات دایره باشد اما بآن هر از آن افض نباشد و در شبان روزی شش عصاره فاکر در دو بار  
 باشد که کوشوتی باشد و نفس سریع بود و قارور غایط و کد غایط آن هر روز بطلی از تخم کاسنی پنج طایف بنج کبر  
 و رازیانه و کافور تناول کنند و غذا بخورند و بعد از پنج تا ده تلخین باین طبخ کنند صفت آن سنبل کبند و آب  
 پنج کاسنی از یانه پنج نمک و فکل و فوشه و نیلوفر هر یک سه درم سوزن طافنی ده درم عناب ده درم و اجام بست عصاره  
 تر بنجین خیارشبر هر یک پانزده درم و بعد از ده روز در من غبشه یا تر بدوی و سقونیا و انگلی که یک کند و بخواهد  
 خیارشبر سبک و حل کنند و بیاشامند و باقی علاج آن همچون علاج نالیه باشد اما قوس غاف و درین سه ماهه  
 حمی ربع دایره بی سوداوی بود که ماده آن در خارج عروق متفش شود و این دوزی آید و دوز در نوبت است  
 چهار است باشد باشد که دور فراید یک روز یک بار از این معکوس گویند و تبخیر از سودا و طبیع با غلط است و حاد  
 شود و این سه بعد از حیات غفنه باشد و باشد که بعد از او طایف حادث شود و این بدترین ربع بود و علاج آن است که  
 اعتبار به نافعین کند که اعضا سراقومی چون گرم کنند که اگر او آن با فراط باشد و آنچه از احتراق غافل شود و عصاره  
 آن جرئت و غلظت و تشنگی با فراط را اندک عرق بسیار بود و بعد از حیات مطبوعه و حیات او را حاد شود و آنچه

هر یک ده درم بچشانند و باده درم کلقتند یا شانند حمیات کعبه یا کله حمیات مرکبه و فنون کیس یا سب یا سب چنانچه  
 سب اکره بالازمه دایره باد اکره و لازمه بالازمه ترکیب باخدا بود چنانچه تی باشد و تی دیگر سر آن آید و با سب باشد چنانچه  
 ی و عقب تی نیاید و یا مشارک باشد چنانچه و سب هم آید و با هم زائل شوند و بیشتر ترکیب حمیات صفر و انجم بود و سب با  
 یا از قانون ترتیبی باشد و اما آنچه ای نهاده اند و قانون میباشند و شرط الفست و غیره خاص ترکیب آن چنانکه است  
 هر که یا هر یک غنیمت اکره و لغنی لازم باشد یا غنیمت اکره و لغنی دایره یا از محرقه و لغنی لازم و علامات آن  
 مترج باشد از علامات صفر و انجم درین حمیات اعتماد بر دو وزن و سب نبایک کرد بلکه تسلل با عرض علامات کنند و وقت  
 سیان طر الغیب غیب غیر خاصه است که در شرط الغیب صفر و انجم مترج و مختلط نباشد و سب آن فرق بود چنانچه فرق و سب  
 سیان نوبت هر یک توان کرد و در وزن و نوبت صفر و انجم سب باید طریقتی باشد و سب آن نوبت است با و ناض صفر و انجم در زمان  
 راز تر بود و در وزن و نوبت صفر و انجم سب ناض سب نباشد و حرارت و شکی که تر بود و در غیب غیر خاصه صفر و انجم مترج باشد و سب  
 رت سیان نوبت هر یک نتوان کرد و هر روز سب آید و زمان او از دوازده ساعت آید بود و این سب سر السب با و از معالیه  
 ملول نباید شد و سهلات قویه نباید داد زیرا که صفر و انجم مستغرق شود و لغنی باقی ماند پس این سبها اگر علامات صفر و انجم  
 باشد هر روز جلای انجم کاسنی پنج یک نیکو فر هر یک سده درم اجاص و عدد نبات ده درم تناول کنند و غذا جو باندکی خورد و نوبت  
 و بعد از نفع کسین باین طریقی کنند و صفت آن سناسکی بلیله زرد کالی هر یک پنج درم بنفشه نیلوفر تخم کاسنی رازیانه سب  
 هر یک سه درم سب خود سب سفنج هر یک چهار درم مویز طالع فی ده درم اجاص و اکویلی و عناب هر یک ده عدد و خند  
 یا نروده درم ترنجبین ده درم و بعد از دو روز تحریک باین قص کنند و صفت آن بنفشه و درم ترنجبین و بلیله زرد  
 هر یک سه درم سب سوسن نیم درم سب نیام شوی نیکو انگ مجموع کوفته با سب بشند و با جلای از نبات تناول کنند  
 و اگر علامات لغنی غالب بود هر روز جلای از پنج مکات رازیانه و کلقت تناول کنند و غذا جو و خود خورد پس اگر اخلاط  
 محسوس کبد مائل شود علامات آن ثقل سر شریف بود و در رات مثل انیسون و تخم کرفس و نانخواه با جلای ضم کنند و  
 اگر مقبوع کبد مائل شود علامات آن ثقل سده و فی و غشیان بود پس علامات لغنی کسین طبیعت کنند و بعد از تسهینه  
 سب کسین و سب یاده کلقت تناول کنند و در وزن و نوبت رازیانه و سب کله و سب بلنج مکات یک پنج درم تخم خیارین و  
 کاسنی هر یک چهار درم بچند و آب رازیانه بشنند و کشتن سب کسین تناول کنند اگر ستادی شود و بر غلظت تحریک کنند





ساده مزاج روح گردد و موجب تعفن ملوبات شود از آن جمعی تو لکن علامت آن آنست که مملکت شود و باران کم آید و اما  
 یکس مثل این نوع و در هر دو خطان بگزیند و مضاعف و ششرات زیر زمین مثل عقرب و موش و مار بر روی زمین آیند  
 علامتین تپ کرب نیز اثر نفس تشنگی و تشنگی چنین قی و قعود است و غشیان و جمع معده و عظم طحال خوشی و رقیق  
 بر از منتن ابو علاج آن فصد کنند و سر و شریقی از تر مندی نبات یکجبین با کلاب آبی و شرب کنند  
 و شرب غوره و شراب و ریاسن صندل و لیمو و حمض مفید بود و غذا اسهال و زرشک انار با فروغ نهند و  
 تغل که نباتات و مسلمات کنند و اگر طوبات بدن بسیار بود و تشنگی و تریه و فصد است و بیست کنند و  
 شفاخ غلطی که در بدن بود و اسکین و جان هر از ترکیب بود و شربت آن و آب استمال کنند چنانچه در  
 فصل گفته شد جمعی حصه جدی بهر انکاید و با نمون است و سبب غشیان حادث شود و تریه است  
 که فصد رنگ باشد و بهر باشد و برتری آنست که سیاه و بنفشه باشد و علامت آنست که در پشت و ناراش  
 بینی و نخس اعضا و حرمت عید و خط اب نشه گی و در دسینه و حلق و ضیق نفس بود و ماده حصه اب است و  
 او کو چاک تراجمی بود و از اتوی ناشد و بزرگ بود بلکه با پوست راست باشد و سلم او آنست که  
 منخ بود و در پنج بخش و سبب است نبات بود و علامت آن تریه است علامت مبدی علاج آن شیش و  
 آمدن حصه اب اگر متعش باشد فصد کنند و با جوان است و بر و باشد شاید و محرکین قی طبعیت نباید که هر فر  
 شراب عناب نیاید و با شکر که نال کنند و فصد اجوبای من عناق و بنده و خود را گرم دارند و آب سرد نخورند و  
 ششترک و ناراش بریزند تا تمام بیرون آید و بعد از آن خود را گرم شستن و صیجان نبات یکجمله تنشاق و حب  
 تریه و آب استمالی باشد و اگر در تریه بیرون آید و بنجر و موی غلافی و عدس بوشانند و بیاشانند و خود را گرم نهند و چون  
 انار و بنجر زد و دو کنند و با جوان تمام بیرون آید و کاهرس در فراش ریزند و پاکینه بزرگ و بنده و گاو بران  
 کنند و بر روی آن جفتند و چوب گز دو کنند یا چوب گز بوشانند و با کلاب بیا ریزند و در غنی کنند و غضا ریزند یا  
 ورق گل حقی کنند و بر اعضا مانده عصاره شمرمان آب نیز تر و ماق در شیم چکانند و عین الهمز کنند و اگر  
 طبیعت نرم باشد قریص طباشیر است با شراب لعل بنجر و اگر رسد آید شراب ششاق و بنفشه بپسند و حص  
 قطعاً طبیعت را شکر یک بناید که در غذا درین طبع شیر باغداد و با و شش بریان کرده و با شش و بریان کرده

علاج مسکوری  
 علامت آنست که مملکت شود و باران کم آید و اما  
 یکس مثل این نوع و در هر دو خطان بگزیند و مضاعف و ششرات زیر زمین مثل عقرب و موش و مار بر روی زمین آیند  
 علامتین تپ کرب نیز اثر نفس تشنگی و تشنگی چنین قی و قعود است و غشیان و جمع معده و عظم طحال خوشی و رقیق  
 بر از منتن ابو علاج آن فصد کنند و سر و شریقی از تر مندی نبات یکجبین با کلاب آبی و شرب کنند  
 و شرب غوره و شراب و ریاسن صندل و لیمو و حمض مفید بود و غذا اسهال و زرشک انار با فروغ نهند و  
 تغل که نباتات و مسلمات کنند و اگر طوبات بدن بسیار بود و تشنگی و تریه و فصد است و بیست کنند و  
 شفاخ غلطی که در بدن بود و اسکین و جان هر از ترکیب بود و شربت آن و آب استمال کنند چنانچه در  
 فصل گفته شد جمعی حصه جدی بهر انکاید و با نمون است و سبب غشیان حادث شود و تریه است  
 که فصد رنگ باشد و بهر باشد و برتری آنست که سیاه و بنفشه باشد و علامت آنست که در پشت و ناراش  
 بینی و نخس اعضا و حرمت عید و خط اب نشه گی و در دسینه و حلق و ضیق نفس بود و ماده حصه اب است و  
 او کو چاک تراجمی بود و از اتوی ناشد و بزرگ بود بلکه با پوست راست باشد و سلم او آنست که  
 منخ بود و در پنج بخش و سبب است نبات بود و علامت آن تریه است علامت مبدی علاج آن شیش و  
 آمدن حصه اب اگر متعش باشد فصد کنند و با جوان است و بر و باشد شاید و محرکین قی طبعیت نباید که هر فر  
 شراب عناب نیاید و با شکر که نال کنند و فصد اجوبای من عناق و بنده و خود را گرم دارند و آب سرد نخورند و  
 ششترک و ناراش بریزند تا تمام بیرون آید و بعد از آن خود را گرم شستن و صیجان نبات یکجمله تنشاق و حب  
 تریه و آب استمالی باشد و اگر در تریه بیرون آید و بنجر و موی غلافی و عدس بوشانند و بیاشانند و خود را گرم نهند و چون  
 انار و بنجر زد و دو کنند و با جوان تمام بیرون آید و کاهرس در فراش ریزند و پاکینه بزرگ و بنده و گاو بران  
 کنند و بر روی آن جفتند و چوب گز دو کنند یا چوب گز بوشانند و با کلاب بیا ریزند و در غنی کنند و غضا ریزند یا  
 ورق گل حقی کنند و بر اعضا مانده عصاره شمرمان آب نیز تر و ماق در شیم چکانند و عین الهمز کنند و اگر  
 طبیعت نرم باشد قریص طباشیر است با شراب لعل بنجر و اگر رسد آید شراب ششاق و بنفشه بپسند و حص  
 قطعاً طبیعت را شکر یک بناید که در غذا درین طبع شیر باغداد و با و شش بریان کرده و با شش و بریان کرده

علاج مسکوری  
 علامت آنست که مملکت شود و باران کم آید و اما  
 یکس مثل این نوع و در هر دو خطان بگزیند و مضاعف و ششرات زیر زمین مثل عقرب و موش و مار بر روی زمین آیند  
 علامتین تپ کرب نیز اثر نفس تشنگی و تشنگی چنین قی و قعود است و غشیان و جمع معده و عظم طحال خوشی و رقیق  
 بر از منتن ابو علاج آن فصد کنند و سر و شریقی از تر مندی نبات یکجبین با کلاب آبی و شرب کنند  
 و شرب غوره و شراب و ریاسن صندل و لیمو و حمض مفید بود و غذا اسهال و زرشک انار با فروغ نهند و  
 تغل که نباتات و مسلمات کنند و اگر طوبات بدن بسیار بود و تشنگی و تریه و فصد است و بیست کنند و  
 شفاخ غلطی که در بدن بود و اسکین و جان هر از ترکیب بود و شربت آن و آب استمال کنند چنانچه در  
 فصل گفته شد جمعی حصه جدی بهر انکاید و با نمون است و سبب غشیان حادث شود و تریه است  
 که فصد رنگ باشد و بهر باشد و برتری آنست که سیاه و بنفشه باشد و علامت آنست که در پشت و ناراش  
 بینی و نخس اعضا و حرمت عید و خط اب نشه گی و در دسینه و حلق و ضیق نفس بود و ماده حصه اب است و  
 او کو چاک تراجمی بود و از اتوی ناشد و بزرگ بود بلکه با پوست راست باشد و سلم او آنست که  
 منخ بود و در پنج بخش و سبب است نبات بود و علامت آن تریه است علامت مبدی علاج آن شیش و  
 آمدن حصه اب اگر متعش باشد فصد کنند و با جوان است و بر و باشد شاید و محرکین قی طبعیت نباید که هر فر  
 شراب عناب نیاید و با شکر که نال کنند و فصد اجوبای من عناق و بنده و خود را گرم دارند و آب سرد نخورند و  
 ششترک و ناراش بریزند تا تمام بیرون آید و بعد از آن خود را گرم شستن و صیجان نبات یکجمله تنشاق و حب  
 تریه و آب استمالی باشد و اگر در تریه بیرون آید و بنجر و موی غلافی و عدس بوشانند و بیاشانند و خود را گرم نهند و چون  
 انار و بنجر زد و دو کنند و با جوان تمام بیرون آید و کاهرس در فراش ریزند و پاکینه بزرگ و بنده و گاو بران  
 کنند و بر روی آن جفتند و چوب گز دو کنند یا چوب گز بوشانند و با کلاب بیا ریزند و در غنی کنند و غضا ریزند یا  
 ورق گل حقی کنند و بر اعضا مانده عصاره شمرمان آب نیز تر و ماق در شیم چکانند و عین الهمز کنند و اگر  
 طبیعت نرم باشد قریص طباشیر است با شراب لعل بنجر و اگر رسد آید شراب ششاق و بنفشه بپسند و حص  
 قطعاً طبیعت را شکر یک بناید که در غذا درین طبع شیر باغداد و با و شش بریان کرده و با شش و بریان کرده







طلق شق جاو شیر بر سر و سوابه ترکب با هم بکوبند و استعمال کنند غده و آنرا بشنید کوفند و فرق میان و سلع است  
 بود و میان عضو باشد و آنرا غلافی نباشد و بزرگ نشود و اگر ماده دیگر بدینست شود غده می گیرند و جمع پیدا  
 علاج آن تنقیه بدن باشد از بلغم و سودا و هر سه و غلیظ استعمال کنند و بعضی آنرا بکوبند و قطع اسرب بر آن  
 بدهند و اگر کوچک باشد بنفشه نارنگی و درو باشد بر آن آبلیمو قطع اسرب بر آن بدهند و اگر بزرگ باشد  
 باشد آنرا فوجیلا گویند و آنرا خاکستر بلزین و سپهر نکند و طلا کنند طاعون در می باشد که اعضا غده می شود  
 وندی بطن بین آن واقع شود و حد و نشان از ماده سمی باشد که عضو را فاسد کند و رنگ و متغیر گردد و شعله  
 از آن صدید و ممتد شرح شود علامت آن تی و غلیظان غشی و خفقان بود و هر چه رنگ کس سبزه و سبز باشد آن  
 درین ورم فصد بکنند و تقویت قلب مثل شراب حاضر میوه و صندل و سیب انار ضروری بود و غده اگر فروزد  
 حوالی آن برونخ و برگ سید و بنفشه گل سبزان افزونند و موضع باره ساکنند و صندل کلاک کافور و بنفشه  
 و بر سینه طلا کنند و بر ورم بچ طلا کنند اما اگر آن مواضع را حجامت کنند غده جذب کند و بعد از آن آب گرم بشویند  
 مناسب بود و لطفی در می یکی بود علامت او آنست که همچو خلی پرباد بود و چون نگاشت بر ورم فرو رود و در حال  
 بحال خود نماند و محسوس گردد که در ورم نیست و اگر بزرگ شود چون دست بر ورمند او از کندن علاج آن جایز است  
 تخم کاسنی و سداب از یانه و کلفت با نبات تناول کنند و غده آنجا بشویند و غده و توالی آنرا بکنند و  
 بر موضع نمند و بشرط و غن با بونه و سداب آن بالند یا تخم کرفس و انیسون یا نخله هر یک دم با آن بچشانند و  
 کنند و غن زیت بر سر آن کنند و می جوشانند تا غن باقی ماند استعمال کنند و بگیاه و خراج و سیاه ورمی بزرگ بود  
 و لون آن همچو لون بدن باشد و صلب و دو آن حوی نباشد و در آن مو آویخته غریبه جمع شده باشد و خارج آنست  
 که در ورمه جمع شده باشد از او ورم و با آن وقت حرارت با علاج آن ملین طبیعت کنند و استفراغ غلیظی که غالب باشد  
 و بنفحات بر ورم نمند و انفعی یابد و بعد از انفعی متعجب گردانند و سودا بر ورم کنند و بعد از آن همهای مله کار دارند  
 گویند که گنج گرس غلظت طلا کنند یا غلیظون بالعب خردن نمیزگردانند با سب ورم در شور شراب نیز بمزد و در ورم  
 بعضی دومی بود همچو شره دای دل و بعضی صفراوی بود همچو مله و جمیع بعضی بلغمی همچو شره های بلغمی و بعضی  
 سوداوی همچو خرب و فلول و دل شره بزرگ باشد و ماده آن دمی باشد که با آن طبعی فاسد

در ورم غده که در میان  
 عضو باشد و آنرا غلافی  
 نباشد و بزرگ نشود و اگر  
 ماده دیگر بدینست شود  
 غده می گیرند و جمع پیدا  
 علاج آن تنقیه بدن باشد  
 از بلغم و سودا و هر سه  
 و غلیظ استعمال کنند و  
 بعضی آنرا بکوبند و قطع  
 اسرب بر آن بدهند و اگر  
 کوچک باشد بنفشه نارنگی  
 و درو باشد بر آن آبلیمو  
 قطع اسرب بر آن بدهند و  
 اگر بزرگ باشد آنرا فوجیلا  
 گویند و آنرا خاکستر بلزین  
 و سپهر نکند و طلا کنند  
 طاعون در می باشد که  
 اعضا غده می شود وندی  
 بطن بین آن واقع شود و  
 حد و نشان از ماده سمی  
 باشد که عضو را فاسد کند  
 و رنگ و متغیر گردد و  
 شعله از آن صدید و ممتد  
 شرح شود علامت آن تی و  
 غلیظان غشی و خفقان بود  
 و هر چه رنگ کس سبزه و  
 سبز باشد آن درین ورم  
 فصد بکنند و تقویت قلب  
 مثل شراب حاضر میوه و  
 صندل و سیب انار ضروری  
 بود و غده اگر فروزد  
 حوالی آن برونخ و برگ  
 سید و بنفشه گل سبزان  
 افزونند و موضع باره  
 ساکنند و صندل کلاک  
 کافور و بنفشه و بر سینه  
 طلا کنند و بر ورم بچ  
 طلا کنند اما اگر آن  
 مواضع را حجامت کنند  
 غده جذب کند و بعد از آن  
 آب گرم بشویند مناسب  
 بود و لطفی در می یکی  
 بود علامت او آنست که  
 همچو خلی پرباد بود و  
 چون نگاشت بر ورم  
 فرو رود و در حال بحال  
 خود نماند و محسوس  
 گردد که در ورم نیست  
 و اگر بزرگ شود چون  
 دست بر ورمند او از  
 کندن علاج آن جایز  
 است تخم کاسنی و سداب  
 از یانه و کلفت با نبات  
 تناول کنند و غده آنجا  
 بشویند و غده و توالی  
 آنرا بکنند و بر موضع  
 نمند و بشرط و غن با  
 بونه و سداب آن بالند  
 یا تخم کرفس و انیسون  
 یا نخله هر یک دم با آن  
 بچشانند و کنند و غن  
 زیت بر سر آن کنند و  
 می جوشانند تا غن باقی  
 ماند استعمال کنند و  
 بگیاه و خراج و سیاه  
 ورمی بزرگ بود و لون  
 آن همچو لون بدن  
 باشد و صلب و دو آن  
 حوی نباشد و در آن مو  
 آویخته غریبه جمع  
 شده باشد و خارج آنست  
 که در ورمه جمع شده  
 باشد از او ورم و با آن  
 وقت حرارت با علاج آن  
 ملین طبیعت کنند و  
 استفراغ غلیظی که  
 غالب باشد و بنفحات  
 بر ورم نمند و انفعی  
 یابد و بعد از انفعی  
 متعجب گردانند و سودا  
 بر ورم کنند و بعد از  
 آن همهای مله کار  
 دارند گویند که گنج  
 گرس غلظت طلا کنند  
 یا غلیظون بالعب خردن  
 نمیزگردانند با سب ورم  
 در شور شراب نیز  
 بمزد و در ورم بعضی  
 دومی بود همچو شره  
 دای دل و بعضی صفراوی  
 بود همچو مله و جمیع  
 بعضی بلغمی همچو شره  
 های بلغمی و بعضی  
 سوداوی همچو خرب و  
 فلول و دل شره بزرگ  
 باشد و ماده آن دمی  
 باشد که با آن طبعی  
 فاسد

بجای آید و اما رگه غازی استمال مرهم خلیون و اگر تجلیل نرود بشکافند و با دوی مقرر مثل لادن و گلاب و  
نهند و چون منقرض شود کمی که غلات آنست بصنایه بیرون آرند و مرهمهای مدینه بکار بند سلطان سحر دایمی بکشد  
او آنست که در ابتدا کوچک بود و هر روز که آید بزرگتر شود حساب شد و اندک حراتی در پس آن محسوس شود و غرق  
سبز و سرخ مثل دست و پای سلطان ظاهر باشد علاج آن در ابتدا فصد کل یا سابق کنند و تقیه بدن از سودا  
بمطهر نهمین و غلایقون و این جنبه مفید بود و صفت آن فتمون این هم بسفایح سطوح و دوی هر یک  
در می و نیم هلیله سیاه و کابلی هر یک در می نیم فطی و انگلی غلایقون یکدم مجموع کوفته بآب کرفس بچینند و بپزند  
و در اول حدوث این ورم را دعای استمال کنند و بعد از تقیه محلات مثل روغن گل مغیری یا توتیا و منسول مرهم  
و خلیون اگر حساب شد و ویران اثر کنند طمع از آن قطع کنند اگر قبیح شود توتیا داشته طین خرم و درنگ  
و گل رضی مساوی بکوبند و با روغن گل بران نهند یا سلطان نه می بکوبند و بشکافند و بنه سیم طان بسوزانند  
و با روغن گل استمال کنند و اگر این رم زنی را حادث شود در ارضی سعی نمایند خمیر بر شش سلع اما او با کرم  
آمیخته باشد متعدد و صلب تر از سلع بود بیشتر و گردان و بن ران آن شود علاج آن تقیه بدن بود از بلغم و سودا  
و جنبه با زاغندیه غلیظ و دوی محله استمال کنند مثل مرهم خلیون یا در جوهر مس یا بول کورکان یا آرد با قند و آرد  
هر یک بست و در ایستاد و وقت شمع و پیله هر یک ده ورم خماسازند و اگر تجلیل نرود بشکافند و بعد از آن  
دوی لمحه بکار دارند خماسازنده و کرسنه هر یک هفتدزم قشایا و بخار و ورق غار یا زرد سرکشته ورم ملک بطعم جبار ورم بکافور  
و با بول کورک استمال کنند و اما آخر پیچوک را پنج بول شتر خماسازند و نوعی از خنایریست که بر پوست بنک ظاهر  
نباشد بدین بدترین خنایری بود علاج آن قطع باشد اما باید که با احتیاط قطع کنند و عرق خراشین منقطع نشود و بعد از  
تجمع اگر بقیتی بماند فیون استمال کنند و بعد از آن طعمه بکار دارند و مرهم صلب آن سید قرقش است و ازاده سودا  
غلظت حادث شود یا از وی ماکه استمال سبدرات با فراطر که شده و ماده متوجر شده باشد علامت آن صلابت و  
فوج باشد و لون آن همچون لون بدن باشد اما آنچه ازاده سودا بود لون آن همچون لون آرسنیک است علاج آن تقیه  
بدن باشد از بلغم و سودا و استمال دوی ملله مثل پیله و مرغ و خوی و باده و مغز ساق گا و قوطل آشفته و ورق بابونه  
و مغیری و خماسازنده و آخر بزرگ و رشک خطمی هر یک ده ورم لمبه بچند مرهم بخیل بست و در با هم بکوبند و بنهند و اما

















تبا زبانه زده باشند پوست گوشت که فی الحال پاره پاره کرده باشند بر موضع نهند یا خرقة کتان  
 بگلایه آب سرد تر کنند بر آن نهند و عصاره آنرا نیک لک کنند نشو و نجو که فصل اگر بکایان و عضوی و دانه را بکلیت  
 بیرون آرند و صبر از زودت کنند و مردان کنند و اگر خایه آگینده و عصاره دو بر وزن بتوان آورد در زردی و جگر و شش و  
 و بیخ نی و عکالط هم گرفت و در نزع مجموع یا بعضی عمل طلاء کنند شحوج جلد اگر سبب قاتل جزیلی شست و کشید و ایسمان  
 پوست خرسیده شود و فصد سلیم کنند و خرقة بگلایه کنند بر آن نهند و غل از نی و مردان سنگ کلاوی و غل کل طلاء کنند و غل  
 کل کنند و مرد کل حق کنند و بر آن نشاندند یا مرهم در آن پیسیداج بارغن کل و بنفشه سفید و تخم مرغ و اندکی کافور بر آن  
 نهند و اگر سبب قی حار و ریاحین غاده و طراف نشین شحوج حار شود و غل خنار آن بپسیداج و مردان سنگ و ورق  
 بید کل خفته بکوبند و بر آن نشاندند و غل بنفشه تناول کنند و اگر گوشت شیرینی هزار تا نینا حرق عصاره  
 که با تشنیز و جملش آنست که در حال سفید و تخم مرغ بر آن ریزند و خرقة کتان بگلایه کنند بر آن نهند و عدس بچشما  
 و بسایند و بر آن طلاء کنند یا کل از نی بکوبند و کلاب پیسیداج و مردان سنگ که بالنند اگر سبب گرم و غل گرم سوخته شود  
 بشین زانکه آید که آب تیون شوکرده و فاستر و کلاب و کند و بر آن نهند و اگر آید که مرهم سفیداج یا بوره بالنند یا آب جو  
 با سفید و بیه و اگر عضو و طلاء بلاماد رسوز آب خیار کدو یا شیر و تخم توک یا کجین تناول کنند و اغذیه بیه و که و سفاخ  
 خورند و موضع را حجامت کنند و مرهم عمل طلاء کنند و اگر سبب قاتل افتاب بزند مرهم در آن مرهم کافور نهند و فساد طراف  
 اگر سبب و ت سرما سخت چون بعضی سرد و پوست سخت کنند و مسام بپند و حرارت و دود بخارات محقق گردانند و حب  
 تعفن عصاره باشد پس اگر سرما سرد و عضو متورم نشود عصاره اسپستین و ندر گرم گردانند و کجا گرم روند و خود را نجایت  
 گرم دارند و خود آب بالیک و میوه و نمشک یا شیر خشکند و تناول خورند اما اگر عضو متورم گردانند و بپزند و شست و  
 کلید لاک سبوس گاویس شحم در زب و شحوج و مرزنجوش و بزرگ برنجاسف و ملیه بچشاند و عسل متورم را  
 در آن نهند و اگر سیاه یا شیر شود شتر عسین بپزند و در آب گرم نهند تا خون از آن روان شود و بعد از آن کل آنجا که  
 و کلاب طلاء کنند و بعد از شبها روزی آب گرم و سرکه بشویند و اگر متعفن شود چنانکه نزدیک باشد که گشتهای فیت  
 اطراف سلق و کرنیبا و غل بچشاند و بر آن نهند و بپزند تا ناپدید متعفن شده باشد بقیه نگاه بدارد و به ترک و غل  
 و خبازی بکوبند و بارغن بنفشه بر آن نهند و بعد از آن لیموج خرقة شغول شود و فغان صایع سبب بزرگ شدن

نژاده شود و لغت اول و  
 سکون ثانی یعنی شبست  
 بعد از فارسی بای بکده و  
 بجم تبدیل می باشد و بخار و  
 از آب آب بنفشه است و اگر  
 بر آن قلع ۳۰ قند و  
 اطراف یعنی شغول در آن فیت  
 ای زیند و دست پای در  
 و لب انهم اگر اسباب فاجعه  
 بود چون اگر می خفت و سردی  
 گوشت خوش باب فاسق  
 سفید و جلیق نهند  
 یا بکرمیات استعمال نمایند  
 چون موم و زعفران و  
 و زبانی و طراف و جگر و  
 اسباب علویه و جگر و  
 یا بس یا بکرمیات و طراف و  
 الی این طایفه و جگر و  
 متعفن و جگر و طراف و  
 بعد از آن در آن جگر و  
 جگر و طراف و جگر و  
 جگر و طراف و جگر و  
 جگر و طراف و جگر و

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰  
 ۲۰۱  
 ۲۰۲  
 ۲۰۳  
 ۲۰۴  
 ۲۰۵  
 ۲۰۶  
 ۲۰۷  
 ۲۰۸  
 ۲۰۹  
 ۲۱۰  
 ۲۱۱  
 ۲۱۲  
 ۲۱۳  
 ۲۱۴  
 ۲۱۵  
 ۲۱۶  
 ۲۱۷  
 ۲۱۸  
 ۲۱۹  
 ۲۲۰  
 ۲۲۱  
 ۲۲۲  
 ۲۲۳  
 ۲۲۴  
 ۲۲۵  
 ۲۲۶  
 ۲۲۷  
 ۲۲۸  
 ۲۲۹  
 ۲۳۰  
 ۲۳۱  
 ۲۳۲  
 ۲۳۳  
 ۲۳۴  
 ۲۳۵  
 ۲۳۶  
 ۲۳۷  
 ۲۳۸  
 ۲۳۹  
 ۲۴۰  
 ۲۴۱  
 ۲۴۲  
 ۲۴۳  
 ۲۴۴  
 ۲۴۵  
 ۲۴۶  
 ۲۴۷  
 ۲۴۸  
 ۲۴۹  
 ۲۵۰  
 ۲۵۱  
 ۲۵۲  
 ۲۵۳  
 ۲۵۴  
 ۲۵۵  
 ۲۵۶  
 ۲۵۷  
 ۲۵۸  
 ۲۵۹  
 ۲۶۰  
 ۲۶۱  
 ۲۶۲  
 ۲۶۳  
 ۲۶۴  
 ۲۶۵  
 ۲۶۶  
 ۲۶۷  
 ۲۶۸  
 ۲۶۹  
 ۲۷۰  
 ۲۷۱  
 ۲۷۲  
 ۲۷۳  
 ۲۷۴  
 ۲۷۵  
 ۲۷۶  
 ۲۷۷  
 ۲۷۸  
 ۲۷۹  
 ۲۸۰  
 ۲۸۱  
 ۲۸۲  
 ۲۸۳  
 ۲۸۴  
 ۲۸۵  
 ۲۸۶  
 ۲۸۷  
 ۲۸۸  
 ۲۸۹  
 ۲۹۰  
 ۲۹۱  
 ۲۹۲  
 ۲۹۳  
 ۲۹۴  
 ۲۹۵  
 ۲۹۶  
 ۲۹۷  
 ۲۹۸  
 ۲۹۹  
 ۳۰۰  
 ۳۰۱  
 ۳۰۲  
 ۳۰۳  
 ۳۰۴  
 ۳۰۵  
 ۳۰۶  
 ۳۰۷  
 ۳۰۸  
 ۳۰۹  
 ۳۱۰  
 ۳۱۱  
 ۳۱۲  
 ۳۱۳  
 ۳۱۴  
 ۳۱۵  
 ۳۱۶  
 ۳۱۷  
 ۳۱۸  
 ۳۱۹  
 ۳۲۰  
 ۳۲۱  
 ۳۲۲  
 ۳۲۳  
 ۳۲۴  
 ۳۲۵  
 ۳۲۶  
 ۳۲۷  
 ۳۲۸  
 ۳۲۹  
 ۳۳۰  
 ۳۳۱  
 ۳۳۲  
 ۳۳۳  
 ۳۳۴  
 ۳۳۵  
 ۳۳۶  
 ۳۳۷  
 ۳۳۸  
 ۳۳۹  
 ۳۴۰  
 ۳۴۱  
 ۳۴۲  
 ۳۴۳  
 ۳۴۴  
 ۳۴۵  
 ۳۴۶  
 ۳۴۷  
 ۳۴۸  
 ۳۴۹  
 ۳۵۰  
 ۳۵۱  
 ۳۵۲  
 ۳۵۳  
 ۳۵۴  
 ۳۵۵  
 ۳۵۶  
 ۳۵۷  
 ۳۵۸  
 ۳۵۹  
 ۳۶۰  
 ۳۶۱  
 ۳۶۲  
 ۳۶۳  
 ۳۶۴  
 ۳۶۵  
 ۳۶۶  
 ۳۶۷  
 ۳۶۸  
 ۳۶۹  
 ۳۷۰  
 ۳۷۱  
 ۳۷۲  
 ۳۷۳  
 ۳۷۴  
 ۳۷۵  
 ۳۷۶  
 ۳۷۷  
 ۳۷۸  
 ۳۷۹  
 ۳۸۰  
 ۳۸۱  
 ۳۸۲  
 ۳۸۳  
 ۳۸۴  
 ۳۸۵  
 ۳۸۶  
 ۳۸۷  
 ۳۸۸  
 ۳۸۹  
 ۳۹۰  
 ۳۹۱  
 ۳۹۲  
 ۳۹۳  
 ۳۹۴  
 ۳۹۵  
 ۳۹۶  
 ۳۹۷  
 ۳۹۸  
 ۳۹۹  
 ۴۰۰  
 ۴۰۱  
 ۴۰۲  
 ۴۰۳  
 ۴۰۴  
 ۴۰۵  
 ۴۰۶  
 ۴۰۷  
 ۴۰۸  
 ۴۰۹  
 ۴۱۰  
 ۴۱۱  
 ۴۱۲  
 ۴۱۳  
 ۴۱۴  
 ۴۱۵  
 ۴۱۶  
 ۴۱۷  
 ۴۱۸  
 ۴۱۹  
 ۴۲۰  
 ۴۲۱  
 ۴۲۲  
 ۴۲۳  
 ۴۲۴  
 ۴۲۵  
 ۴۲۶  
 ۴۲۷  
 ۴۲۸  
 ۴۲۹  
 ۴۳۰  
 ۴۳۱  
 ۴۳۲  
 ۴۳۳  
 ۴۳۴  
 ۴۳۵  
 ۴۳۶  
 ۴۳۷  
 ۴۳۸  
 ۴۳۹  
 ۴۴۰  
 ۴۴۱  
 ۴۴۲  
 ۴۴۳  
 ۴۴۴  
 ۴۴۵  
 ۴۴۶  
 ۴۴۷  
 ۴۴۸  
 ۴۴۹  
 ۴۵۰  
 ۴۵۱  
 ۴۵۲  
 ۴۵۳  
 ۴۵۴  
 ۴۵۵  
 ۴۵۶  
 ۴۵۷  
 ۴۵۸  
 ۴۵۹  
 ۴۶۰  
 ۴۶۱  
 ۴۶۲  
 ۴۶۳  
 ۴۶۴  
 ۴۶۵  
 ۴۶۶  
 ۴۶۷  
 ۴۶۸  
 ۴۶۹  
 ۴۷۰  
 ۴۷۱

[illegible]



























منتن از فعل حادث شود علاج آن می کنند با بکرم در غن کجند و بعد از آن ترایق طین تم سنا و کنند شراب و غیر  
نیز سفید بود لعین فاسد شیر که تغییر شده باشد اگر کسی بخورد او را و او سیفیه چسبید آن کم کرد علاج آن می کنند و غن  
که اگر چه معده بالند و اگر شیر معده بسته شود عکس آن غشی و عرق سرد و نافض بود علاج آن شقایق پیر مایه خرگوش  
با سرکه کنند و قیه بیاشامند با فودنه بخورند یا حرم یا سرکه یا شامند نافع بود باب دوم درگزیدن حشرات  
اگر کسی چیزی بگززد و نداند که آن چه بوده است باید که بالای موضع گزیده را حکم ببندند و محل زخم را بکنند و بعد از  
مضمضه بکشد و در غن گل کرده باشد یا بچوب بکشد و اگر مروج بغایت باشد حجامت ارسال علق کنند و گسین باز  
و فودنه و کبریت و خاکستر و یا بنجر با بون سرکه بر آن موضع حلا کنند و زیت نمک بوره ارمی و سیر حرمی و شکابند و خر  
و شکله شمع و طلیت نیز سفید بود و ترایق کبیر اربعه و مشرد و بطوس و ل کنند و با عارضی که ظاهر شود اگر آن زن است که که از فودنه  
است لال کنند و با علاج که خاص آن است استعمال کنند چنانچه گفته میشود لدغ حیات مار با انواع است بدترین آن  
باشد علامت گزیدن او آنست که از موضع گزیدن بیرون آید و بعد از خون صدید و متورم شود و زکات سبز و خشکی  
استهلاک عرق سرد و تواتر نفس غشی و عرشه و فواق و عسر بول حادث شود علاج او آنست که سر حرمات بیشتر فرغ کنند  
بر آن نهند و بکشد و مضمضه بشیر یا بجای بکنند و بعد از آن بر و غن گل آبا بکشد و در آن مهالنه نمایند و بعد از آن او  
و سیر یا زوبوره ارمی و زنت جاوشیر و فریون بر آن موضع نهند و اگر کسی بر آن کرده همچنان گرم بکشد و در آن موضع  
و اگر آن عضو واقع توان کرد چنانکه گشتی باشد قطع کنند تا دیگر اعضا سالم باشند و ترایق کبیر مشرد و بطوس ترایق فام  
و سیر یا زوبوره ارمی و زنت جاوشیر و فریون بر آن موضع نهند و اگر کسی بر آن کرده همچنان گرم بکشد و در آن موضع  
و بعد از آن سیر بشنود و در آن آب شاتاب و ل کنند و غن کنند و گوشت را سو شو کرده و خشک شده مقدار سه مطن بپزند  
سفید بود باید که قضا خواب دهند و در میان شیر نشینند و اگر جمیع بدن تساو شده باشد ترایقات استعمال کنند و اگر جمیع  
نفع تساو شده باشد او و بطلمیه ضربه بخار دهند و گویند که اگر پیاز بجری بخامید آب لغو و بر نه و لعل آن بر موضع نهند  
و سداب بر منخوش و برگ شبت و مخلوطه شربت آب دفع سوم سفید بود و بول آبی نیز آورده اند معجون نافع  
ایر ساز و خبیل زراوند و مرچ هر یک چند م سداب بری بکنند هر یک چهار درم کنند سداب بکوبند و شرباب بشنود  
بخورند و گویند اگر هر مار بخورد یا وزند یا سببند و حق کنند نافع باشد لدغ عطار عقیق ده نیز گزیده و بکشد که آن

نیز سفید بود لعین فاسد شیر که تغییر شده باشد اگر کسی بخورد او را و او سیفیه چسبید آن کم کرد علاج آن می کنند و غن  
که اگر چه معده بالند و اگر شیر معده بسته شود عکس آن غشی و عرق سرد و نافض بود علاج آن شقایق پیر مایه خرگوش  
با سرکه کنند و قیه بیاشامند با فودنه بخورند یا حرم یا سرکه یا شامند نافع بود باب دوم درگزیدن حشرات  
اگر کسی چیزی بگززد و نداند که آن چه بوده است باید که بالای موضع گزیده را حکم ببندند و محل زخم را بکنند و بعد از  
مضمضه بکشد و در غن گل کرده باشد یا بچوب بکشد و اگر مروج بغایت باشد حجامت ارسال علق کنند و گسین باز  
و فودنه و کبریت و خاکستر و یا بنجر با بون سرکه بر آن موضع حلا کنند و زیت نمک بوره ارمی و سیر حرمی و شکابند و خر  
و شکله شمع و طلیت نیز سفید بود و ترایق کبیر اربعه و مشرد و بطوس و ل کنند و با عارضی که ظاهر شود اگر آن زن است که که از فودنه  
است لال کنند و با علاج که خاص آن است استعمال کنند چنانچه گفته میشود لدغ حیات مار با انواع است بدترین آن  
باشد علامت گزیدن او آنست که از موضع گزیدن بیرون آید و بعد از خون صدید و متورم شود و زکات سبز و خشکی  
استهلاک عرق سرد و تواتر نفس غشی و عرشه و فواق و عسر بول حادث شود علاج او آنست که سر حرمات بیشتر فرغ کنند  
بر آن نهند و بکشد و مضمضه بشیر یا بجای بکنند و بعد از آن بر و غن گل آبا بکشد و در آن مهالنه نمایند و بعد از آن او  
و سیر یا زوبوره ارمی و زنت جاوشیر و فریون بر آن موضع نهند و اگر کسی بر آن کرده همچنان گرم بکشد و در آن موضع  
و اگر آن عضو واقع توان کرد چنانکه گشتی باشد قطع کنند تا دیگر اعضا سالم باشند و ترایق کبیر مشرد و بطوس ترایق فام  
و سیر یا زوبوره ارمی و زنت جاوشیر و فریون بر آن موضع نهند و اگر کسی بر آن کرده همچنان گرم بکشد و در آن موضع  
و بعد از آن سیر بشنود و در آن آب شاتاب و ل کنند و غن کنند و گوشت را سو شو کرده و خشک شده مقدار سه مطن بپزند  
سفید بود باید که قضا خواب دهند و در میان شیر نشینند و اگر جمیع بدن تساو شده باشد ترایقات استعمال کنند و اگر جمیع  
نفع تساو شده باشد او و بطلمیه ضربه بخار دهند و گویند که اگر پیاز بجری بخامید آب لغو و بر نه و لعل آن بر موضع نهند  
و سداب بر منخوش و برگ شبت و مخلوطه شربت آب دفع سوم سفید بود و بول آبی نیز آورده اند معجون نافع  
ایر ساز و خبیل زراوند و مرچ هر یک چند م سداب بری بکنند هر یک چهار درم کنند سداب بکوبند و شرباب بشنود  
بخورند و گویند اگر هر مار بخورد یا وزند یا سببند و حق کنند نافع باشد لدغ عطار عقیق ده نیز گزیده و بکشد که آن

نیز سفید بود لعین فاسد شیر که تغییر شده باشد اگر کسی بخورد او را و او سیفیه چسبید آن کم کرد علاج آن می کنند و غن  
که اگر چه معده بالند و اگر شیر معده بسته شود عکس آن غشی و عرق سرد و نافض بود علاج آن شقایق پیر مایه خرگوش  
با سرکه کنند و قیه بیاشامند با فودنه بخورند یا حرم یا سرکه یا شامند نافع بود باب دوم درگزیدن حشرات  
اگر کسی چیزی بگززد و نداند که آن چه بوده است باید که بالای موضع گزیده را حکم ببندند و محل زخم را بکنند و بعد از  
مضمضه بکشد و در غن گل کرده باشد یا بچوب بکشد و اگر مروج بغایت باشد حجامت ارسال علق کنند و گسین باز  
و فودنه و کبریت و خاکستر و یا بنجر با بون سرکه بر آن موضع حلا کنند و زیت نمک بوره ارمی و سیر حرمی و شکابند و خر  
و شکله شمع و طلیت نیز سفید بود و ترایق کبیر اربعه و مشرد و بطوس و ل کنند و با عارضی که ظاهر شود اگر آن زن است که که از فودنه  
است لال کنند و با علاج که خاص آن است استعمال کنند چنانچه گفته میشود لدغ حیات مار با انواع است بدترین آن  
باشد علامت گزیدن او آنست که از موضع گزیدن بیرون آید و بعد از خون صدید و متورم شود و زکات سبز و خشکی  
استهلاک عرق سرد و تواتر نفس غشی و عرشه و فواق و عسر بول حادث شود علاج او آنست که سر حرمات بیشتر فرغ کنند  
بر آن نهند و بکشد و مضمضه بشیر یا بجای بکنند و بعد از آن بر و غن گل آبا بکشد و در آن مهالنه نمایند و بعد از آن او  
و سیر یا زوبوره ارمی و زنت جاوشیر و فریون بر آن موضع نهند و اگر کسی بر آن کرده همچنان گرم بکشد و در آن موضع  
و اگر آن عضو واقع توان کرد چنانکه گشتی باشد قطع کنند تا دیگر اعضا سالم باشند و ترایق کبیر مشرد و بطوس ترایق فام  
و سیر یا زوبوره ارمی و زنت جاوشیر و فریون بر آن موضع نهند و اگر کسی بر آن کرده همچنان گرم بکشد و در آن موضع  
و بعد از آن سیر بشنود و در آن آب شاتاب و ل کنند و غن کنند و گوشت را سو شو کرده و خشک شده مقدار سه مطن بپزند  
سفید بود باید که قضا خواب دهند و در میان شیر نشینند و اگر جمیع بدن تساو شده باشد ترایقات استعمال کنند و اگر جمیع  
نفع تساو شده باشد او و بطلمیه ضربه بخار دهند و گویند که اگر پیاز بجری بخامید آب لغو و بر نه و لعل آن بر موضع نهند  
و سداب بر منخوش و برگ شبت و مخلوطه شربت آب دفع سوم سفید بود و بول آبی نیز آورده اند معجون نافع  
ایر ساز و خبیل زراوند و مرچ هر یک چند م سداب بری بکنند هر یک چهار درم کنند سداب بکوبند و شرباب بشنود  
بخورند و گویند اگر هر مار بخورد یا وزند یا سببند و حق کنند نافع باشد لدغ عطار عقیق ده نیز گزیده و بکشد که آن





















گرم و خشک بود و بهترین آن جز در سبب گوشت گوسفندان که بی گرم و خشک است لقوه فایده میدهد بود گوشت است  
 گرم و خشک است هر دو را بر شری باید پخت گوشت گاو گرم و تر بود و غلیظ باشد و آنرا با توابل بخورند گوشت خرگوش سرد  
 و خشک است و قابض بود گوشت گاو و گوسفند و خشک بود و غلیظ و ادوی است که از آن میتوان پخت گوشت مرغ  
 جوان معتدل بود و در حرارت و طوبیت و خروسان طوبیت کمتر باشد گوشت کبوتر گرم و تر باشد و دیگر گاو و مرغی باه  
 بود و گوشت کبک که خشک فاشته و کلنگ در اج گرم و خشک است باه بقوی باه بود و بطور غائی گرم و تر باشد و غلیظ  
 و گوشت ماهی تازه تر باشد و دیگر گاو ماهی شور گرم و خشک و ثقیل بود شیر بر حیوانی مناسب است آن حیوان باشد  
 بلکه رطب شیر گاو در حب تر و غلیظ تر بود شیر شتر و اسب یکسبب است شیر بر معتدل شیر بیش حریت از بود مسکه  
 حار و طبعین کند و فریادند و سعال خشونت را مفید بود و رغن گرم تر از و با شیر سرد تر باشد و طبعین  
 و تبیین کند و مصلح آن شیرینی باشد شیر خشک گرم و خشک قابض بود و مصلح آن جز و مغز بلوام شکست  
 معده را قوت دهد و قابض بود و ماست سرد تر باشد و تبیین حرارت کند و معده و دماغ را مضر بود و مصلح آن  
 نمک لغناغ بود اما آنچه شیرین باشد سینه و ریه را مفید بود و طبعین آن کند و دفع تر میکند قابض بود و غلیظ  
 بیضها غایب مرغی مناسب است او بود و بهترین از فایده مرغ خانگی خصوص زرد نمیشد که غذا تمام دهد و تقویت  
 باه کند و سفید و بیض غلیظ و مولد غلاط باشد و سفید که گوشت مقوی باشد و اندک علم باب چهارم در فواید شیر  
 اگر گاو را رطب است خون نیک و حاصل شود و فریادند و قوت باه بد و بهترین آن اگر سفید که پوست آن نیک  
 باشد و آنچه دوسه روز از چیدن آن گذشته باشد نفع آن کمتر بود و دان اگر گرم و خشک باشد پوست آن گاو سرد  
 است و موزیه بیست مائل باشد معده و جگر را مفید و شش از لطیف تر بود و غوره سرد و خشک است و تسکین صفت  
 و جبر طبعیت کند و بجز گرم و تر بود و غذا بسیار دهد و جاری پاک کند و لطیف بنم و تقطیع غلاط و ادوی را بولی کند و شیر  
 بسیار آورد و مصلح آن جز و با دام بود و آنچه خشک و طوبیت کمتر بود و شکر و نخل و سبب گرم و خشک شد و مقوی  
 معده و کبد و قابض بود و رطب گرم و تر بود و تقویت باه و معده دماغ و تبیین بدن کند و غذا بسیار دهد  
 با دام و خشکیش بود و در گرم و خشک شد و قطع بنم و مقوی باه مانع برودت بود و خون غلیظ و سودا و اولد کش  
 آن که بنشیند با تر سندی سرد و خشک شد و تسکین صفت و تبیین طبعیت دفع خمار و ادوی و شکر اندک و شیر

بزرگ و شیرین که غذا باشد  
 شکست و مصلح آن شیرینی  
 ماست هم غایب مرغی  
 گوشت بلوام شکست  
 گوشت کبک که خشک فاشته  
 گوشت ماهی شور گرم و خشک  
 گوشت کبک که خشک فاشته  
 گوشت ماهی شور گرم و خشک  
 گوشت کبک که خشک فاشته  
 گوشت ماهی شور گرم و خشک

[illegible]

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰







کتاب مقوی  
باد با بشکند و بلغم زایل کند. و مقوی معده باشد ناخوار حاریست و طوبات معده کم کند و جگر کرده و جان نمل انفسه  
و در راجل کند و عفران حاریست تقویت دل و جگر و قرح و هراق لون کند و معده و دماغ را ضرر و مصلح آن است  
شوئیز حاریست شش قطع بلغم و کسریه کند و حصات زایل گرداند کشمیر خشک بار دیسج و قابض و مانع بخار و  
صداع بود و حبش و ماضی و مضی بود از یانه حاریست باد با بشکند و سده بکشد و مقوی بصر بود و با بختتم و در ریایه  
و طیب و بگل سرخ سرد و خشک است و مقوی اعضای باطن و بی آن قوی قلب و دماغ بود سکون و تسکین  
حاریسبل اند و صرع و فاج را مفید باشد شامسفر گرم و خشک است و بی آن خوب بشل آورد و دل  
و دماغ را قوت و بندر گس مبتدل است و اکمل بحرارت صداع بارده و سده دماغ را مفید بود و چشم را روشن کند و نبضه  
نیلو فر بار و طب اند صداع گرم را مفید بود و مورو بار دیس است و رغن آن موی را سیاه کند تبان افروز  
بار دیس بود صداع را مفید بود و صفر آتشکی نشاند و گزیدن خشکیت را مفید بود و مشک حاریس بود و مقوی  
و دماغ سرد و مفرج و مقوی قلب و تریاق زهر را بود و وزن تیر کند و خفقان باز دارد و هم گرم بود و در طوبت و میوست  
مبتدل و مقوی دماغ و کوس و مفرج بود و دعو حاریس است و مفرج سده و مقوی قلب و دماغ و مفرج بود و فایده آن بود  
و سمن خوش کند و خوردن آن طوبت معده کم کند و قابض شد و فایده مفرج است و بیدن آن مسکوت و مفرج  
صداع بار را مفید بود و مضاد آن اورام صلب از نرم کند و احتقان بدان ادجاع رحم را مفید بود و صندل بار  
یابست خفقان و حیات حاره و جگر گرم و صداع گرم را مفید بود و سنبل حاریس است مقوی معده و دماغ باشد  
و مفتح سده و ادجاع محال و یرقان را مفید بود و لاوان حاریس است و موی بر ویاند چون نخچرند از راجل کنایه  
جنین است و از وزن آورد و بلغم زایل کند و زرباد گرم است بدرجه سوم و در طوبت و میوست مبتدل باشد  
مقاله دوم در ادویه مرکبه و کیفیت ترکیب آن است که بابت باب است که اول بیان ترکیب  
و کیفیت ادویه قوت امتحان تریاق بدانکه سکیه ترکیب و میسکند با یکدو ادویه نیک تازه حاصل کند  
و اکثر از خاشاک بخار پاک کند و ادویه که آنرا بساید کوفت جدا جدا بکوبند تا قوت آن ضعیف نه بود چرا  
بکوبند و بزنند و وزن درست گردانند و همه را با هم در ملوان سخی کنند تا با هم منبسط شود و اگر بصل مخون می  
مصلح فم غش طعم خوشبوی آید و دیده و کف بگیرند و ادویه در آن ریزند و نیک بهم ریزند و در ظرف ریزند و باید که







و در غسل و شراب بسر شدند و در ظرف نقره یا صینی کنند و ظرف مملو سازند و هر روز سر آن بر میدارند و بعد از سال  
استمال کنند و بعضی بعد از پنج سال گفته اند و بعضی ده سال و بعضی دوازده سال قرص سقیل آن در غصیل  
نیز گویند بطریق آنست که غصیل تازه در زمان خریف که ورق او خشک شده باشد و خمیر گیرند و بریان کنند  
پس آن خمیر را در غصیل بر کنند و لب آنرا حق نمایند و با هم چندان دقیق کرسند یا میزنند و بشراب بسر شدند  
و دست بروغن گل مالند و آنرا قرص سازند قرص اندر و خون مسطک در شیشوعان قصبه اندر زیره  
سلیمه فیه و سارون خود و بلسان قسط صده حما هر یک شش مثقال فقل از فز عطران ریوند سلیمه در چینی  
هر یک دوازده مثقال اقوان بست مثقال بکوبند و بگریزند و بشراب ریجانی یا بنید موزی سر شدند و دست  
بر روغن بلسان یاروغن کدو چرب سازند و آنرا قرص سازند قرص فنی افی جوان داده و قرص برین میل کنند و او  
را بدان بداند که او را چهار بخش بود و در آن دو بخش و در آن یک بخش و در آن یک بخش و در آن یک بخش و در آن یک بخش  
او صرخ بود باید که در بهار صید کنند و از سواغ که از آب و رشید و از کنار جویها و زمین شور و نزدیک آب صید کنند  
و آنچه که سود دارد رقم باشد احتراز کنند و در روز صید کنند و از سرد نیال مقدار چهار انگشت یک فیه جدا کنند  
بهنید از نند و باقی را پوست بکشند و بشکافند و پاک بشویند و در وی گوننه نهند و آب و بریزند و نمک شاد خا و  
شربت در آن اندازند و بچوشانند تا بعد از شد و در گشت و استخوان از هم جدا کنند و گوشت خالص را با آن سنگید  
بپزند و پودینک بکوبند و با آن که کرب یا بنیزند و با هم بپایند و بآن عرق سر شدند و دست بروغن با بار  
چرب کنند و قرص سازند و در سایه خشک کنند و با یک شعل آفتاب بروتابد و آوند باند و ظرف را بکیند  
و نگارند و تریاق غرغره نماید مقام تریاق کبیر باشد صفت آن حما سنبلیله سی فیه کک یا شلغم فقا  
در چینی ریوند نیمه لیا قسط مرطوب یا ناهر یک دوازده مثقال فقل از فز عصاره ریه استیس مقل از زرق  
بست مثقال عاقر قرحا را زیاده بگریخت نام نیم شربت سارون قوما لفر فون فون نار دین شگوفه  
بجلی با قلع نیم کرسک بی فطر اسایون دو قوا فیتون سنبلیله الطیب هر یک مثقال کثیر اخشا فز سفید فقا  
سی مثقال بنید البیج بست و شربت مثقال سلیمه ورق گل قرص اندر و روغن هر یک مثقال تخم سداب کینه  
و در هیچ میان شامی هر یک و مثقال روغن بلسان بست و چهار مثقال فقا چهار مثقال نیم عصاره و قیسوم ش

در غسل و شراب  
سر شدند و در ظرف  
نقره یا صینی کنند  
و ظرف مملو سازند  
و هر روز سر آن  
بر میدارند و بعد از  
سال استمال کنند  
و بعضی بعد از پنج  
سال گفته اند و بعضی  
ده سال و بعضی  
دوازده سال قرص  
سقیل آن در غصیل  
نیز گویند بطریق  
آنست که غصیل تازه  
در زمان خریف که  
ورق او خشک شده  
باشد و خمیر گیرند  
و بریان کنند پس  
آن خمیر را در غصیل  
بر کنند و لب آنرا  
حق نمایند و با هم  
چندان دقیق کرسند  
یا میزنند و بشراب  
سر شدند و دست  
بر روغن گل مالند  
و آنرا قرص سازند  
قرص اندر و خون  
مسطک در شیشوعان  
قصبه اندر زیره  
سلیمه فیه و سارون  
خود و بلسان قسط  
صده حما هر یک شش  
مثقال فقل از فز  
عطران ریوند سلیمه  
در چینی هر یک  
دوازده مثقال اقوان  
بست مثقال بکوبند  
و بگریزند و بشراب  
ریجانی یا بنید موزی  
سر شدند و دست  
بر روغن بلسان  
یاروغن کدو چرب  
سازند و آنرا قرص  
سازند قرص فنی  
افی جوان داده و  
قرص برین میل  
کنند و او را بدان  
بداند که او را  
چهار بخش بود و  
در آن دو بخش و  
در آن یک بخش و  
در آن یک بخش و  
در آن یک بخش  
او صرخ بود باید  
که در بهار صید  
کنند و از سواغ  
که از آب و رشید  
و از کنار جویها  
و زمین شور و  
نزدیک آب صید  
کنند و آنچه که  
سود دارد رقم  
باشد احتراز  
کنند و در روز  
صید کنند و از  
سرد نیال مقدار  
چهار انگشت یک  
فیه جدا کنند  
بهنید از نند و  
باقی را پوست  
بکشند و بشکافند  
و پاک بشویند و  
در وی گوننه  
نهند و آب و  
بریزند و نمک  
شاد خا و شربت  
در آن اندازند و  
بچوشانند تا بعد  
از شد و در گشت  
و استخوان از هم  
جدا کنند و گوشت  
خالص را با آن  
سنگید بپزند و  
پودینک بکوبند  
و با آن که کرب یا  
بنیزند و با هم  
بپایند و بآن  
عرق سر شدند و  
دست بروغن با  
بار چرب کنند و  
قرص سازند و در  
سایه خشک کنند  
و با یک شعل  
آفتاب بروتابد  
و آوند باند و  
ظرف را بکیند  
و نگارند و  
تریاق غرغره  
ناید مقام  
تریاق کبیر  
باشد صفت آن  
حما سنبلیله  
سی فیه کک یا  
شلغم فقا در  
چینی ریوند  
نیمه لیا قسط  
مرطوب یا ناهر  
یک دوازده  
مثقال فقل از  
فز عصاره ریه  
استیس مقل از  
زرق بست  
مثقال عاقر  
قرحار زیاده  
بگریخت نام  
نیم شربت  
سارون قوما  
لفر فون فون  
نار دین  
شگوفه بجلی  
با قلع نیم  
کرسک بی فطر  
اسایون دو  
قوا فیتون  
سنبلیله  
الطیب هر یک  
مثقال کثیر  
اخشا فز  
سفید فقا سی  
مثقال بنید  
البیج بست و  
شربت مثقال  
سلیمه ورق  
گل قرص اندر  
و روغن هر یک  
مثقال تخم  
سداب کینه و  
در هیچ میان  
شامی هر یک و  
مثقال روغن  
بلسان بست و  
چهار مثقال  
فقا چهار  
مثقال نیم  
عصاره و قیسوم  
ش









ورم بکوبند و عسل و فایند بستر معجون حجر السید و کلیه نشانه را پاک گردانند و او را بول کند صفت آن  
 تخم خربزه و نیارین و کدو مجموع بمقشر حب کاکنج هر یک بنجدم حجر السید و نجاه ورم بکوبند و عسل بسهند شربت  
 یک شقال بود معجون عقرب کلیه نشانه را از حصات و رمل پاک گردانند عقرب خسته درم و نیم جنبها ناکیدم  
 بنیم و نجیل کینم فلفل در فلفل هر یک دو درم پنج کاکنج هر یک بنجدم چند بیدستر چار درم بکوبند و عسل  
 بسهند شربت دانی باشد معجون حلیتیت تب لیج و گردیدن عقرب تیلای مفید بود ص آن حلیتیت فلفل و در  
 سداب مساوی بکوبند و عسل بسهند شربت یک شقال باشد معجون کاکنج قروح کلیه نشانه را سفید بود صفت  
 آن بزرا پنج تخم کرفس از یانه هر یک بفتدم مغز تخم خیارین تخم حاض فیون مغز چانوزه مغز بادام مغز فندق  
 بریان کرده زعفران هر یک سه درم حب کاکنج بست عدد کثیر چار درم بکوبند و عسل آمیخته بسهند شربت یک شقال  
 باشد معجون شهریاران قونج و پیش و نفع معده و معا را سفید بود ص آن زنجبیل قرقه دار چینی جوز بوا  
 مصطکی و زعفران سیلخه قاقله حب باسان هر یک چار درم و نیم قونیا سه درم ترب حب انیل هر یک شش درم  
 شکر سفید هفتاد درم بکوبند و با سه پندان ادویه عسل یا میزند شربت و دو شقال باشد معجون فلا فله  
 آنرا ماده الحیوة نیز گویند قوی قلب و آلات تنی بود و بلغم زریح و ادعای پشت و مفاصل و ساس البول  
 دفع کند و رنگ روی و بوی دهن خوش گرداند و عقل بفراید و شتاما آرد ص آن فلفل و در فلفل و زنجبیل  
 و دار چینی بلبله آما تیلخ زراوند مدحرج اصل بابونه چانوزه جوز هندی خضیه شعلب کیک درم و نیم زعفران  
 مجموع کوفته و عسل سه چندان بشند معجون بر شتاما و طبع قونج و درم و اسنان را سفید بود ص آن فلفل  
 و سیاه هر یک است درم بزرا پنج فیون سه درم هر یک ده درم زعفران بنجدم زعفران بنبل عا قرقه  
 هر یک شقالی بکوبند و با صد و نجاه درم عسل بسهند و در ظرف آگینه کنند و بعد از چهار ماه شتالی بخور  
 معجون سک و جع برودت کهد سفید بود و سده بکشد ایمن آن کاس سیلخه سنبل سازج بندری که  
 زیند جنبها ناکیدم دو درم زعفران ناخواه کرفس مصطکی هر یک سه درم و عود و زعفران هر یک بنجدم بکوبند  
 سه چندان ادویه عسل بسهند شربت یک درم شت معجون رو اوارم صلب کهد را سفید بود ص آن ورق کاه  
 سین اسما بخونی هفت درم بپزند چینی لک منسول هر یک سه درم و نیم زعفران هر یک بنجدم کوفته بخیه بس



و باه بنفرايص آن بلیله سیاه کابلی بلیله آمد فلفل از فلفل سر کیه درم بخمیل از میان کباب سبب طرح بندشی شقاقل  
 بودی سرخ سفید لسان امضا قیر کعبه خشکاشن همین سر کیه می کوبند و برغن بادام ملوث گردانند و غسل بشوند و شقاقل  
 بخورند طریفل کشنیز صداع و بخارات معده را سفید بود و ص آن بلیله زرد بلیله کابلی بلیله که کشنیز خشک تسادی کوبند  
 و غسل بشوند طریفل اقیتمون امراض سوداوی را سفید بود و کور سایه گردانند و بر سفید شود و ص آن بلیله کابلی  
 ده درم سنای مکی اقیتمون تر بد هر یک بخورم شیطیح سه درم بسفاح درمی ایون نکند هندی هر یک درم کوبند و غسل  
 بشوند شربت شقال به طریفل مقل بوسیرا سفید بود و ص آن بلیله کابلی بلیله که هر یک درم کوبند و بر مقل  
 شش درم در آب حل کنند و غسل بیا نیزند و او میه بدان بپوشند طریفل صغیر بلیله کابلی بلیله که تسادی کوبند  
 و برغن بادام ملوث گردانند و غسل بشوند شقال بخورند طریفل که برص امراض غلیظی را سفید و ص آن بلیله کابلی است  
 بلیله که هر یک ده درم سرخ کابلی یا نروده درم شیطیح سعد سافج بخمیل هر یک بخورم بسفاح سبطه و دوس هر یک بخت  
 درم قسط سه درم ناریقون شش درم مصطکی ایون و قنفل خیر بواجوز و هر یک درم فلفل از فلفل خشک یک یک با درم  
 کوبند و غسل بشوند و چهار درم تناول کنند آخر کرم دراز و کدو اندر بکشد و ص آن سرخ کابلی مقشده درم تر قسط  
 حساب و بسل هر یک بخورم قنیل تر مسخ فستین اقیتمون ملغی خردل سفید خم خطل سعد سن هر یک درم کوبند  
 و غسل بشوند شربت درم به آخر عرق مدنی را سفید به ص آن بلیله کابلی بلیله که تر بخت بخمیل تسادی کوبند  
 و بسل بشوند شربت شقال باشد با تخم پیچ در اشربه و عوفاق مریات و بوبات و کجینیات و شراب بنفشه  
 و صفراوی و معال ذات الجذبات اصدرا سفید بود و کمین طبع و او را بول کند و مینه از نرم سازد و صفت آن شرفشته  
 تازه کمین و چهارمین بجوشانند و صانی کنند و هر یک سنی را در وقتی که پاشنی بنهند و بوام آرد شراب بنفشه و درم ص  
 و صعال گرم و حمیات صفراوی را سفید بود و صفت آن همچون صفت شراب بنفشه است شراب عناب غلبه درم و شراب و ص  
 و جدری را نافع بود و صفت آن عناب گرگانی یک طل و چهار طل آب کجوشانند و صانی کنند و با قند بوام آرد شراب  
 سحوی قلب معده و قابض و تشنگی نباشد و صفت آن ترش رسیده و بار کنند و دانه ازان بیرون آید و در  
 کاهون سنگین کوبند و بجوشانند و صات کنند و با قند بوام آرد شراب سیب قوی قلب معده و قابض و مفرج  
 و قوی و اسهال باز دارد و تشنگی نباشد و آنرا اندک بترتین شراب ناریقون و قوی صفراوی را سفید بود

بلیله مریض از لطف نمایی  
 که چهلست بخت سرخ کیه  
 عبارت از بلیله و بلیله که  
 در آن بول بادام با درغن  
 کابلی و بول کدو با درغن  
 سازند تا از زردی غوطه بخاشند  
 و بلیله مریض از لطف نمایی  
 که چهلست بخت سرخ کیه  
 عبارت از بلیله و بلیله که  
 در آن بول بادام با درغن  
 کابلی و بول کدو با درغن  
 سازند تا از زردی غوطه بخاشند





ورق گل در درم ریخته چینی سرد و مجموع نیم کوفته در دهن آب بخوشانند و ریوند کوفته در خرگوشان بنهند در درم یک  
 اندازند تا بجا و انگ آید پس همین قند بقوام آرند و اگر بعد از آنکه بقوام آید ریوند کوفته بران ریزند و بنهند قوی  
 بود شراب بزوری پوستنج کاسنی بست درم پوستنج رازیانه ده درم پوستنج کرفس نیم تخم کاسنی  
 هفت درم تخم رازیانه نیم درم سه تخم ده درم مجموع نیم کوفته در دهن آب بخوشانند تا بیکین آید و بایکین قند  
 بقوام آرند شراب انجبار سه سال صوی و لغت و زعفران درم را سفید بود و کبد و معده را تقویت و صفت آن انجبار  
 هفت مثقال قهقهه پنج مثقال صندل سفید و سرخ هر یک چهار مثقال صندل سیاه و بان بسایند و باقی بگویند و بخوشانند  
 بایکین قند بقوام آرند شراب بطوخ و دوس را صمغ و دوی و لغی را سفید بود و صفت آن بطوخ و دوس پریا و شان  
 هر یک ده درم و صمغ پنج مثقال کافور بان رازیانه نیم کرفس نیم تخم کاسنی نیم درم پستان سی عدس و زعفران  
 بست درم ورق گل نیم کوفته هر یک هفت درم شش مثقال آب بخوشانند تا بیکین آید و باطل بقوام قند آرند آخر  
 صمغ بود و دماغ را سفید بود و صفت آن بطوخ و دوس ده درم بسفنج نیم درم بانگو کافور بان هر یک نیم درم نیم  
 قند با عمل طلی بقوام آرند شراب فستقین سقوط شش و صفت معده را سفید بود و صفت آن فستقین نیم درم  
 در سه مثقال آب بخوشانند تا بیکین آید و صافی کنند و به درم گیرند و بریان کنند و آب آن بگیرند و لث طلی  
 و شراب عمل هر یک نصف طلی مجموع با هم ضم کنند و بقوام آرند شراب نیم تخم جوشن حیت ضعف معده و کبد و  
 باه و در دشت و مفاصل و فاج و لقوه و کسری و دوار و بول نافع باشد صفت آن آب بانگو و صندل و گوشت  
 فربه نیم تخم بست من در درم یک کنند و بخوشانند و ده درم زعفران و صمغ و بانجو هر یک نیم درم قنطاری  
 با سه مثقال کباب زربا و سعد هر یک سه درم سیخ و نیم تخم جوشن حیت و لث طلی و قنطاری و قنطاری و قنطاری و قنطاری  
 مجموع نیم کوفته در کبسه کنند و در درم یک اندازند و بخوشانند تا گوشت مهر شود بعضی بانگو و نفع نیز میهند  
 و خط خط آن کبسه است می مانند و می فشارند بعد از آن فرو گیرند و صافی کنند و شکله و انگ و  
 یک مثقال در طلی کباب حل کنند و بران ریزند و نیم تخم جوشن حیت باطل بقوام آرند و صفت معده و کبد و  
 سفید بود و صفت آن بر سجد و پاک کرده در دهن چوبین و سنگین بگویند و بست من آب را  
 بگیرند و صفت آن بر صافی بستانند و قنطاری و بانگو و صافی کنند و آب را با آب بنهند

این قند از زعفران و بانجو و  
 ده درم نیم تخم جوشن حیت  
 و ده درم نیم تخم جوشن حیت  
 و ده درم نیم تخم جوشن حیت  
 و ده درم نیم تخم جوشن حیت



و هر یک از آن را یک من قند چاشنی کنند و بقوام آرد سکنجبین ریوند و جاع و سده کبکد امفید بود و طبیعت نرم کند  
 صفت آن ریوند چهار درم غار لقون تر ببلعاج تخم کاسنی هر یک یک درم و نیم بل کاین امفید بود و در باطل  
 آب بچشانند تا به دوطل آید با چهارطل قند بقوام آرد لعوق سپستان سال خشونت خلق دریه مفید  
 بود و طبیعت را نرم کند حص آن سپستان دو نیت عدد موز طالعی دانه سیردن کرده چهار درم مغز خیار سفید  
 پانزده درم در سه من آب بچشانند تا به یک من آید یا طلی شکر بقوام آرد لعوق زوفا بود و سال مزمن  
 مفید باشد و سینه دریه را پاک کند حص آن زوفا ایرسا هر یک بست درم و سه طل آب بچشانند تا به طل آید  
 باطل قند بقوام آرد لعوق سپندان سال مغنی را مفید بود و قطع لکرم حص آن جبال الشادده درم پنج مک  
 چهار درم رازیانه سیون هر یک سه درم نیکو فته در دوطل آب بچشانند تا به طل آید و باطل غسل بقوام آرد لعوق  
 طباشیر سل و قرحه دریه را مفید بود حص آن صمغ عربی قاقله هر یک شش درم نشاسته شیرا هر یک درم طباشیر  
 چهار درم چلغوزه هفت درم تخم خیار هفت درم قند شصت درم بکوبند و باطلی غسل است درم و غن بادام میوه  
 و بقوام آرد لعوق حلیه سال و خشونت خلق و حنجره را مفید بود حص آن صمغ عربی کثیر انشاسته رب السوس  
 هر یک ده درم مغز تخم کدو مغز بادام مقشر هر یک پنج درم حلیه چهار درم قند نیت درم بکوبند و در میان رطلی  
 شیر قند بقوام آرد لعوق غنصل سال طبع ربو را مفید بود حص آن غنصل بریان کرده درم ایرسا دو درم  
 فراسیون زوفا هر یک دمی بکوبند در میان طلی غسل کنند لعوق چلغوزه قرحه زیه و لغت درم و مغنی را مفید  
 حص آن چلغوزه مقشر کثیر ایرسا صمغ عربی هر یک ده درم بزرگ بریان کرده خردا دانه سیردن کرده هفتاد درم  
 بسایند و بر غن کا و چه ب کنند در میان غسل گرم ریزد لعوق رب السوس سال مزمن را مفید بود حص آن  
 رب السوس کثیر اقد مغز بادام تخم رازیانه مساوی بکوبند و در میان غسل نیزند ما الاصول فالج و قرحه صمغ عربی  
 اوجاع بفاسل مفید بود حص پوست کچ کرسن رازیانه هر یک درم پنج اذخر خبی درم تخم کرسن رازیانه و نیمه  
 چهار درم مصطلک سنبل نقاح اذخر حبلسان هارون خطیانه هر یک درم عود و بلبلان بو زید آن هر یک  
 سه درم سلیمه سپندان هر یک سه درم موز طالعی دانه سیردن کرده بست درم در سه من آب بچشانند تا به طل  
 آید با یک من قند بقوام آرد آخر متناق رحم را مفید بود و طشت کشا حص آن کچ کرسن کبر بر کچ کرسن کچ

طبع ملک هفتاد است  
 سندان نانی اصل اسوس را  
 گویند در دو درم و شش درم  
 گفته که در آن از دست بردارند  
 و خود را بسیار آن بپزند  
 و در غن و قوت بیجا  
 کنند و بخورند \*

را حوز سه درم درق کله قصب الذریر هر یک دو درم و نیم جوارش مصطلکی برودت معده و کبد و سودا هضم و  
 یاج و سیلان عا یابا سفید بود و صفت آن مصطلک هفت درم بکوبند و با طلی بقوام آزند جوارش کبونی حیات  
 نمی و سودای جبرودت معده و فواق بلغمی را سفید بود و صفت آن زیره کرمانی شبار روزی در که خدیا ساند  
 شک کرده پریان کنند چهل درم از ان باورق سد اب فلفل زنجبیل هر یک نسی درم بوند از منجا ده درم بکوبند  
 سه چند ان عمل بقند بر شند شربت کیشقال شبار جوارش بلادر زهرن فکر صافی کند و رنگ روی نیکو گردان  
 ربرودت و اوجاع معده و نسیان را سفید بود و صفت آن فلفل از فلفل لسیه کابلی بلیله آله چند بیت هر یک  
 چهار درم قصبه حب لغار شکر طبرزد هر یک دوازده درم بکوبند و غسل بلاد و روغن گاو هر یک پانزده درم  
 بیا سوزند بوسل بشینند و بعد از ششماه دو درم بخورند جوارش طرح هضم طعام کند و رنگ رو س و بو  
 و هین خوش کند و صفت آن پوست ترنج سنی درم قرفل جوز بو افلفل از فلفل خیر بودا در حینی خوبان  
 زنجبیل هر یک در می مسکن انگلی بکوبند بوسل بشینند جوارش مقلیا تا بو اسیر منصوص زحیر را سفید بود و صفت  
 آن حرف بران کرده زیره در سر که خدیا ساند پریان کرده هر یک در می مصطلک سه درم پوست بلیله کابلی بر وزن  
 ده و بریان کرده نیم درم بگلاب بشینند جوارش سماق اسیان از در صفت آن سماق ده درم ان مور خید  
 انار دانه ترش و شیرین هر یک سه درم منق عری کلنا هر یک سه درم بکوبند و بگلاب بشینند شربت کیشقال شبار  
 جوارش مشک خفکان و صفت تاج معده را سفید بود و صفت آن مشک نیم شقال قاقله خبر بو افلفل بوسل  
 و فلفل و هر یک ده درم در حینی سه درم زعفران دو درم قند شل جمیع بکوبند بوسل بشینند جوارش قفقو  
 سقوی باه و کایه بود و صفت آن تخم لیسون پایز و ثاغ و شبت و گندنا و تخم گز در جبر و اخیر و قرب هر یک سه درم  
 حبه الخضر اسیان ان خیر چند طغوزه حب ارشاد اقیل بریان کرده هر یک سه درم زنجبیل شقال خوبان از فلفل هر یک خیر  
 بونبو اسیان حینی هر یک ده درم سقو خیر درم فانید بوزن جمیع ادویه بکوبند بوسل بشینند شربت دو درم جوار  
 بسمن بر نیم طعام را سفید بود و قوت باه به صفت آن زنجبیل فلفل هر یک ده درم و فلفل نسی درم فانید  
 و نیم و زنجبیل متشهر هر یک پنجاه درم بکوبند بوسل بشینند شربت کیشقال بود جوارش شهر یاران برودت  
 معده و کبد را سفید بود و قوت بلخ بکشد و جمیع نرم کند و صفت آن شیطرج زنجبیل نار مشک فلفل و فلفل قاقله

کند عسل بر آن ریزند جو زمری مقوی باد و بصفت آن جو زنده که هنوز خشک نشده باشد استند و پوست  
خارج و داخل آن باز کنند و عسل بچونانند و در ظرفی کنند بابت ششم و جوارشات جوارش غنبر فغان سوسوم و اجاع  
رحم را مفید بود بصفت آن قاقا که کبار و صغیر کبابه بپاشد و اینی هر یک چهار درم زنجبیل و زعفران قه و زعفران غفران  
هر یک درم شش غنبر مطهر هر یک درم جو زنبو اچند درم مشک یک درم بکوبند و بنزد و بسل بسازند و در میان قند  
بقوام آورد و هر سه تخم پسن کنند شربت کیشقال تا پنج شقال شبه جوارش سفر جالی سمل مقوی معده بود و قوت  
کتاباید و باد را بشکند و آن بر سیده یک طل پاره کنند و در دوش غل خمر یا شراب بچونانند و بعد از آن بکوبند و بنفشه  
و صافی کنند و باور طلع سمل قوام آرند انگه زنجبیل و اینی در زعفران یک درم سمل قاقا زعفران هر یک سه درم  
مصلطه پنجم درم مقوم نیاده درم تربیدی درم بکوبند و در آن میان ریزند تا با هم آمیخته شود انگه فرو گیرند و بر سرگی تخم  
برای این کار شبه پسن کنند و بعد از آن که از جرب کرده باشند بگذارند تا خشک شود پس کبابه کنند و شربت پنج شقال  
باشد آخر به را در خمیر گیرند و در میان کش کنند تا بریان شود انگه چهار درم از آن با یک درم مقوم نیاده و پنجم درم غنبر  
زنجبیل بکوبند و بسل بسازند شربت کیشقال تا پنج شقال سفر جالی قاقا نصف معده و قوت و سهل  
مفید بود بصفت آن بر سیده دوش کوفته درل خمر بچونانند چنانچه هر استود پس صافی کنند و با کین بقوام آرند  
زنجبیل و زعفران هر یک چهار درم تخم کرفس ناخواه درمی زعفران درم بکوبند و با آن سیاه میزنند  
چنانچه گفته شد شربت کیشقال باشد جوارش شتری قوت و اجاع معده را مفید بود بصفت آن بوره ارسته  
زیره کرمانی فطره سیون زنجبیل فلفل هر یک درم و نیم تمه نیابریان کرده پنجم درم مغز بادام برگ سداب درم بکوبند  
خرومایکانه بیرون کرده بست درم شپا روزی درل خمیر نیساند تا مل شود و بیا لایند و با سل سیاه میزنند و او را به بال  
بسازند شربت پنج شقال شبه جوارش کافور ضعف معده و سوسوم و اینی غنبر مفید بود بصفت آن فلفل  
جو زنبو زنجبیل و اینی بپاشد قرفه ناروشک زنجبیل قرفه فلفل و کافور غنبر مساوی بکوبند و بسل بسازند شربت کیشقال  
بد جوارش عود و قوت معده از راه طوبت و اینی صفت آن قاقا صغیر کبابه و اینی زنجبیل و زعفران غفران  
هر یک درم غنبر هر یک پنجم درم بکوبند و با شیره قند با سل سیاه میزنند شربت کیشقال باشد جوارش سمل سنبلی  
تخم کرفس سیون صطکی هر یک درم عود سه درم بپاشد قرفه هلیله کالی قرفه زنجبیل هر یک درم و نیم جو زنبو یک درم









[illegible]

علی جمیع کبوند با هم بیامیزند و یک شقال از آن آتقال کنند ایاره جالندیس شخم خنفل غار بقون بصل افار  
 بریان کرده اشق سقونیا خربق سیاه مو فار بقون خننون هر یک شانه زده درم بسفاح خننون قفل کما در یوس سلخه  
 را سیون هر یک هفت درم سکنیج زراوند طویل فلفل سیاه و سفید و ارجینی جاوشیر خند بید شتر و فلفل افار سیان  
 هر یک چهار درم کبوند و شقال از آن شربی باشد و نرسد دیگر مثل بسفاح و خننون کما در یوس سلخه نیست و بعضی  
 گفته اند که بر فر عفران هر یک چهار درم شربی یک شقال است ایاره لو غازی یا تفتیه بدن از فصلات غلیظ و نرسد  
 نسد و سکنه و فلاح و لقوه و عوشه و صیر و صداع و جذام و داء الثعلب را مفید بود و اوجاع و مفاصل و برص و بوق  
 و بعضی بسمه و داء و تغیر عقل و سکسوس جنون و امراض کلیه و مثانه و اورام بارده و سرطان است را مفید بود و آن  
 شخم خنفل پنج درم بصل افار بریان کرده غار بقون سقونیا حاشا سافج خربق سیاه سیربری و غار بقون فرکان  
 جده سلخه فلفل سفید و سیاه و فلفل زعفران و ارجینی بسفاح سکنیج خند بید شتر و فلفل سیان و زراوند طویل و صا  
 فستقین فریون خنفل همانا زنجبیل خطیا ناسطوخودوس هر یک درم خننون کما در یوس قفل صبر سقو طری هر یک  
 سه درم کبوند بصل بستر شده شربی چهار شقال بود یا جالی از خننون بسفاح هر یک سه درم زرافه درم پوست  
 لیلیه کمالی سه درم کافور بانج شقال طوخودوس سه شقال ایاره و فوس و الثعلب مفید بود و تفتیه بدن  
 از سودا و بلغم کند و صکن شخم خنفل کما در یوس هر یک است درم صبر سقو طری پنج درم خننون درم سکنیج جاوشیر  
 هر یک شمش درم زراوند و مرج فلفل سیان فلفل ارجینی سلخه و فلفل ارجینی زعفران زنجبیل جده مر هر یک  
 دو درم چنانچه گفته شد بسیار خربق و شقال تا چهار شقال بود ایاره اگر کاغانیس امراض مننه  
 و داء و اوجاع و صداع و ابتدای آب و اوجاع حلق و عسر و مفاصل و جرب و کلب کلب و شخ و قونج را  
 مفید بود و صکن شخم خنفل است و درم فرسیون طوخودوس سقونیا فلفل و فلفل خربق سیاه کما در یوس  
 هر یک است درم بصل افار بریان کرده صبر فرنیون زعفران خطیا ناسطوخودوس اشق جاوشیر هر یک  
 و درم جده و ارجینی سکنیج و خنفل از خرنودنه جلی زراوند و مرج هر یک دو درم کبوند بصل بستر شده  
 خربق چهار شقال باشد بعد از شش ماه اگر بخت کلب کلب اول کنند پنج درم سرطان سوخته باز و نیم درم  
 و اوجاع شکم و درم باب سعداب و ج کلب کلب کافور کافور ایاره شخ الریس خربق سیاه کبوند

[illegible]

مطبوع خیارشنب بر اخلاط تریق و صفرا حاد دفع کند و ص آن پوست بلبله زرد هفتصد گرم ترشندی مویضه افنی  
پانزده درم آلو سیاه عناب هر یک ده عدد ورق گل خچیر دم خیارشنب پانزده درم مطبوع زو فوات الجنب  
او جلع صد سه سال را مفید بود و ص آن ساخچم عناب ده عدد پستان نبست عدد انجیر سفید ده عدد زیتون  
پانزده درم پنخ مکتس درم پرسیاوشان تخم خطمی زو فاجنای هر یک چهار درم جو قشقرک خفته بششد مشک  
ده درم مطبوع سورنجان اخلاط محرقه و بلغم نوح را دفع کند و اوجاع مفصل را مفید بود و ص آن شانه قدر  
پنخ مکتس و سورنجان رو باه ترکیب هر یک پنجه درم تربد رازیانه تخم کاسنی بنفشه هر یک سه درم انجیر عناب هر یک  
ده عدد پستان نبست عدد گل قند خیارشنب ترنجبین هر یک ده درم مطبوع حوی کرصیات محرقه و ذات الجنب را  
سفید بود و ص آن سناکی بنفشه هر یک پنجه درم نیلوفر چهار درم عناب ده عدد پستان نبست عدد تخم کاسنی خیار  
هر یک سه درم شیرشت ترنجبین هر یک پانزده درم نقوع صبر صمد سوداوی را مفید بود و ص آن فستق و درم  
مبسر قطری بششد که بکوبند و با سه طلال آب گرم و ظریفی کنند و روز در آفتاب بنهند شب در جا گرم و بعد از سه روز  
صافی کنند و بست درم ازان بادیه درم روغن بادام بیاض مانند نقوع بلبله مسهل صفر او و صمد اع گرم بنفید  
بود و ص آن پوست بلبله زرد ده درم آلو سیاه عناب هر یک بست عدد پستان سی عدد ترشندی بلبله  
بنفشه تخم کاسنی تخم کاهو هر یک سه درم خیارشنب ده درم ترنجبین ده درم در سه طلال آب گرم شاد زو غیاسند  
و زو ظریفی ازان بیاض مانند نقوع فواکه مسهل صفر او و ص آن آلو سیاه آکوبلی هر یک بست عدد عناب ده عدد  
ترشندی بست درم زرد آو خشک سی درم ترنجبین نبات هر یک ده درم در کین آب بخیا ساند نقوعی که او را  
بول طشت کند و ص آن تخم خرفه کوفته هفتصد گرم تخم کرفس انیسون رازیانه هر یک درم و نیم بکوبند و با سه طلال  
و ظریفی بکنند و سه روز در آفتاب بنهند و ص ازان بیاض مانند آخر بقایا امراض عاده را مفید بود و ورق  
از فصول پاک کند و ص آن آلو سیاه پستان هر یک سی دانم مویضه افنی بست درم ترشندی سی درم تخم کاهو  
کشوت کشنیز میه نیکوفته هر یک سه درم و ظریفی کنند و آب گرم بر آن ریزند و روز در آفتاب بنهند شب جا گرم  
نهند و بعد از سه روز میل درم ازان بادیه درم نبات ترنجبین بیاض مانند باب از دهم و حقیقتا حقیقت  
کرد در امراض عاده استعمال کند صفت آن انجیره عدد و عناب نبست عدد پستان سی عدد و سنا هفت









و نیکو گفته ده درم سبوس خشک هر یک کفی نهفته بخودم بچشانند در سه طل آب تاب نیمه آید صافی کنند و شکر  
 ده درم در آن حل کنند و آبکامه دروغن نهفته با کجده بر سر آن ریزند و استعمال کنند حقنه که وجع پشت و قوی  
 را معیند بود ص آن حلیه بزرگ هر یک ده درم غایب بخیر هر یک ده عدد دستان بسبی خطمی خشک  
 بابونه شبت هر یک کفی ناخواه را ندیانه هر یک سه درم در چهار طل آب بچشانند تا به ثلثه آید صافی کنند  
 بوره یک درم یک دو درم قمل نیدرم عمل روغن کجده هر یک ده درم آن ضم کنند حقنه که برودت اعضا  
 سفله را معیند بود ص آن قمل اشق سکنج هر یک بخودم جاوشیر خند بیدستر هر یک درمی ناخواه را زیاده  
 تخم کرفس سیالیوس هر یک دو درم حلیه خشک بابونه شبت هر یک هفت درم در سه طل آب و سه طل شیر  
 بچشانند تا به ثلثه آید صافی کنند و باروغن کجده دروغن کا و غسل هر یک ده درم بیا میزند و استعمال کنند  
 حقنه که حیات حاده را نافع بود ص آن بقتشر نیکو گفته خطمی نهفته هر یک کفی غایب ده عدد دستان بریز طای  
 هر یک است دانه روغن کجده نهفته ترنجبین هر یک ده درم یک بوره هر یک نیدرم حقنه که نفوس مفاصل را معیند  
 بود ص آن شانه قیصه درم زرا و پنج کبر نظور یون رق سپندان صغیر سور بخان حاشا هر یک ده درم تخم  
 ماوریون هر یک نیدرم روغن کجده است درم حقنه که توجع غلی را معیند بود ص آن خشک بابونه کلل ملک  
 شبت هر یک کفی میه چهل هر یک هفت درم گندم آغیر خشک آه میوه عینکوه هر یک ده درم را زیاده تخم کرفس هر  
 درمی سبوس خطمی نظور یون هر یک بخودم بخیر ده عدد سداب ترساق هر یک سه درم روغن بنفشه  
 و آبکامه هر یک ده درم بوره ارمنی یک شقال سکنج یک درم جاوشیر نیدرم حقنه که حج و قروح اسعار را معیند  
 گردد ص آن است کنار بلوط هر یک ده درم کلنار درم موز و رق گل هر یک بخودم و رق مورد دوازده درم  
 بچشانند و آب لسان الحمل بازده درم زرد پیضه بریان کرده ده درم باده درم روغن گل بزنند تا قلیا  
 یک درم بسد کاغذ سوخته در سه نشاسته بریان کرده دم الاغین هر یک نیدرم عصا نهشته آید تخم  
 بکوبند و با آن ضم کنند حقنه که توجع ریجی با کبشاید ص آن تخم حنظل یک درم قنطاریون بار یک بخودم  
 و رق سداب نودنه هر یک شش درم صغیر درم بچشانند و صافی کنند غسل ده درم خند بیدستر  
 جاوشیر هر یک پنج درم با آن ضم کنند حقنه بابونه شبت هر یک ده درم سداب خشک آه سبوس

اگر عرض مود عصاره مور کنند قوی بود آخر هر خشک است طل بکوبند و شراب از روی بخسباند بعد از آن بچوشانند  
وصافی کنند و چهار طل روغن کنجد در آن ریزند روغن بابونه او جاع کسباید با حرافه بود و صافی آن بابونه تازه  
شویند و در سایه خشک کنند و یک طل زان سده طل روغن کنجد اندازند و در آفتاب بنهند روغن بنفشه همچنین بکنند  
آخر بابونه تازه یک خشک یک من و چهار من آب بچوشانند تا بکین آب پس صافی کنند با یک من روغن کنجد بچوشانند و در  
درق کل تازه یک من بادام مقشتر یا کنجد مقشتر چهار من و کوبیده کنند و در زیر آتش بنهند تا ورق کل خشک شود و آنگاه بادام  
روغن بکشند این روغن گل بادام گویند و بعضی طلای سبک گل سبک با آن یک من روغن کنجد شیشه کنند و با آفتاب  
بیاورند روغن بنفشه بنفشه تازه یک من بادام چنانکه گفته شد بسیارند روغن نیلوفر گشستاق  
چنین سازند روغن کدو کدو را پوست بخرانند و مغز از آن بدارند و بکوبند و آب آن بگیرند و چهار من از آن آب یک  
روغن کنجد بچوشانند روغن مصطکی ضعف معده و اورام معده را سفید بود و مصلوبات نرم کنند و آن یک طل مصطکی  
در سه طل روغن کنجد شوش طل آب بچوشانند تا آب و در روغن با ند و تیر است که مصطکی بکوبند و با روغن بچوشانند  
تا گداخته شود روغن بان اعصاب کم کند و دوی را کل نماید و تقویت اعصاب یصل آن مغز خسیان بکوبند و آب  
بچوشانند و روغن اوسیرون که پس صافی کنند روغن ناحیل تقویت و همین باه کند و از این همچنین سازند روغن باه تقویت  
و تسویه شعر کنند صافی آن آله پوست پنج صنوبری نیم گفته در آب بچوشانند و صافی کنند آنگاه با روغن کنجد بچوشانند روغن  
و از شعلاب او جاع بارده را سفید بود و صافی آن قحط با نوار در روغن بچوشانند و در ظرفی بنهند و بقیه روغن کنجد  
عسبر بول در کرده را سفید بود و صافی آن بخیل چهار دم خشک و در طل آب بچوشانند تا بنیمه طل روغن کنجد  
ریزند و بچوشانند روغن زنبق امراض بارده را سفید بود و صافی آن کل بنق با روغن کنجد شیشه کنند و در آفتاب بنهند و روغن  
پاسین بنجری و از بنجین بگیرد روغن حسن ام را تخمیل و مصلوبات نرم کنند صافی آن بنجی قسط حرافه بان مصطکی  
هر یک که درم و قنقل قنق هر یک بنجی زعفران سه درم نیکو گفته با سی کل سوسن آسمان جونی ورق کرده در روغن کنجد طل  
بچوشانند و در ظرفی کنند و در سایه بنهند و بعد از دوازده روز استعمال نمایند روغن صافی آن یک طل کلبه شانه و درم و در خوا  
اعصاب بیا حرافه را سفید بود و صافی آن نیم من روغن سداب چهار من روغن کنجد چهار من آب بچوشانند و در روغن  
باقی ماند و روغن مزه بچوش همچنین بگیرند روغن کرمی را سطر در از کنند صافی آن فوج هندی جاما از قسط هر یک درم

باز دارد صفت آن شب یانی نیدرم میون نبرالینج هر یک انگلی آخر مرد سنگ اچ کلنا طین تم کل رمی  
بکوبند و شیان سازند و بردارند و فرجه کفرج را گرم کنند صفت آن کرم دانه بکوبند و برغن زیتن یا سینه سر  
و بردارند و فرجه کفرج را انگشت خوش بکنند صفت آن سنگ غفران شراب بچرخانند و خرقه گشتان در آن اندازند  
تا آب بخورد و خشک شود و آنرا پاره پاره کند بوقت حاجت پاره ازان بردارند پیش از جماع فروخته  
کفرج را انگشت کنند صفت آن فحاش او خرم که دم باز و دودم بکوبند و خرقه بشرب کنند و بدان بیالایند  
خشک کنند و پاره ازان بکار بندند فرجه که رطوبت فرج را باز دارد ص آن باز و تخم حاض هر یک دوم خرمه  
هر یک نیم بکوبند جفت بلوط گلنا بچرخانند و خرقه بدان تر کنند و باین دویه بیالایند و استعمال کنند باب  
چهار و هم در رغننها روغن نارین سلفی بسیار دارد و جمیع امراض بارده و اوجاع اندونی را مفید بود  
و شراب و خاد آن اوجاع خرم و حقان رحم را و در حلیل چکانیدن و کلیه مثانه سود دارد ص آن تریاق  
ورق غار سعد و بلسان سانج از خررسان بپزد و قوام زنجوش هر یک بست درم بکوبند و در دگر گیت  
و با شراب آب چندا نکد بر سر آن بایستد و بخورطل و غن کجدران ریزند و آبش بچرخانند پس صافی کنند  
در روغن گل و عصاره و صلیخه و عصاره مورد تر و درم هر یک هشت درم باب در روغن کراول صافی کرده اند خمر  
بچرخانند و صاف کنند و سر نماند و بعد از آن جو زنبو اچاه درم سنبل رومی و قنفل سیوس هر یک سی درم و غن  
بلسان شش درم اویه نیکو گفته کنند باب شراب این روغن صافی در آن ریزند و بچرخانند تا آب برود  
روغن بماند پس صافی کنند و روغن بلسان بپزد درم بآن خرم کنند و بچرخانند تا آب برود و روغن بماند و غن  
مقوی عصمت بلوط اوجاع بارده را سفید بود ص آن تسقره شنه اریا سیب سنبلی سانج هر یک درم سر عین ابد  
سلیخه هر یک بچرخد درم مجموع نیم کوفته بشی بر سر خفیانند و در پنج طل آب بچرخانند تا بپزید و روغن کجدر  
بریزند و بچرخانند تا آب و در روغن بماند آخر اوجاع برودت کبد معده را سفید بود و تقویت عصب و موی پرو  
صل آن تسطه درم سلیخه شش درم و روغن باور شفت درم نیکو گفته بشی آب خفیانند و طل نیم روغن کجدر  
کنند و بچرخانند تا آب و در روغن بماند پس صافی کنند و روغن درم و نیم بر سر آن ریزند و بچرخانند تا روغن  
سفید بود و ص آن در روغن مورد تازه دوازده درم و روغن کجدر و روغن نیم بر سر آن ریزند و بچرخانند تا روغن

و در رغننها روغن نارین سلفی بسیار دارد و جمیع امراض بارده و اوجاع اندونی را مفید بود  
و شراب و خاد آن اوجاع خرم و حقان رحم را و در حلیل چکانیدن و کلیه مثانه سود دارد  
ورق غار سعد و بلسان سانج از خررسان بپزد و قوام زنجوش هر یک بست درم بکوبند و در دگر گیت  
و با شراب آب چندا نکد بر سر آن بایستد و بخورطل و غن کجدران ریزند و آبش بچرخانند پس صافی کنند  
در روغن گل و عصاره و صلیخه و عصاره مورد تر و درم هر یک هشت درم باب در روغن کراول صافی کرده اند خمر  
بچرخانند و صاف کنند و سر نماند و بعد از آن جو زنبو اچاه درم سنبل رومی و قنفل سیوس هر یک سی درم و غن  
بلسان شش درم اویه نیکو گفته کنند باب شراب این روغن صافی در آن ریزند و بچرخانند تا آب برود  
روغن بماند پس صافی کنند و روغن بلسان بپزد درم بآن خرم کنند و بچرخانند تا آب برود و روغن بماند و غن  
مقوی عصمت بلوط اوجاع بارده را سفید بود ص آن تسقره شنه اریا سیب سنبلی سانج هر یک درم سر عین ابد  
سلیخه هر یک بچرخد درم مجموع نیم کوفته بشی بر سر خفیانند و در پنج طل آب بچرخانند تا بپزید و روغن کجدر  
بریزند و بچرخانند تا آب و در روغن بماند آخر اوجاع برودت کبد معده را سفید بود و تقویت عصب و موی پرو  
صل آن تسطه درم سلیخه شش درم و روغن باور شفت درم نیکو گفته بشی آب خفیانند و طل نیم روغن کجدر  
کنند و بچرخانند تا آب و در روغن بماند پس صافی کنند و روغن درم و نیم بر سر آن ریزند و بچرخانند تا روغن  
سفید بود و ص آن در روغن مورد تازه دوازده درم و روغن کجدر و روغن نیم بر سر آن ریزند و بچرخانند تا روغن

بکوبند و شیان سازند و بردارند و فرجه کفرج را گرم کنند صفت آن کرم دانه بکوبند و برغن زیتن یا سینه سر  
و بردارند و فرجه کفرج را انگشت خوش بکنند صفت آن سنگ غفران شراب بچرخانند و خرقه گشتان در آن اندازند  
تا آب بخورد و خشک شود و آنرا پاره پاره کند بوقت حاجت پاره ازان بردارند پیش از جماع فروخته  
کفرج را انگشت کنند صفت آن فحاش او خرم که دم باز و دودم بکوبند و خرقه بشرب کنند و بدان بیالایند  
خشک کنند و پاره ازان بکار بندند فرجه که رطوبت فرج را باز دارد ص آن باز و تخم حاض هر یک دوم خرمه  
هر یک نیم بکوبند جفت بلوط گلنا بچرخانند و خرقه بدان تر کنند و باین دویه بیالایند و استعمال کنند باب  
چهار و هم در رغننها روغن نارین سلفی بسیار دارد و جمیع امراض بارده و اوجاع اندونی را مفید بود  
و شراب و خاد آن اوجاع خرم و حقان رحم را و در حلیل چکانیدن و کلیه مثانه سود دارد ص آن تریاق  
ورق غار سعد و بلسان سانج از خررسان بپزد و قوام زنجوش هر یک بست درم بکوبند و در دگر گیت  
و با شراب آب چندا نکد بر سر آن بایستد و بخورطل و غن کجدران ریزند و آبش بچرخانند پس صافی کنند  
در روغن گل و عصاره و صلیخه و عصاره مورد تر و درم هر یک هشت درم باب در روغن کراول صافی کرده اند خمر  
بچرخانند و صاف کنند و سر نماند و بعد از آن جو زنبو اچاه درم سنبل رومی و قنفل سیوس هر یک سی درم و غن  
بلسان شش درم اویه نیکو گفته کنند باب شراب این روغن صافی در آن ریزند و بچرخانند تا آب برود  
روغن بماند پس صافی کنند و روغن بلسان بپزد درم بآن خرم کنند و بچرخانند تا آب برود و روغن بماند و غن  
مقوی عصمت بلوط اوجاع بارده را سفید بود ص آن تسقره شنه اریا سیب سنبلی سانج هر یک درم سر عین ابد  
سلیخه هر یک بچرخد درم مجموع نیم کوفته بشی بر سر خفیانند و در پنج طل آب بچرخانند تا بپزید و روغن کجدر  
بریزند و بچرخانند تا آب و در روغن بماند آخر اوجاع برودت کبد معده را سفید بود و تقویت عصب و موی پرو  
صل آن تسطه درم سلیخه شش درم و روغن باور شفت درم نیکو گفته بشی آب خفیانند و طل نیم روغن کجدر  
کنند و بچرخانند تا آب و در روغن بماند پس صافی کنند و روغن درم و نیم بر سر آن ریزند و بچرخانند تا روغن  
سفید بود و ص آن در روغن مورد تازه دوازده درم و روغن کجدر و روغن نیم بر سر آن ریزند و بچرخانند تا روغن

و بدان غصه کنند سنونی که دندان از چپک پاک کند صفت آن شاخ گاوهی سوخته زبد البحر هر یک پنج درم  
 نوشادر و آخر صطک بر کینه و درم و نیم شاد نه یک درم عاقر قرحا سه درم بکوبند و مسواک دندان با ایند سنونی  
 که دندان سیاه شده اپاک کند ص آن بیل و درم فلفل چار درم حمامه درم ساج و درم مازوخته بنفشه  
 سنونی صند سوخته شاخ گاوهی سرطان مجموع سوخته زراوند مدحج هر یک چار درم کلنه لانی سوخته  
 سه درم بکوبند سنونی که بوی دمان خوش کند و لته را سخت گرداند دندان اپاک کند صفت آن شیخ خوب  
 جو سوخته ملح اندرانی زبد البحر هر یک ده درم عاقر قرحا کبابه شمره گز هر یک پنج درم شب یامانی و درم فلفل یک درم  
 سماق چار درم سنونی که لته را سخت گرداند و طبابت آن زائل کند ص آن کلنا مورد و نودنه مک سوخته مک  
 هر یک ده درم نوشادر و درم سوزج سه درم مازو یک درم آخر قرحا و لته و سیلان خون ازان باز دارد  
 آن شمره گز و ساک هر یک سه درم بختیم و طین منخوم و ابل هر یک می و درم صنی نیارم آخر نودنه ده درم  
 شب یامانی پنج درم سنونی که دندان متحرک را سخت گرداند صفت آن شاخ گاوهی سوخته ده درم مک  
 سوخته پنج درم زعفران مر سبل صطک سداب هر یک ده درم سماق کلنا هر یک ده درم سنونی که بن دندان  
 کند صفت آن فحم عود که زانج پوره ارسی زبد البحر مساوی بکوبند سنونی که درد دندان را  
 انبرد و و ت بود سفید باشد صفت آن فلفل ده درم پوره ارسی شش درم عاقر قرحا سوزج زنجبیل هر یک چار درم  
 آخر سیر شونیز هر یک ده درم یک درم بکوبند و بر دندان نهند آخر سوزج پنج شبت قسط و والی که قلع اشان کند  
 ص آن شب یامانی مساوی بکوبند و بر دندان نهند چنانکه بداند انهای دیگر زسد و زانی صبر کنند که بر آید آخر  
 نشتر و اطراف دندان فرو برند زانج و مازو و سوزج شب یامانی و فلفل بسیارند و شمع و قطران بپسند و بر دندان  
 نهند آخر عاقر قرحا رس که بنیسانند چهل و ز بعد ازان بایند و نشتر و حوالی دندان فرو برند و این بود  
 نند باب شانزدهم در اطلیه و مضادات و نطولات طلایی که کلف و منش را سفید بود و صفت  
 آن پوست بضمیه اشنان باب خرنیزه پرورده آرد و چون نه پوست عدس آرد با قلا فلفل زبد البحر  
 ما میران نخود بادام تلخ مساوی بکوبند و باب ترب شیر دختران بر شند و طلا کنند آخر تر مس با قلا و نخود و نشتر  
 تخم خرنیزه هر یک چار درم قسط بادام تلخ ایر صاحب لسان زبد البحر زراوند مدحج هر یک درم فلفل تخم بکندش هر یک

۴  
 این غصه که دندان از چپک پاک کند صفت آن شاخ گاوهی سوخته زبد البحر هر یک پنج درم  
 نوشادر و آخر صطک بر کینه و درم و نیم شاد نه یک درم عاقر قرحا سه درم بکوبند و مسواک دندان با ایند سنونی  
 که دندان سیاه شده اپاک کند ص آن بیل و درم فلفل چار درم حمامه درم ساج و درم مازوخته بنفشه  
 سنونی صند سوخته شاخ گاوهی سرطان مجموع سوخته زراوند مدحج هر یک چار درم کلنه لانی سوخته  
 سه درم بکوبند سنونی که بوی دمان خوش کند و لته را سخت گرداند دندان اپاک کند صفت آن شیخ خوب  
 جو سوخته ملح اندرانی زبد البحر هر یک ده درم عاقر قرحا کبابه شمره گز هر یک پنج درم شب یامانی و درم فلفل یک درم  
 سماق چار درم سنونی که لته را سخت گرداند و طبابت آن زائل کند ص آن کلنا مورد و نودنه مک سوخته مک  
 هر یک ده درم نوشادر و درم سوزج سه درم مازو یک درم آخر قرحا و لته و سیلان خون ازان باز دارد  
 آن شمره گز و ساک هر یک سه درم بختیم و طین منخوم و ابل هر یک می و درم صنی نیارم آخر نودنه ده درم  
 شب یامانی پنج درم سنونی که دندان متحرک را سخت گرداند صفت آن شاخ گاوهی سوخته ده درم مک  
 سوخته پنج درم زعفران مر سبل صطک سداب هر یک ده درم سماق کلنا هر یک ده درم سنونی که بن دندان  
 کند صفت آن فحم عود که زانج پوره ارسی زبد البحر مساوی بکوبند سنونی که درد دندان را  
 انبرد و و ت بود سفید باشد صفت آن فلفل ده درم پوره ارسی شش درم عاقر قرحا سوزج زنجبیل هر یک چار درم  
 آخر سیر شونیز هر یک ده درم یک درم بکوبند و بر دندان نهند آخر سوزج پنج شبت قسط و والی که قلع اشان کند  
 ص آن شب یامانی مساوی بکوبند و بر دندان نهند چنانکه بداند انهای دیگر زسد و زانی صبر کنند که بر آید آخر  
 نشتر و اطراف دندان فرو برند زانج و مازو و سوزج شب یامانی و فلفل بسیارند و شمع و قطران بپسند و بر دندان  
 نهند آخر عاقر قرحا رس که بنیسانند چهل و ز بعد ازان بایند و نشتر و حوالی دندان فرو برند و این بود  
 نند باب شانزدهم در اطلیه و مضادات و نطولات طلایی که کلف و منش را سفید بود و صفت  
 آن پوست بضمیه اشنان باب خرنیزه پرورده آرد و چون نه پوست عدس آرد با قلا فلفل زبد البحر  
 ما میران نخود بادام تلخ مساوی بکوبند و باب ترب شیر دختران بر شند و طلا کنند آخر تر مس با قلا و نخود و نشتر  
 تخم خرنیزه هر یک چار درم قسط بادام تلخ ایر صاحب لسان زبد البحر زراوند مدحج هر یک درم فلفل تخم بکندش هر یک



بر یک چهارم سیه بزرگ درم دروی زیت ده درم شمع پنجم درم با هم بایستند و استمال کنند ضمادی که سر و خلع را  
 سفید بود و ص آن اغاش گل از منی هر یک است درم خرطومی هر یک ده درم و اوقیا پنجم درم بکوبند و با سفید بپزند  
 آخر اش اغاش خلی گل از منی صبر هر یک ده درم شب یال رسن کند رسن عفران هر یک پنجم درم بکوبند و آب بپزند  
 بپزند آخر اش سبب درم لادن گل از منی هر یک ده درم عفران سه درم بکوبند و آب گرم بپزند و آب بپزند  
 آخر که پستان را بجال خود بگذارد تا بزرگ نشود و ص آن آرد جو دوغ سوخته مسادی بکوبند و بپزند و بر راه بپزند  
 پیانی ملک کنند ضمادی که شیر از پستان کم کند صفت آن درو سکه که لیل الملک آرد با قلاب باغ دانه بپزند ضمادی  
 که درم پستان را سفید بود صفت آن با قلاب حلیه طمی کمک هر یک ده درم عفران پنجم درم بکوبند و سفید بپزند و تخم مرغ  
 بپزند ضمادی که سفید را سفید بود صفت آن زنجار شق زراوند متعل خردل زاج مسادی بکوبند و باغون  
 کنند و سر که غسل بپزند ضمادی که سفید فرزند را سفید بود صفت آن مک نهدی سوخته زاج سوخته کبریت  
 بازو زرد چوبه مرزاسنگ زراوند طولی که سر و زکام گرم را سفید بود صفت آن نفیسه تخم کام که هر یک پنجم درم بپزند  
 پوست خنثاش ورق گل بابونه هر یک کفی بپزند و سریران فرو آرد بر سر آن ریزند طولی که صداع بارور را سفید  
 باشد صفت آن بابونه لیل الملک زنجارش شبت هر یک هفت درم نام ورق غار شج هر یک چهار درم آخر با خولیا  
 سفید بود صفت آن نفیسه نیلوفر خلی ورق بید ورق کامو خبازی و باه ترکیب تخم خنثاش گل خلی سفید بابونه  
 هر یک پنجم درم پستان بپزند و بپزند و سر خبازی آن بردارند و آب صافی آن با ده درم روغن نفیسه بر سر ریزند  
 طولی که صداع ریجی را سفید بود صفت آن بابونه لیل الملک زنجارش شبت هر یک هفت درم نام ورق غار شج  
 هر یک چهار درم طولی که خولیا را سفید بود صفت آن نفیسه نیلوفر خلی ورق بید ورق کامو خبازی و باه ترکیب  
 تخم خنثاش گل سفید بابونه هر یک پنجم درم پستان بپزند و بپزند و سر خبازی آن بردارند و آب صافی آن  
 با ده درم روغن نفیسه بر سر ریزند ضمادی که صداع ریجی را سفید بود صفت آن بابونه لیل الملک تخم کوفی از پانه  
 زیره صغیر زنجارش شبت سداب مسادی بپزند و سریران که قولنج و عسربول سراج بارد و زرافع بود و ص آن خبک بابونه  
 لیل الملک شبت حلیه و باه ترکیب خلی رازیانه سبوس نفیسه پوست خنثاش هر یک کفی بپزند و سریران بپزند  
 با بپزند هم درم دانه پنبه غریزی که ابتدای نزول و انتشار وضع بصر و سلاق غشاء را از او بود و مقلو

فایه منصوری  
دری شیطیح بزرگ سرگین خوشک از روت هر یک می نویسم بگویند و آب بوس بر شند طلالی که سبق سفید را  
سفید بود صفت آن زرنج ده دم کندش شیطیح هر یک بچرم بماند باروغن زرد بر شند و طلا کنند  
طلالی که برض را بر صفت آن شیطیح خربق سیاه پوست بچ کبر تخم ترب روناس خردن دانی سادی بگویند  
و با سرکه و آب مود طلا کنند ضماوی که سبق سیاه و سفید و سفید بود و صان کن کندش خربق سفید و بوزنج سفید  
هر یک ده دم شقائت بست و درم روناس شیطیح خردن درون تخم ترب تخم حنظل شست و دم بگویند و با سرکه بر شند  
طلالی که جرب یا سفید افتد صان کن کبریت فلفل مر و اسنگ چرک قمره زراوند خرنه و تسادی بگویند و در زینق  
در زیت بکشد و به به بیا سیزند و طلا کنند و در افتابش ساعت را کنند پس آب بنه خان بشویند طلالی که  
جرب و قبار سفید بود صفت آن زرنج اقلیمیلند صبر مرا قاقیا حفض سعد شیان و پیش از عرفان گل می بگویند  
و با کتیز بر شند ضماوی که اورام حاده کبد و سفید بود صفت آن صناعین با بونه طلیل الملک هر یک  
سی و درم و در قکل و فغان فشته آرد هر یک چهار دم بگویند و بروغن گل بر شند و بران نهند ضماوی که حرارت قلب  
و کبد را ساکن کند صفت آن سنبل مصطلک استنید صبر حفض نیل سره لاون بکاید و دم و درم بگویند  
و شمع ده دم بکشد از نه ادویه بدان بر شند ضماوی که حرارت قلب کبد و با ساکن کند صفت آن شمع سفید  
سی و درم و دروغن گل و فغان فشته هر یک بست و درم با هم دیگر بگذارند و با بونه با کلا و آب توک آب کشید و کفانی  
وستان افروز و دروغن خرنیک بسایند و بران موضع نهند ضماوی که در هاست طلال سفید بود و صان کن قتل از نقت  
درم شش ده درم با طلا و صبر سرکه نخود کلیل الملک صلبه بزرگ با بونه سنبل هر یک بچرم بگویند و طلی بخیر در سرکه  
حنساند تا محل شود و همین ادویه بدان بر شند و اندکی روغن شبت و با بونه با آن تخم کنند و طلا سازند و اگر  
اشق و خیل خمر بگذارند و طلا کنند سفید بود و آخر بخیر سیاه و درم سرکه حنسانده قسط چار درم با درم و  
بچ کبر سه درم بگویند و باروغن خیری و آن سرکه و بخیر بر شند و دروغن خلط مغده طلا کنند و دوستا بگذارند  
ضماوی که از قریب او جاع مفاصل را سفید بود و صان کن نفثه صندل سفید مغاث خطی بنگو آرد و سورخان سا  
بگویند و باروغن کبد و سفید و بیضه و سرکه بر شند ضماوی سلویه اگر بر فرم معده نهند و اگر بر  
نهند اسهال و اگر بر باز نهند ادرار بر دل و طمٹ کند و سرخ کالی قنار و کمال هر یک ده دم خربق سفید و در









شادنج مغسول بولوبه تو بال برنج مسخ خسته قلمیما از هب کین دم سرمه قشیشا زید ابجر هر یک می دور  
 که قرح عین را مفید بود ص آن شادنج مغسول شش سوخته هر یک دم پوست بخیه شتر مرغ نشاسته پنجم دم دور  
 که بیاض را مفید بود ص آن سرطان بحری قلمیما از هب گین سه سار شش سوخته زید البحر متساوی بسایند  
 شیان قیصری طرفه را مفید بود ص آن شادنج دوازده دم صمغ عربی ص سوخته هر یک شتر مرغ قلع طار سوخته  
 بخار هر یک هشت دم افیون دو دم و نیم بکوبند و آب بایزانه بپوشند و شیان بایزانه در سایه خشک کنند  
 بوقت حاجت بنگه بالند و چشم کنند شیان و نیار چون وجع و حرارت و غره را مفید بود ص آن قلمیما از هب  
 اسفیداج هر یک دم کثیرا هر یک پنجم دم بسد لولوغون سیاوشان هر یک چهار دم مسخ خسته زعفران نشاسته هر یک  
 دو دم زردچوبه یک دم زنجبیل نبات فیون اقا قیا هر یک نیم دم بکوبند و آب بپوشند و شیان زنده شیان مرار  
 ظلمت و ضعف عین را مفید بود ص آن انزروت صبر عفران هر یک دو دم زهره گفتار زهره کبک غن بلسان هر یک  
 درمی بسایند و آب سد شیان سازند آخر زهره کلنگ بپوشند و تیس عقاب باز و کبک باشد و به باه و خرم سیاط  
 در سایه خشک کنند و متساوی بسایند و دم از آن باخم مغلط مکینج و فیون هر یک می بسایند و آب بایزانه  
 شیان و خرم غره و بل و بیاض را مفید بود ص آن کل زککار سازج هر یک می نیم قلمیما دو دم شش بکینج و  
 هر یک نیم شش بکینج را بچشانند و باقی را بکوبند و بدان بپوشند شیان سود و صمغ و بل را مفید بود ص آن هفیداج  
 چهار دم صمغ عربی کثیرا هر یک درمی اقا قیا مغسول پنجم دم سنبل فیون هر یک چهار دانگ نیم شیان فیروزه  
 عین و روده را نافع باشد و صمغ و بل را مفید بود ص آن قلمیما از هب زعفران شش سوخته صمغ عربی هر یک چهار دم  
 نشاسته هر یک می نیم اقا قیا مغسول است و چهار دم بکوبند و آب رواه تر یک بپوشند شیان بخیه حرقه  
 و ابتدای رمد را مفید بود صمغ نشاسته کثیرا هر یک دو دم قلمیما از هب اسفیداج شش نیم بکوبند و به نهیب  
 تخم مرغ بپوشند شیان احمر را مفید بود ص آن شادنج مغسول شش نیم مسخ خسته چهار دم بسد لولو که با هر یک  
 صمغ عربی کثیرا هر یک پنجم دم غن سیاوشان عفران هر یک نیم دم صمغ بچشانند باقی بسایند و بدان بپوشند  
 جرب و سلاق و سکن ترخان و صمغ و بل را مفید بود ص آن شادنج شادنج دوازده دم زنجار دوازده دم قلع طار سوخته  
 شب یانی و در دم مس سوخته چهار دم بسایند و بشیرا بپوشند شیان خضر باین لکند ص آن زنجار در

و بران ریزند و بریان کنند پس خشکاش و مغز فسق در آن ریزند و فرو آزند آخر آرد شد سه یکمین سطل آب  
 ده دوم گلاب یک سطل و مکن کنجد بجز شانه پس در من قند بر سر آن کنند و بزنند عصاره قمر قوی باه و مکن آن چرخ را در آن  
 بیرون کرده بعد من آب بجز شانه تاحل شود پس و دیگرند و بدست بالند و سیالایند و باطلی قند و طلی غسل و کیم  
 زعفران بجز شانه و کک خر کرده کوفته و بختیه آفند که یاد در آن ریزند با یکمین مغز کنجد بریان کنند و جزو  
 بادام فستق مجموع مقشر در آن میان کنند سمن مغز بادام فندق فسق بن چلوخه شهمانه بکوبند و سیل بشند  
 و هر روز مقدار سبت درم تاسی درم بخورد صفوفی که زبکند صان بادام فندق بن مغز کنجد خشکاش هر یک یکم  
 سیلاده درم فایند مثل مجموع بکوبند و هشت درم تناول کنند سمنی که محوری را مفید بود و آن خود شانه زد  
 در شیر کا و حنیساند و سی درم ازان بابرنج عیند شسته و خشکاش و گندم و جو مقشر و قند هر یک می درم بادام  
 پنجاه درم بکوبند و هر روز سی درم تا چهل درم ازان در شیر بجز شانه بخورند و بجام روند آخر خود با قلا حوت سفید  
 ناخواه هر یک دو درم سیلاده درم زیره کرمانی فلفل هر یک می بکوبند و باطل آن آرد سفید بشند و ثانی بزنند  
 باشیره حسوسازند آخر مناشا بجز گندم بهمن زرباد کثیر خشکاش که با هر یک سه درم بکوبند و بار گندم و شکر  
 بیامیزند و هر روز سبت درم ازان بشیر و روغن حسوسازند سمنی که هزار از اکل طین حاصل شود باز در آن خشکاش  
 بهمن زرباد بکوبند و باشیره و شکر حسابا زند و بعد ازان بجام وند سمنه که زبکند صان کلامیش فریبستاند و بکوبند و نیم  
 طلی بنه و دو طلی شیر و نخود و برنج شسته و گندم هر یک می در طلی نیم بکوبند و بجز شانه تا مجموع مهر شود پنجاه درم  
 ازان آب صافی کرده باروغن بادام و جوز هر یک ده درم بیامیزند و استعمال کنند بعد از آنکه دفع براز کرده باشند  
 و بخوابند و ماهی پنج نوبت بخین کنند که وجب فربهی باشد با سبتم در متفرقات حسابات رعایا کاغذ خسته  
 شام کا و کوهی سوخته از زوت گلنا روغن سیاوشان کند زراج قلقطار صبر اقا قیام مازوخته شنبلیلی هر یک یکم  
 کافور و انگلی بکوبند و درینی مند آخر پست بویه سوخته اقا قیام پست انا کاغذ سوخته هر یک می درم بکوبند و آب در  
 بشند و فیلد سازند و درینی مند آخر کاغذ سوخته اقا قیام شب میانی کافور هر یک پنج درم زراج را کسان الحل مازوخته  
 بیکه باز نشاند و هر یک یک درم عصاره الحیه اتیس میاج سوخته هر یک هفت درم شش خشک سوخته ده درم بکوبند و  
 آب بسان الحل بشند حسابات فی او و یک فی صفراوی باز در صلی از زرشک چهار دانه ساق گلنا طباشیر و کحل این غوره



نجاست بردارند و رویه که در آفتاب آن استلال جویند بداند زان آسبتن خواهد شد یا کند و لبسان هر یک  
 دو درم سیعه و نعل را چینی هر یک می سنبل چار درم سانج نمیدم بکوبند و بسپارند و حساب زنده و در جگر آتش نهند و در زیر  
 نیرند اگر نبوی بخار آن از بدن بیرون آید آسبتن خواهد شد و رویه که مسکرا باشد گاه باشد که جبت خراج بیکانه  
 باد و غنی یا غنی که در حالت هشیاری طاقت نمیدارند بدان محتاج شوند نسیون پنج درم خشخاش سیاه دو درم تخم کاهوت  
 دو درم در سه طل آب بچوشانند تا بطلی آید نیم طل گندم پاک ران بچوشانند تا آب کام نیست شود بکیندم خشک کنند  
 بکوبند و شقالی از آن هر که را بدیند بخور شود و آخر خشخاش سیاه تخم کاهوت هر یک پنج مثقال بر این پنج درم شقال بچوشانند  
 صافی کنند و باقی بقوام آرند مثقال از آن مسکرو بود اگر آتش در شراب بچوشانند و بدیند که بخور کنند و چون بدیند که نافه  
 شبت بچوشانند و بدیند یا از آن در شراب بچوشانند و اگر از آن میزانی شوند تریاق کبیر بدیند و اگر خواهند که مست و مبهمل  
 سر که کنند با کلاب چند باد و غ کا و یا برف یا شربتی از شراب غوره برن سر کرده اگر چهار و زبان شراب بپایانند و از آن  
 شراب کسی را بدیند شمن شراب گردد و کس خشک کرده و انگلی بسایند و در شراب کنند همین عمل نماید و اگر بکیندم و نقل هر یک  
 شقالی شب بانی شج کعبه که از آن هر یک شقالی سوخته با هم بسایند و آب از آن بهر شد و بر لیل طاک کنند و بگذرانند  
 شود یا هر که نجاست کنند موجب دوستی شود و عمل از جنبل قضیب کنند همین کنند و اگر سفیداج و مایر آن دندان  
 سوخته و سر گین کبوتر و زهره خرم اشنان سوخته هر کدام که باشد انگلی بسایند وزن بخور و در او موجب شمنی گردد  
 و اگر مالک و کاه و زبان لولو و مایر آن هر ماحوز و زنجوش صغره عود خام بسد هر یک شقالی بکوبند و در شراب شقالی بنشانند  
 کسی که عاشق باشد بدیند عشق او را مل گردد و اگر همین رخ طالیسفرستان از تو تخم نام زنب چنگشت فر هیون فلونیا  
 قیصوم بکندش هر یک شقال بکوبند و آب خنایی بسپارند و قرص سازند و در سایه خشک کنند و نیم درم از آن بسایند و کسی را  
 و بدیند که عاشق نباشد عاشق و مخزون گردد و اگر علق و خراطین بکوبند و با غن کجید بزرگ طلا کنند بعد از آنکه بسیار  
 نالیده شود بزرگ گردد و اگر قضیب بخیزی درشت بماند و بعد از آن فتن زومی با غن یا همین طلا کنند همین بود و اگر  
 عاقور و حاد و درم تاده درم غنصل بسایند و بزرگ طلا کنند همین عمل کند و اگر سر که ترش در آفتاب بنهند تا گرم شود و در شراب  
 در آن اندازند و در بدن بگذرانند چون خشک شود دیگر بردارند که چنین کنند و اگر بزرگ عود و سعد و راس و درم و نقل  
 و راک هر یک در می مشک انگلی و صون بشراب تر کنند و باین ادویه بسایند و بخور گیر و درج آنگاه گرداند و اگر خشک





دلیل است و انفع در جمیع اجزاست و نمی رود غالب نباشد و بقدر غیر محسوس مایل شیرینی بود و غلبه غالب پس است  
 بر آنکه وی طبعی منوره و بی رطوبه بود که دلیل است بر بودن این طبیعت خرم و عدم خصلت باخیز مایل می را و دیگر آنکه  
 از فسادات تغیرات مثل مجاورت کافور و زعفران و چند بیدستر و آنکه مشک مثل آن رسیدن نمی باران و  
 آنجا یا گرمی آفتاب محفوظ باشد و نگاه داشتن آن در سل مشک را مع افتادن آن گرم است و دیگر آنکه بقیه در نباشد و گاه  
 قصد خوردن کنند باید که اول تنقیه بحسب حاجت نمایند و اگر حاجت قصد سهل افتد و گاهی بر کسی که تقاضا نموده میشود و  
 گاهی بشیر طعم حاجت برود ترک نموده می آید و آب ترک نمایند شیر یا غسلا و بر قهوه مناسبه تقاضا و زنده دانی  
 مدت ترک آب یک هفته است قبل شروع نمودن این هیچ عادت بگم خوردن نمک نمایند تا یک وقت شروع نمودن  
 قد قلیلی از نمک باقی باشد و برای مزاج گرم خرفین و برای مزاج بار دبیع مناسب است و اگر گرم و در سرد و پهل منسج است  
 و بدون ضرورت عظیم استعمال این دو نباید کرد و در ایام خوردن جنباب از آب سرد و موصفات و قوالت و نبیات خواک  
 طبعه و تناول نمک طبع غلیظ و کثرت کلن مثلا مسده و جاع و حام و حرکات مختلفه و جز آن آنچه سنائی صحت لازم دارد  
 و از شیر منبهای مفطره و ادویه گرم بر شیرند اگر سن مزاج تقضی تربید باشد شیر خرفه و شال آن همراه بید مشک  
 و کلان دیگر اثر به احتمال باید کرد و اگر دیگر عواض مثل عیشین جز آن رود و در این مرض همراه چوب صینی با عرقیات  
 استعمال باید نمود و تا مقدور از غم و جز آن جنباب نمایند و بفرحت و رحمت بگذرانند و چون از خوردن دی فراغ شود  
 همان بر شیر که در میان رخ در آن بود تا چهل روز مرغی دارند و آهسته آهسته جوع عبادت فرمود نمایند بعد از آن  
 در روز شنبست روز تمام نمک کنند و از حمام چشما و این بر شیر باید کرد و اگر خوشبخت باشد بعد از شنبست روز قصوری ندارد  
 و بسا باشد که موجب ضرر میگردد و ایام خوردن چوب صینی که اولت ابتدای شیخوخت بود و در آخر شباب نیز مجوز است  
 و ترک چیدن این این و از بطریق صد و سیال با مردم شده اما طوریکه مخصوص این قوم است انیت که گیرند یک  
 ششقال چوب صینی و از کار در ریزه ریزه کرده در یک سنگ یا نقره یا سفال یا سیر قلعی دارند اخته و قهوه مناسب  
 که برون دوانا باشد تا دو پیر شب تر نمایند و بعد از آن که دو پیر بگذرد و بر آتش طعم نهند که چهار حصه باید بپزند  
 آهسته و بهین طرف و کنند پنج دلم وقت صبح و پنج دلم وقت شام با قند شیرین کرد و بطریق قهوه بخورند و باز  
 بهای آب جوشه نمایند غذا نان آرند گندم جو و ذریه و شنبه با و بلاد و بلاد و کباب بی مکنه و دره و طویات مناسبه و قهوه

عسکه زعفران ریحانی بچوشانند و خرقه بدان تر کنند و بر دارند و فرج را گرم گردانند و اگر گلاب به باطنیت در درین دارند و  
آب آن بر تنبیه با نند لذت حاصل شود و اگر فلفل و زنجبیل و صندل و عسل بر ذکر کنند همین عمل کند +

بسم الله الرحمن الرحیم

چوب حبیبی نزد قوی گرم و تر است در اول حکیم عماد الدین محمد را هم اعتقاد همین است و گرویی یا پس  
در حرارت معتدل است و گرویی سرد در اول مرتبه اول و خشک در اول مرتبه دوم گمان کرده اند و استخراج  
باب موجب بیداری می است و تقویت بین و فزونی طوبت فضلیه بسیار دارد و لهذا مقوی باه است و بزودی  
تشقبات سگردد و در مزاج طوبی اثر سوراخ و از زیاده است بنا بر زوال طوبت فضلیه بعضی گرم و خشک است  
لیکن سبب و رت آب میوست حرارت ضعیف میشود و فزونی محققین کسب تقوی لیکن میزداید بود و احدی است  
فناعلیتین اختلاف است چوب حبیبی مقوی حرارت غریزی و اعضای رسیه باه و اعضای تناسل و معده و جفت طوبت  
غریبه بلطف و بریل انفوذ و عرق بدن و مفتوح سده و محلل مواد غلیظه و مدبر و عرق است و مقوی روح از کثافات غلظه  
و طین صلابات و تقویت قاع قروح و جروح و فرسوده و تعسر العلج و آتشک و کله و اورام و بشور و جمیع علل سودا و  
شش جریحه و جدام و الخویلیا و قسام خون و ریح و نواصیر و وجع مفاصل و از شلب و الحیه و حناب و بق سیاه و  
امراض طبعی مانند زله و کلام و استسقاء و مثال آن جفت تشنیه لون و تنویم و همین بدن امر احض خصیه و رفع سمیت غلظه  
قطع عادت فحش و بی نظیر و انواع بواسیر و ادغایت انفع است آنکه در بعضی غلظه ضرر داشته اند از عدم مرعات آن  
چوب حبیبی و مجرور و اعترق و استعمال شیرینیا و ادویه حاره مضرت و مبرور و در برید کثرت آب با قلت نذر چوب  
و صاحب به چشماجرم آن که سرد و قوی است لهذا اگر مواد استعمال جوشانده است و برای اضعیف الاثر  
از پنج او که در ضعف معده و دماغ و باید نیست که غلبی پنج چوب حبیبی است که در وی و کم گره و غرق باشد و بعضی گفته  
نیم قتی حبیبی هرگاه در آب بیندازند و میان بایستد و نشین نگردد و غرق و دلیل از اقل می و دلیل فحاجت است  
و گرم خورده و کشته و سخت که از کار و بدشواری بریده شود و نباشد و میان باشد در خردی و بزرگی اگر جامع صفاته  
باشد بزرگی بد نیست بلکه هر چند بزرگتر به تر و اگر جامع صفات نباشد کوچک تر بهتر است اگر آنکه خلل گمان بسیار که  
و سطح ظاهر و مخالف باطن نبود بلکه اندکی سرخ تر باشد و همین صلابت و کون قوی الاجزا بود و زیاده که است

نموده بودند بلکه سختند پس راه نفس کشاده باشد متعاقب دارند و اصلا از جراحی حرکت نکنند و دگر نیز  
 نرسی و آورده بتدریج بکشد و صبر کنند تا تمام بخار بر آید و عرق تمام شود پس دگر بر آورده آب صاف او  
 گرفته یک دهم یا از همین آب بیاشاند بتدریج عرق را از یارچه خشک ناپند و از لحاف بر آید و لباس خود  
 بپوشد باید دانست که قدر آب و جوشانیدن بحسب مزاج مختلف است در مزاج حار که تشنگی غالب باشد کمتر  
 جوشانند و آب زیاده نگاهدارند و در مزاج بار و ملک یا بیع آب نگاهدارند و نیز در مزاج حار و قهای سرد و چینی  
 مختلط کرده میدهند و گفته اند که بهتر آنست که در سه چهار روز اول تعریق نبخشینند تا اسامات مفتوح و رطوبت  
 رقیق شوند و مواضع اذین دفع بهر سانسند باینکه سفوف چوب چینی در مزاجهای و صدهای که رطوبت غالب  
 باشد بادویه مناسب بنایت نافع است لیکن باید که سنده و درم در احتشاش باشد چه درین حالت نهایت  
 مسخرست و میر با ششم گفته که گاهی به نهائی و گاهی به بنات و بعضی اوقات بادویه مناسب هر مرض و مزاج  
 ترکیب نموده سفوف نموده با گلاب و بید مشک و عرق گاو زبان و ادم بغایت مؤثره یافته و قد خوراک چوب چینی  
 در سفوف چند روز اول زلزله از دو انگ و نیم مثقال نباشد بتدریج هفتاده از یک مثقال تجاوز نمایند  
 و در بدن متوسط مائل باعتبار ال از چهار دانگ شروع باید کرد و بتدریج تا یک مثقال نیم رسانند اگر مزاج و بنیه قوی  
 باشد از یک مثقال شروع نمایند تا دو مثقال بتدریج رسانند نهایت تا سه مثقال و مدت خوردن این سفوف  
 دو هفته یا پانزده روز است و گاهی نیز کمتر ازین مدت کافی است و اگر بعد ازین احتیاج باقی باشد بهتر  
 آنست که بدستور اول شروع از اقل نمایند و بهمان ترتیب بنفیر آیند تا بمقدار اول یا کمتر از آن برسد

### خاتمه الطبع

فرزوان سپاس بدرگاه حکیم علی الاطلاق که درین آوان سعادت تو دمان کتاب لاجواب  
 و نسخه انتخاب منبع فوائد ضروری معنی کفایه منصوری مع رساله چوب چینی در مطبع نامی  
 منشی نول کشور در ماه نو بهر شعبه مطابق ماه ربیع الاول سنه ۱۲۸۴ هجری با پنجسم بمقام مکتب  
 منطبق گردید

و بسته گوشت مرغ بچه و بره و دوج و دیگر غذاهای لطیف و سبک هر چه طیب دانافزاید و از سبزیهای بسیار بقدریکه  
 را که گوشت به اصلاح آرد و دیگر چهار شقال چوب چینی بگیرند و از کار و بریزه کرده در دهنک انداخته در ده آتار  
 آب بطریق سابق بچوشانند تا نصف بماند آتش موقوف نمایند و در بن ظرف آهسته آهسته بکنند این اخرج خارج شود  
 شش رو شستن و طعام خنجر استخوان نمودن و جبران نمایند و قدری ازین گرفته نمید و با سبزه کلاه با جامه  
 جبران نکنین نمایند تا ایام خود چوب چینی همین پارچه کلاه دارند و بدن با صفا و خود دارند تا سحر اثر نکند بعد  
 روزیک بپاشند هر روز هر دو جا افزوده باشند و آنچه از چوب چینی اول بزبون سیاه شده باشد و چوب چینی دوم کبریا  
 استعمال تیار میشود افزوده باشد و اینکه قوم شد اکثر است و الا که ای از یک شقال که برای خوردن قریب زیاد  
 و کم هم نموده غرض همه امور مغوض بر سر طیب و باید که سرپوش و دیگر از گون بگذارد و چوب چینی که بپاشند  
 بر نیاید و از سر جاکه بخار بر آمدن آغاز کنند همان وقت بند نمایند باید که آتش نرم بچوشانند و بهتر آنست که شنگ  
 بر سرپوش بگذارد زیرا که بسیار است که در وقت بخار سرپوش منفع میگرد و معلوم نمودن اینکه آب مقدار  
 مطلوب رسیده باشد چند طریق است اول آنکه قدر آب اینکه بعد طنج گاه و ده تن آن منظر باشد و در یک فنجان  
 سرپوش نزدیک گذاشته سوراخ در سرپوش نمایند خوب باریک از پارچه چوبی از راه سوراخ بنیدارند تا هر جا که  
 باشد نشان سازند پس آشنای طنج امتحان کرده باشند تا به نشان برسند و دارند دیگر آنکه مقدار مطلوب از آه  
 و در یک منته و سر از آه میگیر گرفته تر از وزن نمایند بعد از آن در آشنای طنج فیک کرده باشد هر گاه برین وزن  
 از آتش فرو آورده بکار بزنند طریق سوم آنکه تجربه متجان معلوم نمایند که یک پیر شنب اینقدر آب میسوزد و بقیه  
 برین قیاس ده طنج میداده باشند و باید که سعی کنند که طنج تمام مادم صبح شود چنان شود که وقت آن آب سرد  
 باید که هر روز سر دیگر نزدیک این است آهسته و کشت با بخار خفیف او سبزه و دیگر اعضا برسد و اگر خلط در حلق  
 بود آن خلط را بخار چوب چینی بکند و اندک وقت و محل مرض را باشد هر روز تعریق توان کرد اگر نه هر روز و دیگر بار  
 یا بر رفته یک تغرض از سر بر سر طیب بهتر آنست که روز بخار تعریق نمایند طریق تعریق نیست که طیلان  
 بنیدارند که شسته یا بر سر دیگری که سر طنج در باشد بنشانند و کاف برکشند و این وقت حمایه نفس را بر سر  
 آن شسته بنشانند که سوختن و پاک نگردد و وقتی از جبال بعضی را که امر بچوشیدن تمام راه انفس



قسم ششم در این بخش است  
اول بهاء دوم حرکات نفسانی که از علم نفسانی است  
سوم حرکت مکرر بی بهاء و دوم و یقظه به علم اول در مذبح  
نیم اجناس و استغناء